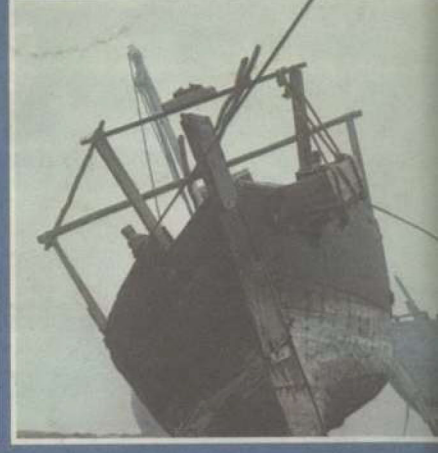
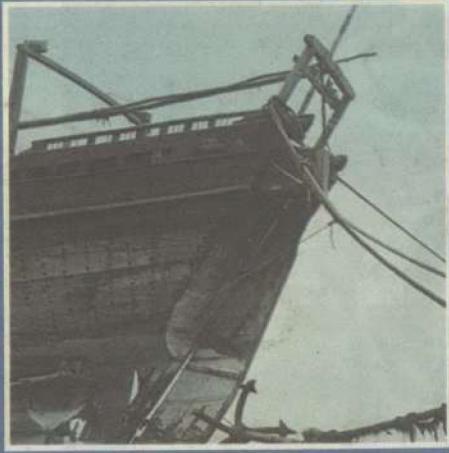


# تعمینا

سال دوم - شماره شصت و نهم - ۲۹ تیرماه ۱۳۵۱ - بها ۲۰ ریال



## آفتابگردان، در دیار موج و آفتاب



## شاعر سیاستمدار یا سیاستمدار شاعر

لژیوپولدنسنگور رئیس جمهور سنگال از چهره‌های درخشان افریقا است که نه تنها سیاستمداری شایسته بلکه ادیب و شاعری ارزشمند بشمار میرود. گفتگوی جالبی با این شخصیت برجسته افریقایی را در صفحات ۶ و ۷ مطالعه میفرمائید.



درگذشت استاد عبدالرحمن فرامرزی، خدمتگذار دیرین مطبوعات، موجب نهایت تأسف و تألم روزنامه نگاران و نویسندگان مطبوعات شد. ما این ضایعه اسفناک را به جامعه مطبوعات ایران به ویژه به همکاران آن فقید سعید در روزنامه کیهان تسلیت می‌گوییم.

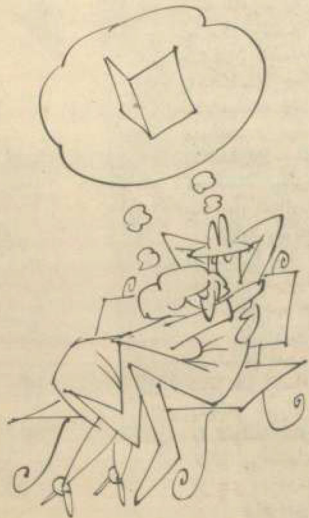
«تماشا»

## پاورقی پلیسی جدید ما: داستانی برای فیلم تلویزیونی

نویسنده: اد. لیبسی  
برنده جایزه ادگار (جایزه نویسندگان پلیسی آمریکا)  
ترجمه عبدالله توکل

ماجرای گیرا و هیجان‌انگیزی که در امریکای جنوبی اتفاق می‌افتد توام با عشقی لطیف و نقشه شیطانی که...  
این داستان شیرین و خواندنی را از دو هفته بعد در مجله تماشا می‌خوانید.

## آقای تماشا



## در این شماره:

- دنیا از چشم تماشا  
تایستان و کنار دریا
- گزارش و بررسی
- سنگور، شاعر سیاستمدار یا سیاستمدار شاعر
- چهار هزار سال فوتبال
- تماشای مطبوعات مهم جهان
- کنگان
- سالن زیبایی کتاب
- المپیک آن
- کمولیسیم در خاورمیانه عربی
- ورزش: تلاش سه‌ماهه فدراسیون وزنه برداری چشمگیر است
- کاکوئی تاناکا...
- تلویزیون و ارتباط جمعی
- رادیو دریا
- مسابقه «برنامه من در تلویزیون»
- در تلویزیون و رادیو

### هنر و ادبیات

- از باباوند و غوغای اعطای نشان
- بازشناسی نقاشی آبستره
- غزل امروز (فریدون مشیری)
- بازار داد و ستد هنر
- شعر امروز دنیا
- دیداری از آثار نقاشی «یولان» در گالری سیجون

### تاریخ و تمدن

- ضد خاطرات آلدرد مالرو
- سرگذشت انسان

### داستان

- لیخت (افسانه علمی)
- آدم تلویزیونی
- نظر آقا، قهرمان تاریخ (داستان ایرانی)
- خون بر شغل سرخ (پاورقی پلیسی)
- بسب (از مجموعه دون کامیلو)

### تئاتر

- در جهان تئاتر

### موسیقی

- کاتی بربریان

### سینما

- جانی هالیدی به روایت فرانسوا رشنباک
- رویدادهای سینما
- جان فورد
- نقد فیلم: دوستان

### کتاب

- نقد کتاب‌های: دیدار - هنر چیست

### گو ناگون

- میان پرده
- جدول کلمات متقاطع
- مسأله شطرنج
- تماشای نوجوانان
- از چهار گوشه جهان
- نامه‌های سردبیر

# تماشا



ل: کنگان...  
جات ۱۴ و ۱۵ را مطالعه کنید.  
تکی اذ: احمد هاشمی

# شهرزاد قرمز

## محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شهرزاد قرمز ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می‌آید و حتی در خود هندوستان با سانس در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را تا کنون هیچ نوع جای خارجی اقماع نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود.



محصول ممتاز ممتاز  
بهاره هندوستان ۴۰۰  
گرم خالص ۱۳۳ ریال

مخلوط ممتاز ممتاز  
ایران و هندوستان  
۵۰۰ گرم خالص ۱۵۵ ریال

محصول ممتاز ممتاز  
بهاره ایران ۵۰۰  
گرم خالص ۱۱۵ ریال

محصول ممتاز ایران  
سدگرم خالص  
۱۶ ریال

مخلوط ممتاز جای  
ایران و هندوستان  
سدگرم خالص ۴۸ ریال

محصول ممتاز  
هندوستان سدگرم  
خالص ۵۵ ریال



● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا

● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزولت - ساختمان  
رادیو تلویزیون منطقه ۷ ● ۸۲۳۵۲۹ ● صندوق پستی ۳۴۳۰۰ ● چاپ: چاپخانه بست و پنجم شهر یور (شرکت سهامی افست) ۳۵۲۰۵۹  
۳۵۲۶۱۶ ۳۵۲۷۶۹

● حق اشتراك: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

● آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا

دنیا

از چشم تماشا

# تابستان و کنار دریا

مدیترانه اقیانوس کوچکی است که دریا نامیده میشود؛ تابستان در سواحل شمالی این اقیانوس، دست- یافتن به چند متر از هزاران کیلومتر ساحل دشوار است زیرا دهها هزار نفر از سراسر جهان به شمال مدیترانه روی میآورند..... شمال مدیترانه از سواحل لاچورد تا بهشت بسفر، صدای امواج طربانگیز است و فرشته آسا خنده مردم و موسیقی ملتها را بردوش میبرد.

جنوب مدیترانه: کانال سوئز تاریک است و خاموش، اگر گاهی سکوت درهم میشکند گناه خمپاره هاست نه لطف خنده ها! از سوئز بسوی جبل طارق بجای انسانها ناوهای جنگی شناورند و بجای مهربویان شناگر سربازان تاینی در لباس رزم فرو رفته اند و بجای گیتار صدای مسلسل مترنم است..... لیبی که ۱۸۰۰ کیلومتر در کنار مدیترانه ساحل دارد ناشناس و تنه است و داستان هیجان انگیزش هفته پیش این بود که یک روزنامه نگار خارجی به طرابلس راه یافت تا از چهره چهارصد هزار مردم آن دریابد که کودتا شده است یا نه؟؟!

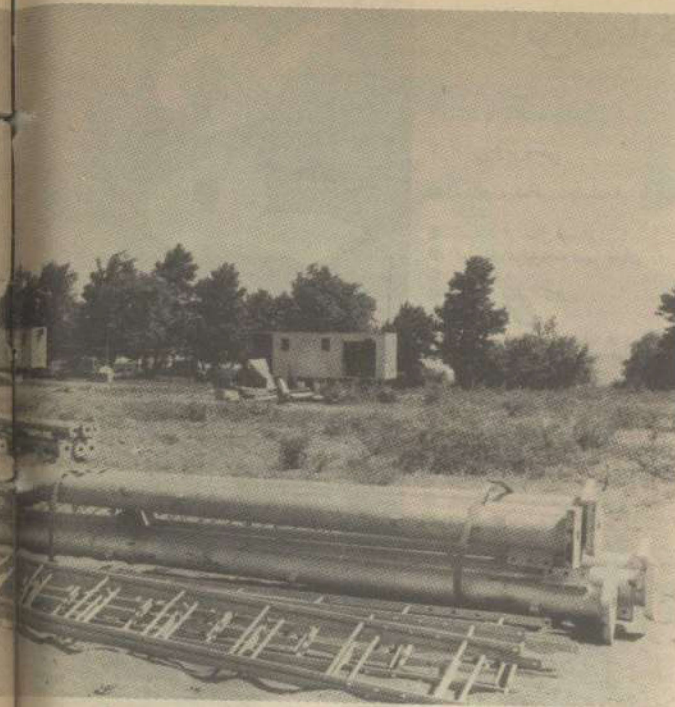
۱۹۵۰ غرب تصمیم گرفت که به خاورمیانه عربی و جنوب شرقی مدیترانه اسلحه نفرستد، ۱۹۵۵ کمونیسم بین الملل تصمیم گرفت که بجای غرب سیل اسلحه را بسوی این سرزمینها جاری کند و کرد!

هفته سال است که گلوله های روشن فکر کمونیسم و گلوله های مرتجع غرب شلیک میشود، اما فقط سینه مردم خاورمیانه را میکشاند..... کمونیسم و غرب در ناوهای جنگیشان نشستند و از قلب مدیترانه به میدانهای جنگ که خود ساخته اند نگاه میکنند و در این فصل گرم سربازان کمونیسم و غرب که از عرصه ناوها تماشاگران سینمای نبردند هر وقت که خسته میشوند برای شنا و گیتار بسواحل شمال مدیترانه میروند!!

آیا پانصد سال پیش و کشف آمریکا را بیاد نمی آورید که از شمال مدیترانه قدرتها به قاره آمریکا رفتند و سر تقسیم بهم جنگیدند؟ یا این تفاوت که قدرتها در قرن بیستم از قدرتها در قرن پانزدهم و شانزدهم آگاه ترند لذا دست بخون یکدیگر نمی آویزند و ترجیح میدهند که با گلوله های آزادیبخشی که هدیه کرده اند ملت های این منطقه یکدیگر را از پای در آورند!

و افرادی نیز مثل حسین هیگل از «کمتر جنگیدن» شکه کنند یا مثل کمونیستها که پاسداران پایگاهند شمار صلح و دوستی دهند: صلح پایدار!

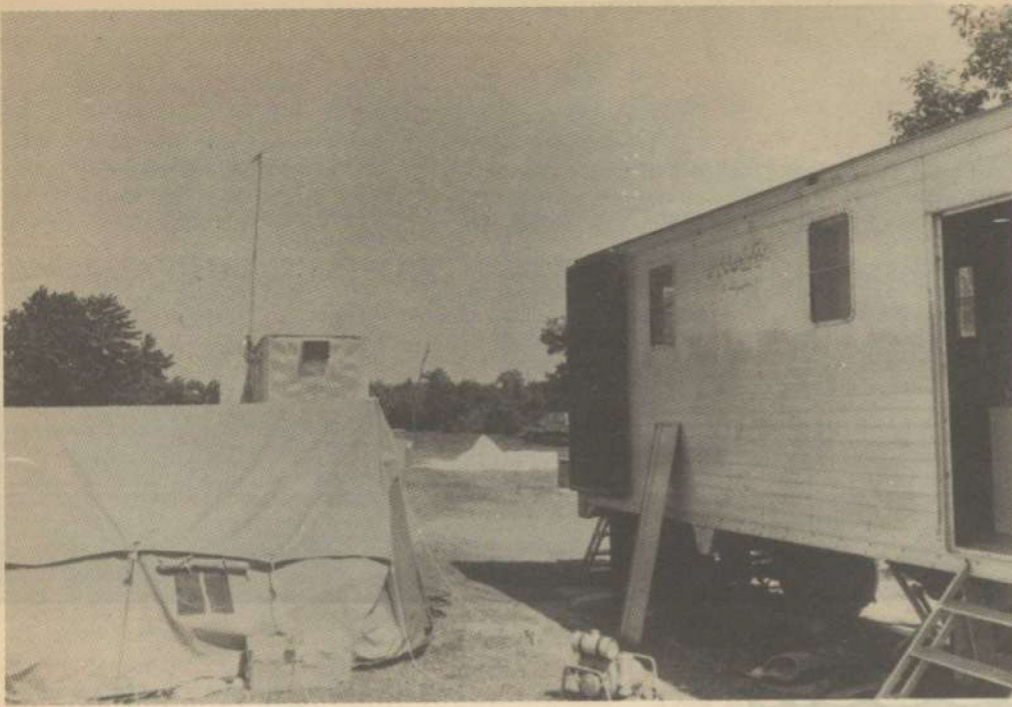
جعفریان



# راديو دريا

## از پنجشنبه گذشته، راديو دريا پخش برنامه های خود را روی موج متوسط ردیف ۲۲۲ متر آغاز کرد

جمشید عدیلی گوینده راديو دريا



## نیوی ترانه، شادی و سرود...

عبدالعلی شیروانی - اپراتور راديو دريا



راديو دريا آغاز به کار کرد. این مژده را، مردمی که تعطیلات آخر هفته خود را در کرانه های زیبای مازندران میگذراندند، و آنها که برای لذت بردن از مرخصی سالانه خود به سواحل آرام و دلپذیر خور پناه برده اند، اول بار، ز مجله تماشا شنیدند؛ در شماره مخصوص راديو دريا، که هفته پیش منتشر شد و بطور وسیعی در سراسر کرانه خزر، از بایلسر تا بندر پهلوی، توزیع گردید، خواندند. تماشا با این شماره «بوستری» حاوی برنامه هنرنگی راديو دريا نیز هدیه ای لایزال کناره دریای مازندران کرد.

راديو دريا، بر اثر تلاش و کوشش سبازوی جوانان فعالی که به کار خود شوق میورزند، خستگی ناپذیرند و در راه پیشبرد هدفهای سازمان راديو تلویزیونی ملی «گرمای و نه هیچ مانع و مشکلی پیشانند؛ در مدتی کوتاه یکبار افتاد و از اخل يك کامیون - کنار دريا، نزدیک بایلسر - شروع به پخش برنامه کرد. ابتدا برنامه های راديو دريا روی موج اف.ام. (۹۰۶ مگاهرتس) پخش میشد اما از سیح روز پنجشنبه، فرستنده راديو دريا وی موج متوسط - ۱۴۵۰ کیلوهرتز را برابری ۲۲۲ متر - نیز به پخش برنامه پرداخت. انعام این خبر از صدای ایران موجی از نادی در میان مسافران دريا برانگیخت.

پنجشنبه و جمعه گذشته، از شلوغی روزهای سواحل دریای مازندران بود و این مژده را، مردمی که تعطیلات آخر هفته خود را در کرانه های زیبای مازندران میگذراندند، و آنها که برای لذت بردن از مرخصی سالانه خود به سواحل آرام و دلپذیر خور پناه برده اند، اول بار، ز مجله تماشا شنیدند؛ در شماره مخصوص راديو دريا، که هفته پیش منتشر شد و بطور وسیعی در سراسر کرانه خزر، از بایلسر تا بندر پهلوی، توزیع گردید، خواندند. تماشا با این شماره «بوستری» حاوی برنامه هنرنگی راديو دريا نیز هدیه ای لایزال کناره دریای مازندران کرد.

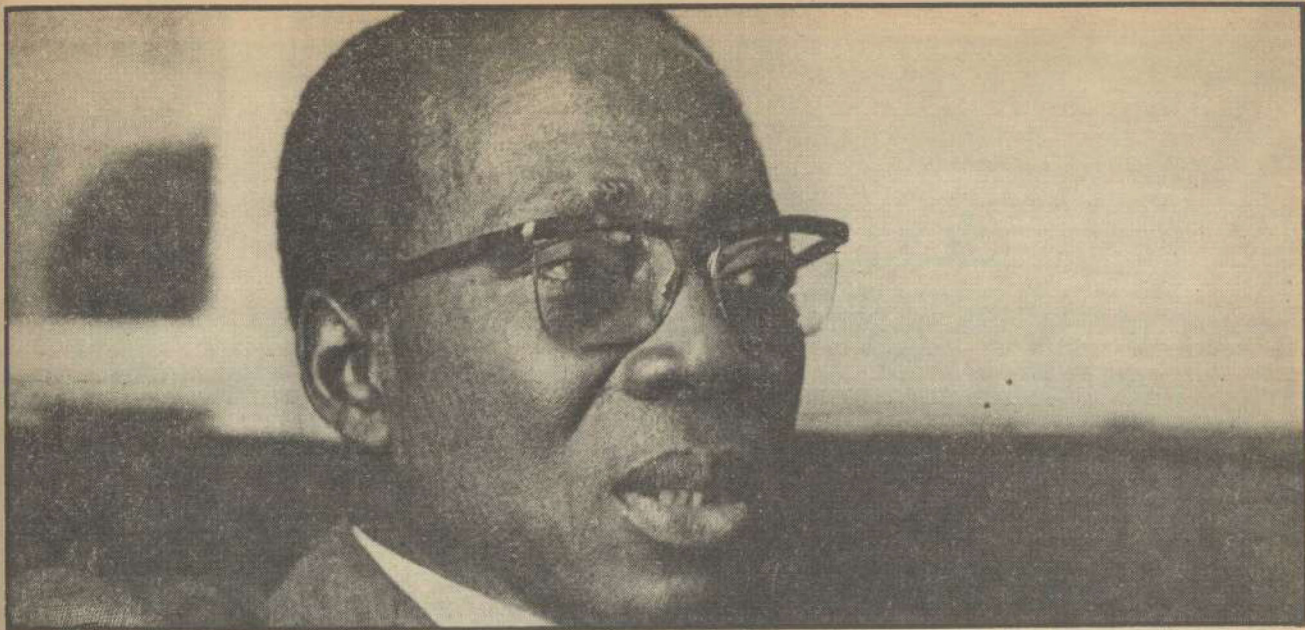
پنجشنبه و جمعه گذشته، از شلوغی روزهای سواحل دریای مازندران بود و این مژده را، مردمی که تعطیلات آخر هفته خود را در کرانه های زیبای مازندران میگذراندند، و آنها که برای لذت بردن از مرخصی سالانه خود به سواحل آرام و دلپذیر خور پناه برده اند، اول بار، ز مجله تماشا شنیدند؛ در شماره مخصوص راديو دريا، که هفته پیش منتشر شد و بطور وسیعی در سراسر کرانه خزر، از بایلسر تا بندر پهلوی، توزیع گردید، خواندند. تماشا با این شماره «بوستری» حاوی برنامه هنرنگی راديو دريا نیز هدیه ای لایزال کناره دریای مازندران کرد.

جمعه دريا طوفانی بود و مردم نتوانستند به آب بروند. يك مسافر دريا میگفت: ما که تنه کام به آب دريا رسیده بودیم نتوانستیم تن به امواج دريا بسپاریم اما این محرومیت نتوانست جمع دوستانه ما را پریشان کند؛ دريا نداشتیم اما راديو دريا ساعات ما را پر میکرد و ما روز شیرین و پر خاطره ای را در کنار دريا گذرانیدیم.

راديو دريا بر نظر توجیر فرزند مهندس دریاخیز راديو ایران اداره میشود. محمود معلیان مسئول تهیه و تنظیم برنامه هاست، جمشید عدیلی گوینده برنامه های راديو است که در این راه از همکاری صمیمانه مولود کنعانی و حسین نادری برخوردار است.

فریبرز گلین نیز تهیه و جمع آوری برنامه های موسیقی را بعهده دارد. امور فنی راديو دريا را گروهی از جوانان فعال به شایستگی انجام میدهند که هفته آینده طی رپورتاژ مشروحی با آنان و همه کارکنان راديو دريا بیشتر و بهتر آشنا خواهیم شد.

نوشته هری گلمان  
ترجمه گیتی خرسند



# سنگور Senghor

## سیاستمدار شاعر یا شاعر سیاستمدار

لئوپولد سنگور، رئیس جمهوری سنگال، مردیست که میتواند پاسانی درباره سیاست، روند ادراک و تقریباً هر چیز دیگر صحبت کند. سیاستمداری است دانشمند و شاعر. او یک افریقائی است با این تفاوت که تقریباً در مشکلترین مدرسه و دانشگاه فرانسه تحصیل کرده است، جایی که هیچ فرد انگلیسی نمیتواند دوام بیاورد. برای او خیلی آسان است که یادید بسیار روشن فرانسوی، پیچیدهترین مسائل رموز افریقا را بیان کند.

او بواسطه عقیده‌اش درباره قومیت سیاه Negritive که بیانگر چکیده ادراک و تمدن افریقائی سیاه است، در دنیا شهرت زیادی بدست آورد. این، شیوه همان عقیده رایج در آمریکاست که سیاهپوستان را مردمانی خوشگل به شمار می‌آورد. عقیده قومیت سیاه، آنطوریکه سنگور آن را شرح میدهد، بدون شک به مذاق جدائی‌گرایان خوش‌آیند است، و سنگور خودش، بی‌چونچه جدائی‌گرای نیست. برعکس، او عقیده دارد که اختلاط نژادی محاسن زیادی دربر دارد.

سنگور می‌گوید که بزرگترین تمدنهای جهان، از نظر نژادی و فرهنگی همیشه مخلوط بوده‌اند. یونانیا از نژادی مختلط بودند،

انگلیسی‌ها هم مختلط هستند و ژنرال دوگل هم از یک نژاد مختلط بود. او در دنباله این سخن اضافه میکند: «اجداد من از میان تمدنهای بزرگ پورن موث، Bournemouth تورورو Tururo اسرائیل و راتلند برخاسته‌اند در نتیجه این اختلاط نژادی هستم.» سنگال کشور کوچکی است، در منتبای غرب افریقائی غربی که در کرانه اقیانوس اطلس جای‌دارد. جمعیت آن در حدود چهار میلیون نفر است و تنها منبع درآمد آن پادم زمینی است. اما پایتخت آن، شهر داکار، پایتخت تمام سواحل افریقائی فرانسه بود، که اکنون شامل هشت کشور است و همین یکی از معایب آنست، بدین معنی که داکار نسبت به مملکت زیاد بزرگ است، و سنگال کارمندان یک دستگاه اداری را که زمانی هشت کشور را اداره می‌کردند، به‌ارث برده است و نیسی از بودجه خود را صرف پرداخت حقوق آنان می‌کند. این امر در عین حال امتیازاتی هم دربر دارد، زیرا سنگالی‌ها نخبگان افریقائی غربی فرانسه بشمار میرفته‌اند.

سنگور گفت: «وقتی که یونانی‌ها برای بار نخست به سواحل مدیترانه رسیدند، یا آریاها هند را کشف کردند، مردمان مبارزی بودند که آب

به تمقل. آوردن نقل قول بدین گونه مخصوص فرانسوی‌هاست و نمایانگر جنبه‌های دانشگاهی طرز تفکر سنگور. در گفتگویی درباره سوسیالیسم، در چند جمله او به‌کیرکگارد، مارکس، انگلس، هالدن، مکمل، ارسطو، دکارت، اسپینوزا و کانت، اشاره کرد و گفت: قبل از اینکه یونانیا به سواحل مدیترانه برسند، در آنجا مخلوطی از نژادهای قهوه‌یی، سیاه و سفید وجود داشت. بعد یونانیا یا موهای طلانی و چشمان آبی به آنجا آمدند و با نژادهای دیگر مخلوط شدند و تشکیل یونانیا کنونی را دادند، و پس- نواژن بین استدلال و شهودگرایی اثر گذاشتند.»

رئیس جمهور گفت «میدانید که گوتته گفته، هر کس باید یک یونانی باشد» پس او به‌سنگالی‌ها پیشنهاد کرد که هر کدام یک یونانی باشند و احساس و درک شهودگراییه خود را حفظ کنند، ولی فضیلت‌های عقلانی اروپایی‌ها را نیز لازمست فرا گیرند. این تلاش سنگور را در اصلاحات آموزشی او می‌توان مشاهده کرد. بعد، درباره بردگی از رئیس جمهور سؤال کردم، درآنطرف ساحل سنگال جزیره‌ای به نام گروه Groee وجود دارد که از نجا مدت‌ها تا قرن نوزدهم، تعداد بیشماری سیاه‌پوست به هند غربی و آمریکا فرستاده شد. این راه میانه شلت بردگی بود. شهر لیورپول با جارت برده‌روتن یافت و در این‌شهر هنوز میدانی به نام گروه وجود دارد. از او پرسیدم «وقتی که در آن جزیره می‌ایستد، از خاطرش چه می‌گذرد؟»

او گفت «یکنوع تشنج به من ست می‌دهد. و آن وقت باید تلاش کنم تا از سفیدپوستان متنفر شوم. ین همیشه برای من دردناک بوده‌است، پس گروه ویلایی دارم، ویلایی مخصوص رئیس جمهور، ولی هیجگاه به آنجا نمی‌روم، زیرا در آنجا مریض می‌شوم.»

در ترجمه‌ای که من از سخنان او می‌کنم بعضی سایه روشن‌های کلام از دست می‌رود، تمایزی که رئیس جمهوری قائل می‌شد بین عقل استدلالی یک فرد اروپائی و عقل شهودگراییه یک سیاهپوست افریقائی بود. من اعتراف کردم که بعضی از اروپائی‌ها هم بیشتر شهودگرای هستند تا پیرو برهان‌دلیل، او جواب داد که «در وجود هر کسی چیزی از هر دو وجود دارد، و اروپائی‌ها هم نسبت به گذشته، بیشتر شهودگرای می‌شوند.»

سنگور گفت که «همیشه به معجزه یونان می‌اندیشیده‌ام است.» پرسیدم آن چه بود؟ یونانیا تمقل و شهودگرایی را با هم توأم کردند. افلاطون شهودگرایی را بالاتر از استدلال قرار داده و ارسطو هم، همین عقیده را داشته است، بعلاوه یکی از استادان دانشگاه داکار به سنگور گفته بوده که بهترین ریاضی‌دانان بیشتر به درک شهودگراییه متکی هستند تا این مرا ترسانند، زیرا فریبی ر کار نبود. اگر فرد آزادی نداشته

باشد، چگونه ملت که ترکیبی از افراد است، می‌تواند آزادی واقعی داشته باشد. آیا حکومت آلمان وحشتناکترین مثال برای اهمیت‌دادن به حقوق ملی یک کشور بیش از حقوق مردم نبود؟ رئیس جمهور گفت: «آیا این گفته آندره ژید نیست که فقط احمقها هیجگاه با خود مخالفت نکرده و تغییر عقیده نمیدهند؟» خوب، او تغییر عقیده داده است. قبل از ۱۹۳۹ او مبارزی در راه اصالت قومیت سیاه، و تقریباً یک نژادپرست و مخالف ازدواجهای مختلط بود. ولی هنگام جنگ که در ارتش فرانسه خدمت میکرد، توسط نازیها زندانی شد، این امر موجب گشت که چشمانش را بکشایند. در همین روال، وقتی که مسالک افریقائی استقلال تازه یافتند، او فکر میکرد که هر کس باید مطیع مملکتش باشد ولی اکنون میدانند که باید توازنی وجود داشته باشد.

پس چرا در سنگال، نظام یک‌حزبی وجود دارد این سؤال تازه من بود؟ رئیس جمهور به شرح مفصلی پرداخت که در واقع نظام یک‌حزبی نیست، اگر هم هست واقعیتی است نه براساس اصول. حزب حاکم بسیاری از احزاب سنگالی را با هم یکجا کرد آورد. در میان اتحادیه‌های کسارگری مخالفت‌هایی بچشم می‌خورده، ولی واقعیت این بود که مخالفان سیاسی، دست‌نشاندهائی بودند که جرأت تأسیس یک حزب تحت لوای کمونیسم را آشکارا نداشتند و همانطور که او به سفیر شوروی گفته بود، اگر حزب کمونیست تشکیل می‌یافت، به آن اجازه داده می‌شد.

قبل از جنگ، سنگور نخستین فرد از افریقائی فرانسه بود که در یک مدرسه فرانسوی تدریس می‌کرد، همان مدرسه‌ای که روزی پمپیدو در آنجا تدریس میکرد. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸، او نماینده سنگال در مجلس ملی فرانسه بود - آیا او در حکومت فرانسه وزیر نبود؟ - چرا

آیا او یکی از نمایندگان فرانسه در شورای وزیران اروپائی دربروکسل نبود؟ چرا پس او می‌باید سرشار از شیوه اروپائی حکومت باشد؟ - بله، همینطور است.

اما، وقتی که وی رئیس مجمع فدراسیون سنگال و مالی درسال ۱۹۵۹ شد، آیا این فدراسیون را در عرض یکسال از هم نشانند و وزرای مالی را سوار یک قطار نکرده و به میهن خودشان نفرستاد؟ و آیا این باآموزش سیاسی اروپایی او مخالف نبود؟

وی توضیح داد که «اشکال پرس این بود که مالی‌ها دمکرات نبودند.» سنگال مملکت کوچکتری بود ولی «او درصد از بودجه را تهیه می‌کرد، و این را قبول کرده بود. ولی بدمالی‌ها میخواستند که هم‌رئیس جمهور و هم نخست‌وزیر، از آنها باشد و سنگور به آنها گفته بود که «انتخاب کنند.» آنها طرح کودتائی را ریختند. ولی

برای سنگور خنثی‌کردن کودتای کار بسیار آسانی بود، زیرا ژاندارمری‌در دست سنگالی‌ها بود. او به‌آنها دستور اشغال نقاط استراتژیک را داد، وزرای مالی را دستگیر کرده و به‌کشورشان باز گرداند. صلح برقرار شد. این به‌سال ۱۹۶۰ مربوط است. از آن به بعد سنگال استقلال خود را حفظ کرده است. اما، سرنوشت دوست او، دیا Dia نخست‌وزیر پیشین سنگال که در سال ۱۹۶۲ به‌زندان افتاد چه شد؟ سنگور در این باره چه احساسی دارد؟ آیا دیا هنوز هم درزندان است؟ بله او هنوز هم در زندان است. سنگور گفت «در افریقا دمکراسی یک چیز ذاتی نیست.» او هم کودتایی را طرح ریخته بود. او پارلمان را اشغال کرد تا به‌اورای عدم اعتماد ندهد، و از طریق رادیو اعلام داشت که زمام مملکت را در دست گرفته است. سنگور گفت خوب، «من می‌توانستم که چترپازان را فرا خوانم، ولی نخواستم. من می‌توانستم دیا را تیرباران کنم، ولی نخواستم و بجای آن به‌او اجازه دادم که منصفانه و با کمک وکلای مدافع محاکمه شود. دیا به‌زندان فرستاد شد. باید اعتراف کنم که این موضوع اغلب خواب‌رازان من سلب کرده بود، چون ما دوستان خوبی بودیم - ولی او فاقد احساس تناسب بود، این یکی از معایب‌ماست، ما افریقائی‌ها خشن هستیم، احساس تناسب نداریم.» سنگور ادامه داد، که او همیشه مخالفان خود را، اگر به‌او پیبوندند و تقاضای عفو کنند می‌بخشد. اگر دیا قول می‌داد که هرگز وارد زندگی سیاسی نشود، سنگور او را می‌بخشید. پسرزیدنت خاطر نشان ساخت که قسمتی از تبصر سیاسی خود را مرون شناخت روح سنگالی‌هاست.

خیلی بندرت اتفاق می‌افتد که یک سنگالی عهدشکنی کند، بنابراین اگر دیا و همدستانش قول می‌دادند، سنگور آنها را عفو می‌کرد.

آیا دیا نمی‌خواست که قول بدهد؟ سنگور پاسخ داد، نه. دیاپرسیده بود که چه فضیلتی در امضا کردن و سپس پاروی قول گذاشتن است. اما این موضوع باعث نگرانی سنگور نبود. مسئله شرافت در میان بود، و او از یک مخالف سیاسی که آبروی خود را برده باشد، ترس نمی‌داشت. شرافت، مثل فرهنگ خیلی بیش از سیاست اهمیت دارد.

من از پسرزیدنت راجع به‌اشعارش سؤال کردم، او به‌عنوان یک شاعر از افتخار بسیاری نصیب می‌برد. گاهی اشعار او لحن اشعار والت وایت من و آناری از بودلی یا سایر شمراری فرانسوی آن زمان را داراست. بیشتر اشعارش، عاشقانه است. مثل «ژن لغت» «ژن سیاه» «در سرزمین موعود» و یا در شعری دیگری ژنی مواجه می‌شوم که بدنش زمین ژرف شکافته‌ای در برابر یک بزرگ سیاهپوست‌است. وقتی که من از پسرزیدنت درباره احساسات عاشقانه‌ایکه نه‌تنها درخلال اشعارش، بلکه در اظهارات وسیع سیاسی او

راجع به‌اصالت قومیت سیاه هم، دیده می‌شود، سؤالی کردم - نگران بود که مبدا احساس عاشقانه را که جسم و ذهن است، از احساس شهوانی که جسم و روح است، متمایز نکنیم. اروپائی‌ها احساسات عاشقانه دارند و گاهی آنها به‌باز می‌گیرند، درحالیکه افریقائی‌ها بطور غریزی شهوانی هستند.

برای دفاع از اروپائی‌ها باین گفته او اعتراض کردم و گفتم مطمئناً بعضی از اروپائی‌ها..... رئیس جمهور خیلی مغرورانه گفت، بله، بعضی از اروپائی‌ها در این مورد به سیاه‌پوستان شباهت دارند.

بهرصورت، طبیعتاً او احساسات شهوانی دارد، یکبار در فلورانس در مقابل خانه‌ای متعلق به‌عبد رنسانس توقف کرد، گوئی که آن یک شیئی گویاست، زیبایی آن مثل زیبایی یک زن او را مسحور کرد و تکان داد و برای سه‌هفته خواب ازچشمانش‌ربود. برای افریقائی‌ها، «احساسات شهوانی تا حدی جنبه روحانیت دارد.»

او بخاطر می‌آورد هنگامیکه بسن بلوغ رسید، به‌هنگام عبادت در کلیسا دچار هیجان‌ات شهوانی شده بود. من از اینکه بگویم که به‌یک فرد انگلیسی یا یک پندار واقعی هم‌ممکن است چنین احساس روحی و نفسانی دست دهد، خودداری کردم، ولی اینطور بنظم آمد که چنین اتفاقی در یک معبد ساده در انگلستان و یا نیوانگلند رخ داده است.

رئیس جمهور راجع به‌معجزه یونان خیلی صحبت کرد، ولی درباره معجزه انگلستان چه فکر می‌کنند؟ در این‌باره که چگونه یک جزیره کوچک و دورافتاده، درشمال اروپا، تاگذشته‌ای نزدیک بر دنیا مسلط بود؟

او پاسخ داد که راجع به‌آن هم اندیشیده است، بخصوص از وقتی که اهلالی نرماندی، ازدواج کرده است. یکی از اجداد همسرش همرا باولیبام فاتح به‌انگلستان رفته بود و اکثر اعقاب او نیز در انگلیس ساکن شدند، ولی یکی از آنان در زمان لوتی چهاردهم به‌فرانسه مراجعت کرده بود. رئیس جمهور لختی فکر کرد و در اینجا از هربرت مورسیون نقل‌قول کرد که انگلیسیها عظمت خود را مدیون اختلاط نژادی هستند. در این اختلاط نژادی اسکاتلندی‌ها با خستوشنشان، ایرلندیها با احساسات نشان (کدر) قرن هجدهم به‌عنوان مامور و لاتین‌دان مهارت زیادی داشتند) ساکسون‌ها یا احساسات شاعرانه‌شان و نورمن‌ها یا قدرت حکمفرمائی‌شان، بریتانیا را بوجود آوردند.

پس این اختلاط بسیار خوبی بود؟ او گفت «بله»، و انگلیسیها پس‌از آن به‌تمام بنادر دنیا مسافرت کردند و با تمام زنان جهان آمیزش یقیه در صفحه ۹۲

نویسنده اف - ک - ماتیس  
رئیس موزه ژیمناستیک و ورزش سوئیس

# ۴۰۰ سال فوتبال



گذشته و حتی اقوام ملل اولیه نیز «توپ بازی» را می‌شناخته‌اند.

## توپ بازی در آسیا و روم

دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح، فوتبال در چین، عزت و حرمتی داشته است. و مخصوصاً در محافل نظامی آن سرزمین، یکی از بهترین ورزشها برای تقویت عضله‌ها شمرده می‌شده است.

در قرن ششم میلادی، این بازی از چین به ژاپن راه یافت و تنشی‌تنو ولیعهد ژاپن علاقه آتشینی به آن پیدا کرد. و هنوز چندان زمانی نگذشته بود که به‌عنوان کماری بازی دلخواه خانواده‌های بزرگ و اعیان و اشراف آن کشور شد.

و هنوز هم که هنوز است دوباشگاه در آن مملکت این بازی را به‌همان نام قدیم خود «کماری» حفظ کرده‌اند. اما یگانه چیزی که باید بگوییم این است که بازی کماری، تنها در جریان برخی از جشن‌ها که رنگ مذهبی دارد و مراسم آن در جوار معبدها برگزار می‌شود، صورت می‌گیرد. «کماری» در واقع به‌آئین مذهبی ارتباط دارد. توپ که از پشم و پیله حیوانات پر شده است، بدست کشیش معبد مجاور به‌میان زمین بازی آورده می‌شود و بازیکنان لباس‌های پرشکوهی که یادگار ایام گذشته است به‌تن می‌کنند. و طبق قاعده بازی، توپ باید مدت بیست دقیقه در هوا بماند و هرگز به‌روی زمین نیفتد. چنین بازی‌هایی در هند و اندونزی هم رواج دارد.

در قرون وسطی چه‌نوع فوتبال بازی می‌کرده‌اند؟

کارشناسان مسأله هنوز در این زمینه به توافق نرسیده‌اند. با اینهمه، در این باره اتفاق عقیده دارند که فوتبال آن زمان مشتق از هارپاستوم رومی بوده است. و اگر بخواهیم بدانیم که این بازی حقیقتاً فوتبال بوده است یا نبوده است و منحصرأ بوسیله یا صورت می‌گرفته است یا بوسیله یا صورت نمی‌گرفته است، جواب قاطع و مطمئنی نداریم. ماریال و «سنگ» تنها دونویسنده‌ای هستند که کلمه هارپاستوم را در نوشته‌های خودشان به‌میان آورده‌اند. اما به‌این نکته توجه

می‌کنند که در «بیکاردی» با آن بازی می‌کرده‌اند و برای بازی کردن با آن از پاهای استفاده می‌کرده‌اند. این نکته نشان می‌دهد که مردم در آن زمان از بازی فوتبال خبر داشته‌اند و چه در این سوی دریای مانس و چه در آن سوی دریای مانس از سالها پیش به این بازی می‌پرداخته‌اند.

با اینهمه اسناد و مدارکی که در دست داریم، چندان چیزی از اصول و قواعد این بازی با ما نمی‌گویند. طبق اشاره‌هایی که در این اسناد و مدارک هست، می‌توان خیال کرد که ابتدا توپ را به‌هوا پرتاب می‌کرده‌اند و آن وقت بازیگران یا رقیبانی که حضور داشته‌اند چد و جهد می‌کرده‌اند این توپ را به‌تصرف بیاورند و به زمین خودشان ببرند نه اینکه خواسته باشند آن را به داخل زمین حریف ببرند.

مسابقه‌ها اغلب در میان دهکده‌های نزدیک بهم صورت می‌گرفته است و اغلب در جریان مسابقه هم زد و خوردهایی روی می‌داده است. و این است که مولکستر در قرن شانزدهم فوتبال را به‌صورتی که در آن زمان رواج داشته است - به شدت به‌پاد انتقاد می‌گیرد: «ورزشی را که اینهمه خشن و اینهمه بی‌فایده است و درخلال آن لگد-هایی به زانو می‌خورد و استخوانهایی می‌شکنند، عامل تسدرستی نمی‌توان نام داد.»

و به‌مین سبب می‌توانیم بگوییم که مولکستر علاقه داشته است که اصول و قواعد روشنی برای این بازی فراهم بیاورد. اما این قاعده‌ها دو‌بست سال پس از مرگ مولکستر به‌وجود آمد. (و باید خاطر نشان بکنیم که همه آن کسانی که می‌خواهند ثابت بکنند که بازی فوتبال از زمانهای گذشته در بریتانیای بزرگ رواج داشته است، به گفته‌های همین مولکستر استناد می‌کنند.)

سپس، ورزشی که در زمان گذشته اینهمه مردم‌پسند و محبوب بود، ناگهان وجهه خود را نزد دوستدارانش از دست داد. چندانکه جوزف استرات در کتاب خود به‌عنوان «ورزشها و بازیهای ملت انگلیس» که در سال ۱۸۰۱ انتشار یافته است چنین نوشت: «فوتبال که در زمان گذشته اینهمه محبوب بود، امروز دیگر از آنهمه شیفتگی و ستایش برخوردار نیست و روز بروز از رونقش کاسته می‌شود.»

## دوره رنسانس

اما در ایتالیای دوره رنسانس، وضع چنین نبود. و حتی بسیار مانده بود که چنین پیش بیاید...

آنتونیو اسکائینو نخستین کسی است که

## در قرون وسطی

با وجود مدارک و اسنادی که به‌دست ما رسیده است، هنوز هم این نکته روشن نشده است که اصول و قواعد فوتبال در قرون وسطی و در اوایل قرون جدید چه بوده است... نخستین ذکری که از این بازی به‌میان می‌آید، مربوط به سال ۱۳۴۹ است و آن زمانی است که ادوارد سوم از خدمه پادشاهی خواستار می‌شود که از این سرگرمی بسپرده که مانع تمرین تیراندازی با کمان می‌شود، دست بردارند.

و محتمل است که منظور سلف او «ادوارد دوم» نیز در مقام منع «توپ بازی» یا به زبان دیگر منع «استفاده از توپهای پر سر و صداه» اشاره به همین بازی فوتبال بوده باشد...

شارل دوکوتز که از سال ۱۶۱۰ تا ۱۶۶۸ می‌زیسته است در کتاب خود از توپ درشتی یاد

کتابی به‌عنوان «کتاب توپ بازی» در سال ۱۵۵۵ انتشار داد... این کتاب که عموماً از «بازیهای توپ» حرف می‌زند از فوتبال هم سخن به‌میان می‌آورد. و مجموعه قواعد آن را هم بیان می‌کند. و مختصری از این قواعد بقرار ذیل است:

تویی که به‌کار برده می‌شد، پر از باد بود و حداکثر ده «اونس» وزن داشت. طول زمین بازی چندان بود که انسان، هرچه نیرومند می‌بود، نمی‌توانست سنگی را از این سر به‌آن سر زمین بیندازد. بعکس، عرض زمین معادل نصف طول آن بود... خود بازی هم تا اندازه‌ای به رگبی امروز شباهت داشت. تعداد بازیکنان نیز از ۲۰ تا ۴۰ نفر متغیر بود.

در این سر و آن سر زمین تیری جای داده می‌شد. هر گروهی لباس متفاوتی داشت... برای آنکه بازی آغاز بشود توپ را به‌وسط زمین می‌آوردند و برای شروع بازی قرعه‌کشی می‌کردند. هر یک از دسته‌ها برای خودش کاپیتان داشت... و ترتیب و آرایش دسته‌ها محسوساً مثل امروز بود...

اسکائینو خاطر نشان می‌کند که «کالپیو» یا فوتبال پانداژه پالونه و توپ‌بازیهای دیگر رواج نداشته است... اما در هر جایی که بازی می‌شد شور و هیجان بسیاری برمی‌انگیخت.

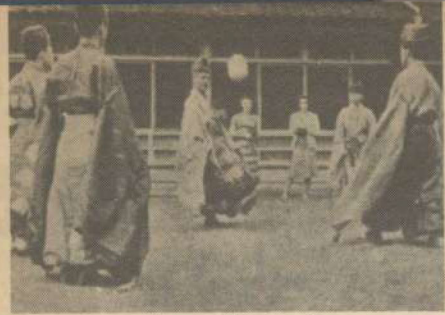
و درست در همین ایام بود که فوتبال انگلیس، وجهه و اعتبار خود را کم‌کم از دست می‌داد... با اینهمه، یاز هم بازی فوتبال در گوشه و کنار صورت می‌گرفت... اما هرچه بود، فوتبال تا قرن هیجدهم دیگر آن وجهه و اعتبار را که داشت پدست نیاورد...

در آن دوره تأسیس مدارس دولتی به وجهه فوتبال افزود اما باز هم بازی دلخواه انگلیسیها تا اوایل قرن بیستم بازی «کریکت» و بازی دیگری بود که «فایوز» خوانده می‌شود... و حتی در آن زمان هم کریکت جداً بالاتر از فوتبال بود... بدلیل اینکه قاعده روشنی داشت، در صورتی که فوتبال قانون معین و مشخصی پیدا نکرده بود...

## قانون قطعی

اما سرانجام قاعده و قانون برای فوتبال تعیین کردند... و از آن زمان فوتبال، پا بپای زورقرانی و کریکت، بازی دلخواه مدارس انگلستان شد. و سرانجام انجمن فوتبال اصول و قواعد فوتبال را تعیین و تثبیت کرد...

و به‌این ترتیب فوتبال مدرن، به‌صورتی که ما اکنون می‌شناسیم، به‌وجود آمد.



بازی مذهبی کماری در ژاپن



مرحله شروع بازی «سول» در سال ۱۸۴۴ این بازی قرن‌ها در نورماندی و برتانی رواج داشت



فوتبال بانوان در سال ۱۹۲۵ پیش از مسابقه با هم دست می‌دهند



فوتبال دایره‌ای اسکیموهای گرولند در اواسط قرن هجدهم

فوتبال دایره‌ای که در سال ۱۶۰۲ در هند بازی میکرده‌اند این بازی با برهنه صورت می‌گرفته است



# «تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

# برگزیده مقالات و گزارشهای خواندنی مطبوعات جهان

## THE TIMES

### ایرلند: زادگاه مهاجران

چهره‌های از ایرلند - جمهوری پنجاه ساله

مسافری که از دوبلین به‌دونگال می‌رود، اگر هم به تشریفات گمرکی بی‌توجه بماند، باز به آسانی می‌تواند بگوید که چه وقت خاک جمهوری ایرلند را ترک میکند و چه هنگام دوباره بدان وارد میشود. چرا که حومه‌ایرلند شمالی آشکارا از مواهب بیشتری برخوردار است. میانگین درآمدها در ایرلند شمالی، نسبت به جمهوری ایرلند، به‌اندازه یک چهارم فزونی دارد. وضع تحصیل و خدمات‌عام‌المنفعه بهتر، و قیمت‌ها نیز پائین‌تر هستند. برتری اوضاع در ایرلند شمالی بهتر از هر‌جای دیگر در تغییرات جمعیت مشهود است. البته نمیتوان وجود تعدیاتی را در ایرلند شمالی انکار کرد. لکن وجود همین تعدیات جمهوری ایرلند موجب شده تا در ۱۵۰ سال گذشته بیش از نیمی از جمعیت بومی وادار به مهاجرت گردند. در حالیکه در ایرلند شمالی هیچگاه چنین وضعی پیش نیامده است. مهاجرت با این میزان، آنهم در مدت زمانی دراز، هیچگاه سابقه نداشته است. اجتماع ایرلند به‌این

مدت ده‌دهند. مهاجرت نیمی از جوانان در طول ۱۵۰ سال جمهوری ایرلند را بصورت کشوری متشکل از جوانان در حال رشد و پیران در حال مرگ در آورده است. در مقابل هر ۱۰۰۰ نفر از گروه سنی تولیدکننده (بین ۲۰ تا ۶۵ سال)، در جمهوری ایرلند ۱۰۷۰ نفر از گروه‌های سنی غیرتولیدکننده (پائین‌تر از ۲۰ و بالاتر از ۶۵ سال) وجود دارند. در جمهوری ایرلند که در ازای هر ۱۰۰۰ نفر از افراد ۶۵-۲۰ ساله، ۸۸۰ نفر کمتر از ۲۰ سال دارند، جمعیت رو به‌کاهش می‌رود. و این وضع روز پروز بدتر می‌شود، چرا که در ۵۰ سال پیش از تأسیس دولت ایرلند، تعداد افراد ۴۵ - ۲۰ سال ۲۰٪ تقلیل یافته بود، لکن در



## Le Monde

### افزایش مبادلات بازرگانی بین کومکون و بازار مشترک اروپا

پس از امضای قرار داد ایجاد جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۷ رهبران کشورهای کمونیست فشکست اجتناب‌ناپذیر بازار مشترک را پیش‌بینی کردند و آنرا داتحاد چند کشور امپریالیستی خواندند که قصد دارند «بازار فروش و محدود عملیات سرمایه داری خود را در جهت حفظ توسعه منافع انحصارگران و بانکها بین خود تقسیم کنند». لیکن از سال ۱۹۶۲ خروشچف به اندیشه امکان ایجاد همکاری بین کومکون و جامعه اقتصادی افتاد. استیوی اقتصاد جهانی مسکو در ماه اوت همان‌سال با انتشار سی‌ودوق درباره سیاست امپریالیستی اروپای باختری «وجودیت بازار مشترک» را پذیرفت.

#### محصولات مورد مبادله

گرچه سهم نسبی کشورهای سوسیالیست

اکنون پس از گذشت ۵۰ سال در دیگر جزایر بریتانیا رقم بسیار بزرگی را بوجود آورده است، قطع کرد. جمهوری ایرلند برای بدست آوردن استقلال سیاسی خویش بهای گزافی پرداخته است. لکن از آنجا که مهاجرت، اراده‌سیاسی‌اش را اندک ندک ضعیف کرده، نتوانسته است از ین استقلال در جهت بهره‌برداری از منابع خویش استفاده کامل را بعمل ورد. حکومت جمهوری ایرلند که هیچگاه با مخالفت مؤثری مواجه گشته، پیوسته به دلخواه خود نقشه بائی را ترسیم و تدابیری را اتخاذ کرده است. این تدابیر بویژه در دو مورد ضعف بنای اقتصادی کشور را به طور جدی تشدید کرده‌اند. حمایت سخت و شدید از صنایع در سالهای ۱۹۳۰ موجب مهاجرت توده‌های مردم در سالهای پس از جنگ شد، زیرا صرف کنندگان جمهوری ایرلند میخواستند از خرید کالاهای نامرغوب گران که توسط کارخانجات تحت سایت دولت تولید میشد راحت شوند. آنگاه، با آغاز خدشه‌هایی که ننگ دوم جهانی به این کشور وارد ساخت، حکومت جمهوری ایرلند اقدام به انتشار اوراق‌قرضه ملی و وام رفتن از مردم کرد، وامی که، با توجه به تولید ناخالص داخلی، در نوع خود زرتکترین وام درجهان محسوب‌میشود. ین وام در طول ۲۵ سال به حدی رسیده است که تنها بهره‌ی که برای ن پرداخت میشود معادل ۵ در صد تولید ناخالص داخلی است. در حالیکه حین میزان درمورد بریتانیا از ۳ در صد تجاوز نمیکند و آنهم مربوط به امی است که در طول سه قرن و در

در بازرگانی خارجی ممالک عضو بازار مشترک هنوز مختصر است و در سال ۱۹۷۰ فقط ۶/۴٪ آنرا تشکیل میداده است اما این مبادلات دیگر جنبه حاشیه‌ای و اندک ندارد. سرعت رشد مبادلات بازرگانی بازار مشترک با برخی از کشورهای سوسیالیست بسیار شدیدتر است. مثلا مبادلات جامعه اقتصادی اروپا با رومانی از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ به‌نسبت ۶۲٪ ترقی کرد. بیشتر صادرات ممالک عضو کومکون به‌اروپای غربی شامل محصولات اولیه است. کشورهای سوسیالیست بازار مهمی برای صنایع نساجی و ماشینهای الکتریکی و غیره بشمار می‌روند. آماری که اخیراً در بروکسل منتشر شده است نشان می‌دهد که سهم محصولات کشاورزی در صادرات بازار مشترک به‌اروپای شرقی نیز قابل ملاحظه است. پالینکه روابط بصورت رسمی نیست، لیکن بازار مشترک از سال ۱۹۶۵ تاکنون چهار قرارداد فنی کشاورزی با بلغارستان، لهستان، مجارستان و رومانی که عضو کومکون هستند امضاء کرده است. یوگسلاوی نیز که عضو «وابسته» کومکون است از ماه مارس ۱۹۷۰ تاکنون بوسیله یک قرارداد بازرگانی بدون امتیاز با جامعه اقتصادی اروپا رابطه دارد.

تغییر روابط جامعه اقتصادی اروپا با سایر کشورها حکومت رومانی و همچنین حکومت کوبا در آغاز سال جاری خواستار استفاده از سیستم و اعطای امتیازات جامعه اقتصادی اروپا شده‌اند. نامه وزیر بازرگانی خارجی رومانی به‌جامعه اقتصادی اروپا در این‌باره در واقع نخستین ارتباط رسمی یک حکومت عضو کومکون با تشکیلات جامعه اروپا است. براساس تصمیمی که در ۲۶ ژوئن گذشته اتخاذ شد کمیسیون اجرائی بازار مشترک اروپا هم‌اکنون سرگرم بررسی تقاضای بخارست است. از سال آینده روابط بین جامعه اقتصادی اروپا و کشورهای ثالث بطور محسوسی تغییر خواهد کرد از اول ژانویه ۱۹۷۳ سیاست بازرگانی امضاء جامعه بطور قانونی مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. مطابق مقررات مربوط به‌اجرای این سیاست هیچیک از اعضای جامعه اقتصادی اروپا مجاز به عقد قراردادهای بازرگانی جداگانه نخواهند بود بلکه هر یک از امضاء موظف است از طریق جامعه اقدام کند. در نتیجه کشورهای که بخواهند به‌چنین توافقاتی برسند باید با بازار مشترک اروپا تماس بگیرند. \* کومکون: جامعه اقتصادی بلوک سوسیالیستی

بی‌تحرك که در آنجا مانده‌اند منتقل می‌گردد. واژگون کردن این وضع باعث میشود که منابع و فرصتهای هر چه بیشتری در جهت افراد جوان، با تحرك و بلند همت - که در غیر اینصورت مهاجرت میکنند - به‌حرکت درآید، و این خود کمک بزرگی به بهبود وضع کشور میکند. بویژه اگر یک سوم درآمد ملی سرآورده شده ایرلند که از ملکیت اراضی حاصل میشود با وضع یک مالیات بر اراضی برای تکمیل برکشتهای ناکافی، به‌کار و سرمایه متحرک افزوده‌گردد، مهاجرت بطور مؤثری کاهش می‌یابد. گرفتن زمین از افراد پیر و خنوده و دادن آن به افراد جوان و پرشور - که در حال حاضر مهاجرت را ترجیح میدهند - علاوه بر جلوگیری از مهاجرت، بازده کشاورزی را نیز در کوتاه‌ترین مدت‌ها تا ۵۰ درصد افزایش میدهد. راههای واضح دیگری نیز، نظیر سر و صورت‌دادن به‌وضع بفرنج مالی ناشی از بار سنگین قرضه ملی، میتواند دنبال شوند. ایجاد یک تشکیلات منطقی برای بهره‌برداری از منابع، احتمالاً میتواند به مشکل بیکاری پایان دهد و مهاجرت رایکشیه متوقف سازد. به این ترتیب میتوان سطح زندگی در جمهوری ایرلند را بالا برد و ظرفیت پنج سال به سطح ایرلند شمالی رساند و آنگاه مساله جدائی دو ایرلند را فقط از یک دیدگاه آکادمیک نگریست. مهاجرت نیمی از جوانان در طول ۱۵۰ سال جمهوری ایرلند را به صورت کشوری متشکل از جوانان در حال رشد و پیران در حال مرگ درآورده است.

## روابط واتیکان با بلوک شرق

بدون شك ۲۸ ژوئن ۱۹۷۲ به عنوان سرآغازی در ایجاد روابط غالباً مشکل، بین واتیکان و کشور سوسیالیست لهستان، ضبط خواهد شد. بیست و هفت سال پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، هفته گذشته، پاپ استفاهای لهستان را که بطور موقت و ایسته به قلمرو استغنی برلین بوده‌اند، تعیین نمود. پاپ با این عمل وضع ناشی از تصویب پیمان ورشو را برسمیت شناخت. با وجودیکه اینکار تمجیب‌آور نبود، تصمیم واتیکان و انکنش زیادی را در آلمان غربی که انتظار وقوع آنرا باین سرعت نمیداشت، پراکنگت. از طرف دولت بیشتر با خجلت روبرو شد تا خشتودی، يك سخنگوی وزارت خاچه

## L'EUROPEO

# ایتالیا، سرزمین شورشا و تروریسم بیدلیل

هنوز چند روزی از پایان انتخابات پارلمان و تشکیل حکومت جدید در اینکشور نیکندرد که مطبوعات خارجی، این سؤال را پیش‌کشیده‌اند: آیا این حکومت تا پائیز آینده دوام خواهد آورد؟

البته طرح چنین سئوالی از طرف مطبوعات خارجی چندان هم بی‌مناسبت نیست اغتشاشات سیاسی، تظاهرات، انفجار بمب‌ها و ترورهای سیاسی اخیر، خود موجب طرح شدن اینچنین سائیه‌هایی شده است.

ترور اسکالیونه در پالمو و کالابری در میلان نمایشگر این واقعیت است که گروهی ماجراجو مصرا نه در این اندیشه‌اند، تا بیروسيله که ممکن است، ثبات و امنیت را در این کشور پایمال کنند و آنارشیسم را جانشین آن سازند.

اسکالیونه قاضی دادگستری شهر پالمو و کالابری قاضی دادگستری میلان، دو کیل میرز، با شهادت و وظیفه‌شناسی بودند که در راه دفاع از قانون، قربانی خود پسندی آنارشیستها و دشمنان نظم و امنیت عمومی شدند.

ترور کالابری، موجب شد تا مردم و کسانیکه خود را در مقابل جامعه مسئول میشناسند، باین اندیشه بیافتند که ریشه ناپسانانیهای اجتماعی را نمیتوان تنها در کهنگی سیستم

بطوریکه اخیراً روزنامه فرانکتور ترالگانیه، بطور صحیح پیش‌بینی کرده بود، پاپ «نظریات دولت ورشو را قبول کرد».

اقدام واتیکان، مطلقاً انمکاس وسیعی در لهستان که حداقل ۸۰ درصد از مردم مصرا نه به کلیسای رم وفادار مانده‌اند، خواهد داشت. بملاوه، بدون تردید پاپ بیشتر به‌عنوان يك رهبر روحانی عمل کرده است، تا يك سیاستمدار. برای کاتولیکهای لهستان «عادی کردن روابطه» به تازگی به مرحله عمل درآمده. نشانه خاتمه کشمکش و نیز موهبتی است که از زمان خاتمه جنگ باین طرف توسط کاردینال ویزینسکی - بدون هیچ انتظار پاداشی به آنها داده شده است. در پایان سال ۱۹۶۵، کاردینال ویزینسکی Wysynski با فرستادن نامه‌ای به استفاهای آلمانی، که اسقف لهستان آنرا امضاء کرده بود، تبلیغات پر سروصدائی راه انداخت. این نامه علاوه بر دربرداشتن پیامهای صلح و بخشش، همچنین از رؤسای کلیسای کاتولیک

از ترس و هیجان و از همه مهمتر بدبینی بدستگاههای انتظامی و امنیتی کشور ایجاد کرده است.

نویسنده مجله لارونپوسس مینویسد:

عقیده برخی از صاحب‌نظران اینستکه پیش از کشف ماهیت اصلی قضیه، نباید راجع بان قضاوت‌کرد ولی آیا با آگاهی از رنگ سیاسی فعالیت خرابکاران و تروریست‌ها، باز هم در مورد طبیعت آن باید بخود شك و تردید راه دهیم؟

آنچه قابل انکار نیست اینستکه امروزه میلان به پایگاه فعالیت خرابکاران بدل شده است.

جنایتکاران و گروههای پشتیبان آنان و نیروهایی که در پس پرده قرار دارند و از آنها طرقداری میکنند، در واقع نه‌چپ و نه راست نه‌باصرخ و نه‌پاسیاه وابستگی دارند، اینها جزو همان گروهی هستند که، همه‌جا هستند و هیچ‌جا نیستند، سایه آنها در همه‌جا هست و دستهای جنایتکارانه آنها در همه جنایات مهم سیاسی آلوده است و در هنگام تحقیق و یا اقدام شجاعانه قضات شریفی چون کالابری، ناکپان، براساس دستوری که از مقامات بالا میرسد پرونده‌های زمانی نامشخص مسکوت میمانند، جنایتکاران بقید ضامن آزاد میشوند، مسئله بکلی فراموش میشود و همه چیز بجای اول خود برمیگردد!

بهرصورت، این سازمان مخوف زیر زمینی «واقعیت دارد»، تأسیسات، کادراهی تشکیلات ورزیده، بودجه‌های سنگین، سیستم مخابراتی قوی، ارتباطات داخلی و بین‌المللی مطمئن و سرانجام عوامل‌ازچان گذشته و رجال متنفد در اختیار دارد که هر لحظه که بخواهد، با دقتی کم‌نظیر، همه این سهره‌ها را در کنار هم قرار میدهد و ماشین جنایت‌پیشه خود را برای قربانی

آلمان غربی خواسته‌بود که خط اودر- نایسه Oder-Neises را برسمیت بشناسند. پذیرفته شدن این وضع سیاسی از طرف کلیسا، در آن زمان بسختی از طرف مقامات ورشو مورد انتقاد قرار گرفت. به‌رصورت، این اقدام بدون تردید تفاهم بیشتری را بین دو ملت پدید می‌آورد.

پاپ پل ششم سیاست پیشینیان خود را دنبال کرده و در جستجوی وجود آودن روابط میان ممالک سوسیالیستی و جامع کاتولیک است. این تلاشی است که باعث پراکنگتن مخالفتهائی در شورا ای کلیسا میشود.

بهرصورت، پاپ، احساس می‌کند که اگر مقامات این ممالک وارد مذاکره نشوند، اوضاع برای کاتولیکهای این ممالک غیر قابل تحمل خواهد شد.

شناسائی عمل خط اودر نایسه به‌مذاکرات ورشو کمک می‌کند، همانطوریکه وضع نامازگار رهبران چکسلواکی فتوای شکست آن را در پراک داد.

گرفتن به‌گردش در می‌آورد. تحت چنین شرایطی، سازمان وسیع امنیت و پلیس کشور، مرتب از اینکه دستپایش بسته است شکایت دارد، حال باید پرسید این سازمان چه اقدامی در زمینه استقرار ثبات و امنیت کشور انجام خواهد داد؟

چندی پیش نخست‌وزیر اندرو- اوتی اعلام داشت: دستگاههای دولتی باید از تأثیرات سیاستهای حزبی و سازمانهای سیاسی دیگر! مصون باشند. اندرو اوتی اعلام داشت، تماس‌های موجود بین سازمانهای دولتی و کمیته‌های مرکزی احزاب و سازمانهای سیاسی مخفی باید قطع شود.

۴۴ سال پیش بود که در محافل ادبی به خاطر اعطای جایزه بولینجن Bollingen به ازراپاوند، شاعر دور از وطن که گرایشهای فاشیستی ضدسامانی وی را آماج لعن و تکفیر نسل روستنگرای آمریکا قرار داده بود، شوغایی به پا خاست.

اکنون، پس از سوری شدن يك نسل، ازراپاوند که زندگی خاموش و اندوهای را در وئیز ادامه می‌دهد و هنوز هم به خاطر شعرهایش که انقلابی در شعر نو پدید آورد مورد احترام است، بار دیگر در کانون جدالی سخت درجهان ادب قرار گرفته است.

باز هم بحث بر سر جایزه است. چندی پیش گروهی از نویسندگان و نقادان برجسته به آکادمی آمریکایی هنر و دانش توصیه کردند که با اعطای نشان امرسون - تورو به ازراپاوند، تأثیری را که این شاعر ۸۷ ساله در ادبیات نوین بر جای نهاده است مورد تجلیل قرار دهد.

شورای عالی آکادمی این توصیه را نپذیرفت، زیرا تشخیص داده بود که پاوند «از نظر اخلاقی» و «به‌علت جنبه‌های دیگر زندگی‌اش» شایستگی دریافت نشان مزبور را ندارد.

آکادمی که به هگفته خودش می‌خواست از ایجاد دردرس برای خانواده پاوند جلوگیری کند، و شاید هم بر پریشانی‌اش بیفزاید، کوشید تا به بحث پیرامون این مسأله در میان مردم پایان بخشد، هاروی بروکس، رئیس آکادمی و استاد هاروارد، در يك نامه محرمانه که برای پاره‌ری از اعضای آکادمی فرستاد یادآور شد که «جزئیات آنچه روی داده است نباید در اختیار مردم و مطبوعات قرار گیرد». با این حال، نامه بروکس حاوی اطلاعاتی به شرح زیر است:

«چند تن از خاطراتی چنین آشکار که از کتارها و آدم‌سوزیها برجای مانده است، اعطای نشان امرسون - تورو، به پاوند به‌طور اجتناب‌ناپذیری بر زندگی و اعمال وی صحه می‌گذارد و به منزله توهین

به بسیاری از اعضای آکادمی محسوب می‌شود». در جای دیگر نامه آمده است که «ضدیت با نژاد سامی و تمجید از فاشیسم، و نیز آرای غریب اجتماعی و اقتصادی پاوند چیزهایی نیستند که آکادمی بتواند آنها را نادیده انگارد».

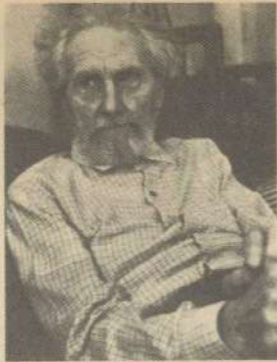
دست‌کم سه تن از ۴۷ عضو انجمن اعطای افتخار که با دلایل فوق قانع نشده و نمی‌توانست‌اند بپذیرند که آرای «غریبه» اجتماعی یا داوری نسبت به شعر ارتباطی داشته باشد به‌عنوان اعتراض استعفا داده‌اند و بسیاری از بقیه اعضا نیز تهدید کرده‌اند که به آنها ناسی خواهند جست.

اگر پرفسور جرورم توین، استاد مؤسسه تکنولوژی ماساچوست توسط آشنائی که در شورا داشت از جزئیات جریان امر آگاه نمی‌گشت، حقیقت حتی از اعضای آکادمی نیز پنهان نگاه داشته می‌شد. لکن این استاد بلافاصله پس از اطلاع از حقیقت موضوع استعفا کرد و نوشت استعفانامه‌اش را نیز برای روزنامه بوستن گلوب The Boston Globe فرستاد.

وی در استعفانامه‌اش نوشت: «شما هنر را از دیدگاه سیاست می‌بینید، ذوق را با نفع شخصی اشتباه می‌کنید، و آداب دانی را به جای تعالی ملاک سنجش قرار داده‌اید».

يك عضو خشمگین دیگر، یعنی دکتر مارتین. ال. کیلسون، استاد سياهوست دانشگاه هاروارد اظهار داشت: «ما شاهد نهادسازی بسیار خطرناک و بیمارگونه‌یی در جامعه روشنفکر آمریکا هستیم». وی تصمیم شورا را «دفاع نژادپرستانه» به‌سود روشنگران یهود خواند و آن را به «حالت تدافعی سياه‌پوستانی» تشبیه کرد که «مخالف با نژادگرایی سفید را به عنوان يك شرط مقدماتی برای به رسمیت شناختن آثار يك روشنفکر توسط نهادهای روشنفکرانه دنیال می‌کنند».

حوادثی که منجر به افشای این ماجرا شد همه از منابع موقتی آکادمی ۱۹۴۳ ساله سرچشمه می‌گرفت. ازراپاوند توسط يك کمیته به‌ریاست



## Ezra - Pound

# ازراپاوند و شوغای

# اعطای نشان

لئون ادل Leon Edel نویسنده زندگی‌نامه هنری چیز، نامزد شده بود. اعضای دیگر این کمیته عبارت بودند از: جان چیور Cheever نویسنده، لیلیان هلن، نماینده نامی نویس، جیمز لوین Laughlin ناشر آثار پاوند، پرفسور هاری تی. لوین، استاد دانشگاه هاروارد، پرفسور لویه‌ال. مارتز، استاد دانشگاه ییل، و لوین سامفورد، نویسنده. مامفورد تنها کسی بود که نظرش با دیگران مغایرت داشت. در گذشته توجه زیادی به این جایزه ابراز نمی‌شد. لکن پس از رای‌گیری در

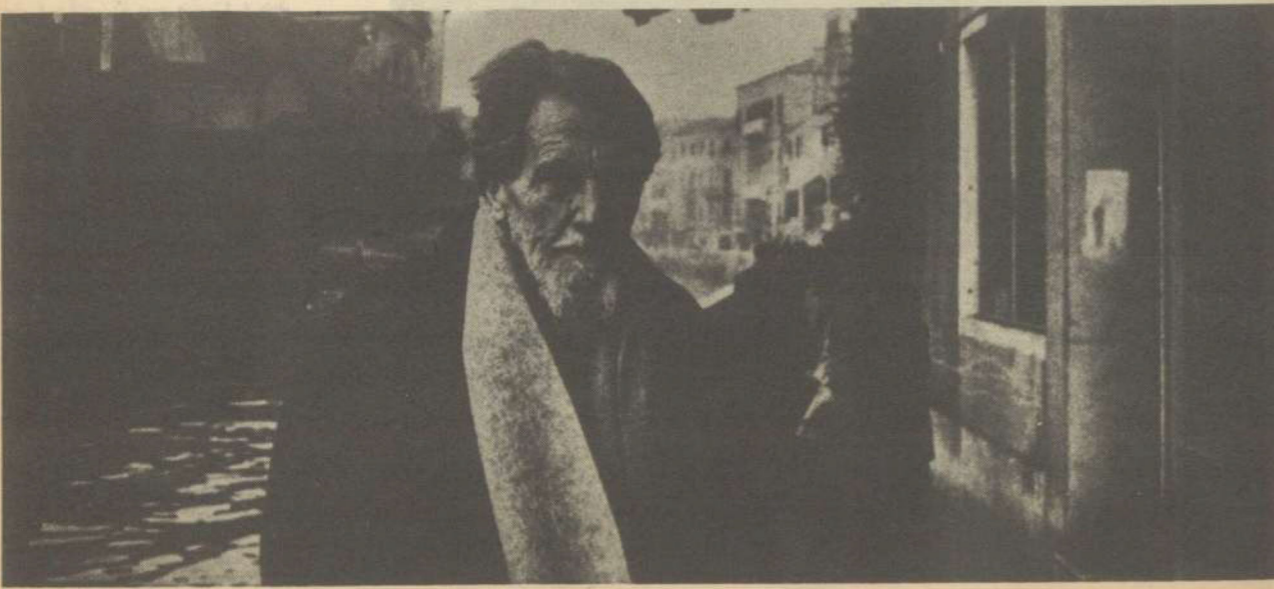
يك شورای ۴۷ نفره که معلوم شد پاوند ممکن است برنده شود، دو تن از مقامات برجسته آکادمی توجهشان به اهمیت موضوع جلب شد. يك شورای ویژه بلافاصله تشکیل جلسه داد و پس از چندین ساعت بحث و مجادله بسیاری از شرکت‌کنندگان تغییر رای دادند و بالاخره نامزدی پاوند با ۱۴ رای مخالف در برابر ۹ رای موافق، دو متع و دو غایب، رد شد.

طبق نوشته بروکس، بسیاری از اعضای شورا اعطای جایزه را همچون افتخار دادن به يك شخص به خاطر همه زندگی‌اش، و نه صرفاً برای تمجید از کمال ادبی‌اش می‌دانستند. آنها تصور می‌کردند که جایزه را باید تنها با در نظر گرفتن بعد اخلاقی ادبیات بدهند. با این حال چند نفری متذکر می‌شدند که چنین قید و بند هایی در مورد برندگان پیشین این جایزه مراعات نشده است.

کمیته ادبی چنین استدلال می‌کرد که پاوند در ازای خنثی که روا داشته، مدت ۱۴ سال پس از جنگ، در يك بیمارستان روانی همچون يك مجوس به سر برده و به این ترتیب کيفر گناهانش را دیده و پشیمان شده است.

یکی از کسانی که مخالف پاوند بود گفت: «مسأله اصلی در مورد پاوند هیچ ربطی به گرایشهای سیاسی وی نداشت. بحث بر سر این بود که آیا می‌توان به وجود معیاری صرفاً مبتنی بر زیبایی‌شناسی قائل شد؟ من همچنین معتقدم که شما نمی‌توانید تنها از ملاحظات اخلاقی معیاری کاملاً مستقل بیافرینید. آدمها می‌توانند مرتکب قتل یا آزار دیگران شوند، و به این ترتیب هر چیزی از دیدگاه زیبایی‌شناسی ممکن می‌نماید».

«آنچه را که می‌توان به‌طور کامل ملاک سنجش قرار داد سرشت يك جامعه انسانگراییانه است. هیچکس در پی آن نیست که اشعار آقای پاوند را سانسور کند، و ما هم اجباری نداریم که از وی تجلیل کنیم. فرقی است میان تجلیل کردن و بخشودن».



# کنگان

## همسایه خورشید و موج بی امان

گل کاغذی، گل آفتابگردان؛ و خورشید که هر روز خدا زود میاید و دیر میرود. و یک کرانه تشنه، با موجهای شور همیشه سرخورده، و ماسه‌های شسته‌ی شسته، و آدمهای به هیاهوی دریا خو کرده؛ آدمهای به تب خورشید سوخته و به قناعت تن داده.

ادمناییکه ترانه و عشق و بودشان چون خط مذاب آفتاب بردریا، گرم و خروشان و خماریلود است. مردان بلند و پاریک یا سیمای آفتابزده و تنهای پرتوان.

زنهای سیه چرده چشم سیاه بتوله بر چهره، با گریبان چاک و دامنهای بلند پرچین و دلپای به‌مهر آکنده.

بچه‌های بقردا خیره مانده که شوق کودکیشان صید بچه‌ماهی‌های نقره‌ایست، و ساختن خانه از ماسه‌ها در همسایگی موج بی‌امان.

و لنج، و بلم، و فانوس، و داس، و امید، و توره‌های پهن که بزار کار مردان است.

و گهواره، و دلوه، و تنوره، و آرزو، و ظرفهای سفالی که دست‌آویز تلاش زنباست

برای زندگی..

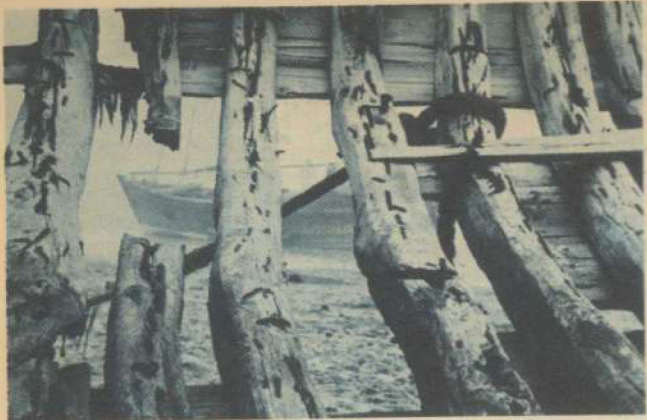
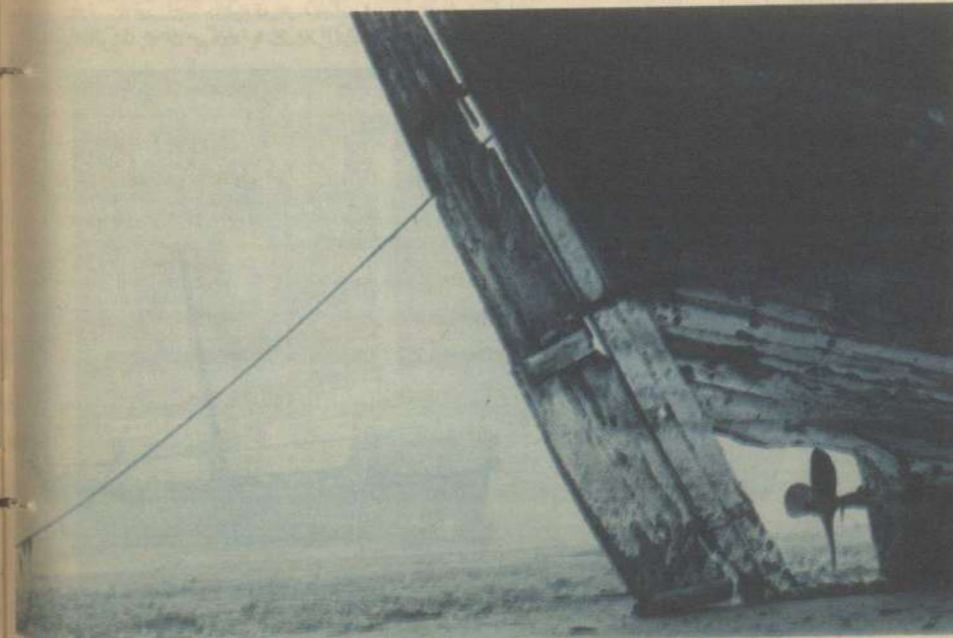
مسجد، خانه، بازار، نخلستان، ایمان، و همیشه یک‌کرانه‌ی گسترده‌ی تشنه؛ و خورشید که هر روز خدا زود میاید و دیر میرود.

و به یمن خوشدلی نی و دق و طبل و رقص که بهم میامیزد و عطر شادی میافشانند. یا ترانه‌ها که سوز دشتستان میآورد و فریاد افریقای سیاه...

احمد هاشمی



زنان چشم سیاه بتوله بر چهره...



...و بلم و خطر!



موج و کرانه...



خیره به فردا...





# بازشناسی نقاشی آبستره

خلاصه يك كتاب

نوشته‌ی: ميشل سوفور

(MICHEL SÉUPHOR)

برگردان از: احمد رضا چه‌کهنی

## پیش از ۱۹۱۵

سال ۱۹۱۲، نقطه عطفی در هنر نقاشی قرن ما است. برای اولین بار در تاریخ نقاشی، رنگ، بدون دربرداشتن کمترین مایهٔ ناتورالیستی، به‌خاطر خود آواز، می‌خواند، و به خاطر نفس لرزش، می‌لرزد.

شمانقاشی‌ای همچون نقاشی «دلونه» (Delaunay) را، که در عین نزدیکی بودن به شعر، نقاشی خالص باشد، نخواهید یافت؛ نیز نقاشی دیگری که در مفهوم، مربوط به جوهر هستی باشد، هم‌طراز نقاشی او نخواهید دید.

«آپولینر» پایستی از دلونه اثر گرفته باشد وقتی می‌نویسد:

«من نقاشی امروز را دوست دارم، زیرا آدم که آتش را کشف کرد، نور را بیش از هر چیز دیگر دوست می‌دارد.» و نیز «آپولینر» بود که گفت: «ریتم چرخان دلونه اولین ظهور نقاشی آبستره در اروپا بود. نقاشی‌ای که از موضوعی درونی ناشی می‌شد تا موضوعی بیرونی.»

قرن لژه (Fernand Leger) با فرم‌های متقابلش در ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴، اصل روشنائی و نیز اصل بداهه‌ریزی را که پیشتر شناخته نشده بود، به فضای کوبیسم برد. در ۱۴ - ۱۹۱۳، لژه، موندریان و دلونه پیشاپیش نهضت جدید نقاشی قرار داشتند. البته برخی از کارهای «دکا» را هم باید جزو کارهای آبستره به‌حساب آورد. کارهای پیش از آبستره‌ی ترنر را نیز باید آبستره‌دانست. ورود فوتوریست‌ها مانند دمیدن آزمندانة هوای تازه بود. دینامیسم فضائی، هستهٔ تئوری آنها بود. آنها عقل را از بین بردند و امروز در می‌یابیم که بی‌مفهوم‌ی چه‌شاهکارهائی بوجود آورده است. اما فوتوریست‌ها با پی‌گرفتن عقاید سیاسی-شان و تظاهرات پرسروصدایشان، به‌ندرت در شمار نقاشان آبستره قرار می‌گرفتند.

کارهای سه‌ورنی (Serverini) باید دوباره ارزشیابی و شناخته شوند: دو تابلوی او به‌نام‌های «ریتم‌های رقص» و «هیروگلیف پویای بال‌تابارین»، متعلق به سال ۱۹۱۲، و اثر عظیم دیگر او به‌نام «رقص تام تام در مونیکو»، متعلق به ۱۹۱۱ - که گم شده است. این تابلو، گونه‌ای تصویر کردن موسیقی‌جاست. نقاش، کاملاً مانند یک نوازندهٔ جاز، درون مایه‌هایش را بکار می‌گیرد و مانند نوازندهٔ جاز یک ملودی را می‌نوازد، آنرا تغییر می‌دهد، تونالیزه‌اش می‌کند، از آن دور می‌شود، و دوباره به آن باز می‌گردد.

در آوریل ۱۹۱۰ بیانیهٔ نقاشی فوتوریسم، منتشر می‌شود. مارینتی می‌نویسد: «هرچیز حرکت

می‌کند، تحول می‌یابد، در هر لحظه شکل دیگری می‌گیرد. یک طرح در چشمان ما ایستا نیست، بلکه مدام ظاهر می‌شود و ناپدید می‌گردد. روی شبکه، اشیای در حال حرکت، زیاد می‌شوند، و شکل خود را از دست می‌دهند و پی‌همدیگر را می‌گیرند، مانند لرزش‌های شتابزده‌ای در فضا که از آن می‌گذرند... یک اسب دوام، بیست‌پا دارد، نه‌چهارتا و حرکت پاهای گوشه‌دار است.»

فوتوریست‌ها بیشتر از کوبیست‌ها به آبستراکسیون صرف نزدیک و دور شدند. هدف فوتوریست‌ها بردن هنر به خیابان، کوچه، زندگی بود - درهم شکستن هرچیز را کدومعمود: موندریان، به نقاشی فوتوریسم. ارزش بخشید، او فوتوریسم را تحسین می‌کرد، اما آنچه او را به تحسین فوتوریسم برمی‌انگیخت، خودنقاشی نبود، بلکه هوای بریدن از گذشته بود. فوتوریسم می‌خواست پیش در آمدی برای آینده باشد. موندریان همیشه به‌جلو می‌رفت. اگر درکاری نسبت به‌کار پیشین، پیشرفتی حس نمی‌کرد، انجامش نمی‌داد. در کارهای موندریان درون مایهٔ افقی - عمودی زیاد است. پیش از او، در سال ۱۹۱۰، درون مایهٔ افقی-عمودی در کارهای براک و پیکاسو روی نموده بود.

موندریان نوشت: «من مفهوم خط افقی و عمودی را کشف کرده‌ام.» نوشتهٔ زیر یکی از تابلوهای او چنین است: «نروماده - عمودی و افقی.»

برای موندریان، گسترهٔ بی‌مرز دریا نشانه‌های زنی و ستونهای موج‌شکن پیشرفته در دریا نشانهٔ مردی است. این بیان درون مایهٔ موندریان است-دوگانگی‌ای که بعداً اساس نئوپلاستیسیسم شد. این سیستم زیبایی‌شناسی برپایهٔ راست‌گوشه‌ها استوار است برافق دریا و تقابل عمودی موج‌شکن‌ها. بنابراین موندریان این اصل را که هرچیز که در ذهن است، نخست در احساس‌ها باید بوده باشد، رد کرد.

واسیلی کاندینسکی زمینهٔ فکری شرقی داشت. در کارهای موندریان، کاندینسکی و کوبیست‌ها، آبستراکسیون با نمایانگری طبیعت مرزی مشترک دارند. لحظه‌ای که نشیب است و نه هنوز روز؛ از پاره‌ای از کارهای آبسترهٔ این نقاشان می‌توان شکلی بیرون کشید. منتقدی زمانی نوشت که اولین آبسترهٔ آبرنگ کاندینسکی یک مرد اسب‌سوار است.

کاندینسکی در ۱۹۱۱ نوشته‌ای به‌نام «در بارهٔ درون‌گرایی در نقاشی» منتشر کرد. تکه‌هایی از این نوشته در زیر می‌آید:

«هیچ فرمی و اصولاً هیچ چیزی در دنیا بی-



اثری از کاندینسکی

شدنی نیستند. اما روابط بین احساس‌ها این چنین نیست. ازین‌رو، هرچیز عینی، بی‌کیفیت و کاملاً نسبی است. در نتیجه فقط روابط بین احساس‌ها ارزش عینی دارند... این روابط هستند که عینی بشمار می‌آیند.»

اصول «De Stijl» اینها بود: راست‌گوشه‌ها در وضع افقی-عمودی (که موندریان آن را «تکیه‌گاه محکم» می‌نامید)، و استفاده از سه‌رنگ اصلی تا مرز از بین بردن رنگ‌های سایه‌ای و ترکیبی. دوزبرگ در بیانیهٔ بنیان‌گرائی خود در ۱۹۱۵ پیشنهاد کرد که راست‌گوشه تا ۴۵۰ درجه تمایل پیدا کند، برای اینکه تحریک بیشتری به‌بیننده بدهد. موندریان بی‌درنگ داروسته‌ی آنها راترک گفت.

تکه‌هایی برگرفته از «Neue Gestaltung» نوشتهٔ موندریان:

«نئوپلاستیسیسم از کوبیسم سرچشمه می‌گیرد. می‌توان آنرا به‌آسانی نقاشی آبسترهٔ واقعی نامید، به‌خاطر اینکه یک اندیشهٔ مجرد، با یک واقعیت پلاستیک Plastique می‌تواند بیان شود. نقاشی جدید جای پیشین مذهب را گرفته است. مذهب، در عمیق‌ترین مفهومش، جابجا شدگی طبیعت بود، و در عمل به‌جستجوی هموائی بین‌آدمی و طبیعت. نقاشی این هموائی را در عمل می‌جوید (در عمل خودش)، در نئوپلاستیسیسم طبیعت دیگر حاکم بر نقاشی نیست.»

تکه‌هایی برگرفته از «Grundbegriffe Der Neuen Gestaltung» نوشتهٔ دوزبرگ:

«گرچه بسیار دشوار است که اثر یک نقاشی را با کلمات بیان کرد، اما می‌شود گفت عمیق‌ترین

معنا نیست. بی‌معنائی بیشتر به‌این علت روی می‌نماید که حرف هنرمند را بیننده یا خواننده در نمی‌یابد، یا اینکه مفهوم فرم هنری به‌مقام درست خود هدایت و آشکار نشده‌است.»

هیچ «بایدی» در هنر که آزاد همیشه است، نیست. هنر پیش از «باید» می‌میرد، همانگونه که شب، پیش از روز. تمام شکل‌های هنری وقتی بنا به لزومی درونی وجود می‌آیند، مقدس‌اند. . . . هنرمند باید چشمپاش را بر شکل‌های مشخص و نا مشخص و گوش‌هاش را بر وعظ‌ها و خواست‌های زمانش فروبندد. چشم‌های باز او باید به‌زندگانی درون خودش، و گوش‌هاش به صدای ضرورت درونش باز باشد. آنوقت خواهد توانست وسیله‌های تثبیت شده و تثبیت نشده را بکارگیرد. ضرورت درونی او از سه منبع سرچشمه می‌گیرد:

- ۱- هر هنرمند، به‌عنوان یک آفریننده باید ماهیت شخصیت خود را بیان کند.
- ۲- هر هنرمند، به‌عنوان کودک زمانهٔ خود، باید ماهیت روزگار خویش را بیان کند.
- ۳- هنرمند به‌عنوان خدمتگزار هنر، باید ماهیت کلی هنر را بیان کند. (ماهیت کلی هنری که خالص و بی‌زمانست؛ که در همهٔ آدم‌ها، خلق‌ها، و زمان‌ها ذاتی است؛ که در کار هنرمند، مرخلق و هر زمان بیان می‌شود و به‌عنوان اصل کلی، هنر، زمان و مکان نمی‌شناسد.)

## ۱۹۱۵ تا ۱۳۴۰

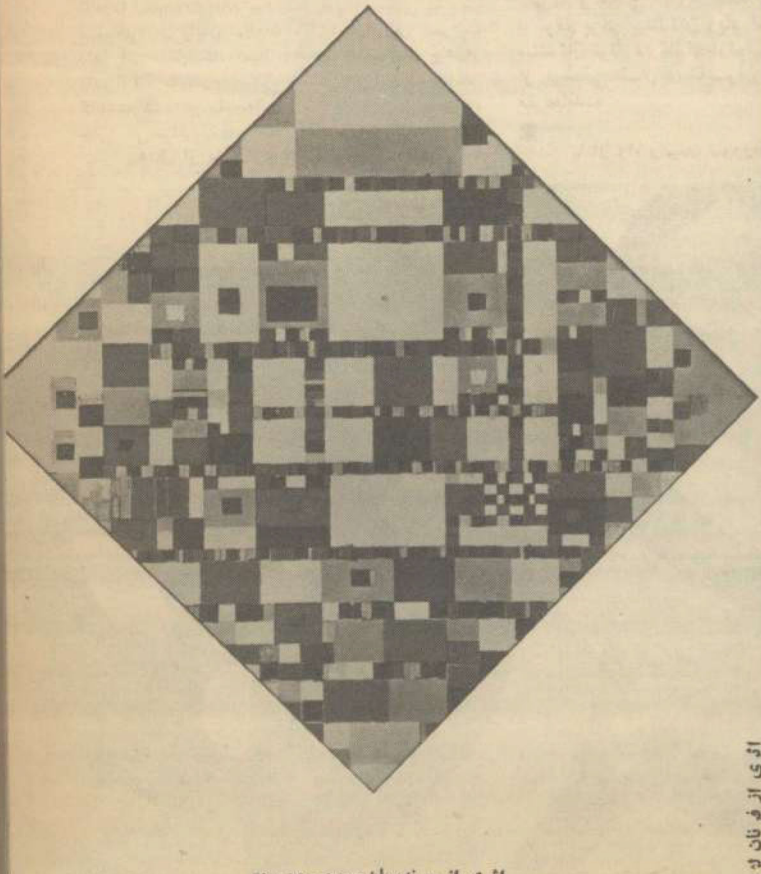
در ۱۹۱۵ موندریان با دوزبرگ مجلهٔ «De Stijl» را بوجود آوردند. در همین مجله بود که موندریان نوشت: «احساس‌ها منتقل شدنی نیستند، یا بهتر بگوییم، ویژگی‌های کیفی‌شان منتقل



اثری از فرنان لژه

دریافت بیننده اینست که با آگاهی کامل موازنه‌ای بین مفهوم عینی و مفهوم ذهنی برقرار کند. بیننده احساس عمق و ارتفاعی دارد که دیگر به‌هیچ‌روی، به‌شرایط طبیعی یا بعدهای فضائی محدود نمی‌شود. احساسی که بیننده را در یک حالت هموائی آگاه می‌گذارد، جایی که بازی اجزای حاکم، دیگر محسوس نیست. اندیشهٔ زیبایی‌شناسی ممکنست با مذهب تلاقی کند، چرا که در یک نقاشی، عمیق‌ترین هستهٔ درونی، تابلوست که خود را بیان می‌کند. اما، اندیشهٔ نقاشی - تجربهٔ هنری خالص - با ناآگاهی مایه نمی‌بندد. برعکس، تجربهٔ هنری خالص هیچگاه حالت انفعالی (Passive) ندارد، چرا که بیننده ناگزیر است با واریاسیون‌های پیوسته یا ناپیوستهٔ نسبت‌ها، وضع‌ها، خطوط، و رویه‌ها شریک شود. به‌عبارت دیگر او باید دریابد که بازی واریاسیون‌های مکرر یا نامکرر، چگونه هموائی جدید از روابط بوجود می‌آورد که وحدت تابلو را تشکیل می‌دهد. در جزئی با اجزای دیگر در یک کل جای می‌گیرد. تمامی اجزاء به‌وحدت کمپوزیسیون می‌کوشند، گرچه هیچکدام از آنها مقام حاکمی در کل پیدا نمی‌کنند. بدین‌تواتر موازنه‌ای عالی بین روابط هنری برقرار می‌گردد، و بیننده که چیزی او را از کل نقاشی دور نمی‌کند، با تمام حواسش در تابلو شریک می‌شود.

درست پس از جنگ دوم، روح دادا همهٔ اروپا را فرا گرفت. پیش از دیگران، دوشان (Duchamp) و پیکابیا (Picabia) گونه‌ای دادا را به‌نام «Proto-Dada» بوجود آوردند. یکرشته نقاشی از اگلیتنگ (Egeling) برای فیلم‌های خودش، نقاشی‌های ریختر (Richter) پرتره‌های «مکانیکی» پیکابیا و کلاژهای شوئیتر (Schwittar) از کارهای دادا نیست‌ها بشمار می‌روند.



اثری از موندریان Piet Mondrian

ایجاد باهاوس ( Bauhaus ) حادثه مهمی در آلمان بود، بویژه موقمی که کلی (Klee) و کاندینسکی و موهولی-ناگی ( Moholy - Nagy ) به تدریس در آن گمارده شدند. در ضمن تدریس در باهاوس بود که این نقاشان اندیشه‌های خود را بصورت کتاب و رساله منتشر می‌کردند.

پیترز (Peeters) رهبر نقاشان گروه Flemish Belgium در نشریه ( Het Overzicht ) به‌سال ۱۹۲۲ چنین نوشت:

«وقتی جلو یک تابلو نقاشی می‌ایستید، هرگز نکوئید چیزی از آن نمی‌فهمید. هوش شما در دریافت یک نقاشی دخالت ندارد، عامل مهم حساسیت شماست.»

نرسید: معنی این تابلو چیست؟... به این منظور به نمایشگاهها و گالری‌های نقاشی نروید که ته و توی قضیه را دریابورید. در عوض باید با چند کار «ساخته‌ای» هنری دوروبر خود زندگی کنید، وقتی در یک حالت آرام قرار گرفتید آنها خود به‌سراغ شما خواهند آمد. یک تابلو نباید به خاطر شما ساخته شود. اگر تابلویی مطابق با چشم داشت‌های شما نیست، گله نکوئید؛ یک نقاش، تابلو را از روی نیاز درونی خود می‌سازد و نتیجه را با عشق پیش شما می‌نهد.»

دلونه وقتی پس از اقامتی دراز در پرتغال، به پاریس برگشت، به نقاشی فیکوراتیوری کرد. پس از ۱۹۳۰ دوباره به شکل‌های آبستره برگشت. با توجه به تمام این‌ها میشود گفت که نیمه اول دهه بیست، در پیشبرد نقاشی آبستره مؤثر نبود. اما درین گودال تیره که نقاشان را از آن راهی به‌جائی نبود، یک نقطه روشن وجود داشت، و آن نمایشگاه (Art D'aujourd D'hui) بود که پوزنانسکی نقاش لهستانی در پایان سال ۱۹۲۵ در پاریس ترتیب داد. این نمایشگاه امید تازه‌ای به نقاشان پیشناز داد. ۲۴۱ تابلو از ۸۷ نقاش در آن به‌نمایش گذاشته شد. در مقدمه‌ای بر کاتالوگ این نمایشگاه چنین می‌خوانیم:

«هدف از برگزاری این نمایشگاه چیست ؟

هدف این نیست که نمونه‌هایی از نقاشی جدید عرضه کرده باشیم، بلکه گردآوردن نمونه‌هاییست، تا آنجا که ممکن بوده، از هنر پلاستیک غیرتقلیدی که نخستین بار کوبیسم آنرا عنوان کرد. تجربه‌نشان داده است که شکل‌های جدید هنر، نخست بوج نامیده شده‌اند و سپس بوسیله مردم محکوم شده‌اند. با وجود این، روزی فرا خواهد رسید که چشم‌های مردم باز شود و دست‌کم معدودی از کارهای هنری، احترامی شبیه به احترام یک مذهب را در مردم برانگیزند. تمامی این نقاشان کوشیده‌اند تا اشیاء را به‌گونه‌ای که دیده می‌شوند، تقلید نکنند، موضوعی را بیان نکنند.

شیوهی زیبایی‌شناسی مرسوم، بیننده را معناد کرده که نخست در پی یافتن موضوع تابلو باشد. از سال ۱۹۱۱ نقاشان موضوع را از بین بردند تا لیریسیم (Lyricism) خودنشان را از بندهای واقعیت آزاد کنند. موسیقی‌دان‌ها، دیگر مقید به تقلید صداهای طبیعت نیستند، بلکه به‌جای آن، صداهای ذاتی نهفته در خود موسیقی را بکار می‌برند. نقاشی‌های این نمایشگاه نباید به‌عنوان تصاویر واسطه‌ای بین طبیعت و بیننده تلقی شود. این نقاشی‌ها برآنند که مستقیماً بر احساس بیننده اثر بگذارند.

هدف این شگرد تازه چیست؟ رهانیدن نقاشی از سنگینی واقعیت که اساساً ضدغنائی (Anti-Lyrical) است. آدمی نیاز به‌گریز از واقعیت دارد... تبیین لیریسیم، واقعیت یخشیدن به رؤیاهاست. کسی که گر است از موسیقی چیزی نمی‌فهمد، نیز کسی که کر نیست، اما در حین شنیدن موسیقی به موضوعی دیگر فکر می‌کند، یا از پیش برآن شده تا از آن موسیقی لذت نبرد، نمی‌تواند آنرا بفهمد.

این نقاشان از بینندگان می‌خواهند که آرام بگیرند و حالتی پذیرا داشته باشند. آیا این تقاضا و توقع برای بینندگان زیاد است؟ آنها وقتی از بینندگان توقع دارند که آرام بگیرند، چیزی بیشتر از موسیقی‌دانان و شاعران معاصر، تقاضا نکرده‌اند.»

با از راه رسیدن سوررالیسم، ادبیات دوباره

بر نقاشی سایه‌افکنند. پس از چندسال، دیگر از آنچه تئوریسین‌ها و پیشگامان نقاشی آبستره درون‌پردازیش می‌نامیدند جز حبابی باقی نماند. در ۱۹۲۴ میرو نقاشی واقعیت‌گرای خود را که با خطوط و فرم‌های نزدیک به طبیعت مشخص می‌شد، رها کرد و به نقاشی خیال‌های آزاد خود پرداخت. آیا اینجا در شمار نقاشی‌های آبستره به حساب می‌آیند؟ به‌رحال، تابلوهای او دنیای دیگری را بوجود آوردند - یک دنیای جدید پلاستیک را، با فضائی ناشناخته؛ جایی که هر چیزی شگفتی‌آور است.

نقاشی‌های ماکس ارنست به‌همان‌گونه‌های ذهن دست می‌یازید - با خطوط گسترده که به مرز جابجا شدگی طبیعت و بافت تجریدی می‌رسد. اما او بین سوررالیسم و نقاشی آبستره در نوسان بود. چرا که سوررالیست‌ها بنا به‌گفته آندره برتن می‌- می‌بایست رؤیاهای را نقاشی کنند و رؤیاهای، خواه فروریی خواه جزآن، خطاهای حواس‌اند، پس نمایانگر طبیعت‌اند. نقاشی سوررالیست‌ها دروغ بود، منتها دروغی مطالعه شده.

در ۱۹۳۶، نقاشی موقع خوبی نداشت و این از وضع ناپه‌نچار اروپا ناشی میشد. هیتلریسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا، هنرمندان را در حالت خفقان گذاشته بود. فرانسه زیر پای دیکتاتورها، و اسپانیا شمله‌ور از جنگ داخلی بود. در چنین زمانی بود که آمریکانیا نقاشی آبستره را پی گرفتند. انجمن نقاشان آمریکائی در آنسال بوجود آمد و در همانسال نمایشگاه «نقاشی کوبیسم و آبستره» در موزه هنر جدید نیویورک تشکیل شد. خیل پنهانندگان از همه کشورهای به‌آمریکا سرازیر شد. موندریان که فرانسه را نامناسب می‌دید، در ۱۹۳۹ به لندن رفت. او از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ بهترین آثار خود را بوجود آورده بود. این تابلوها بعدها کوچک و چهار گوشه‌هایی متلاقی داشتند. همچنانکه اروپا به‌جنگ نزدیک می‌شد، خطوط سیاه درجهت فرونی می‌یافت - آیا آگاهانه؟ - به‌نشانه‌ی میله‌های زندان؟

موندریان در اول سال ۱۹۴۰ به نیویورک رفت، میله‌ها در آمریکا رنگین شد. آمریکا او را

دریافت؛ پیامش را دریافت، آخرین اثر وی « Victory Boogie Woogie » بود.

### پس از ۱۹۴۰

با مرگ موندریان در ۱۹۴۴، آخرین اثر او ناتمام ماند. این تابلو دروازه‌هایی به دنیای تازه می‌گشاید. جوانی و لذت، بر نقل نظم توپلاستی - سیسم، پاشیده شده است. این تابلو سفونتی نهم نقاش است - یک پایان و یک آغاز.

وقتی جنگ تمام شد، بسیاری از نام‌ها رفته بودند: موندریان، دلونه، کاندینسکی، و سوفی - تابر در آن هنگام، نیویورک، هنوز مرکز دنیا بود. دشتال وولس ستاره‌های سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ بودند. و نیز ماریاهلناوی بی‌راداسیوا که نقاشی اش، فضائی بی‌بعد دارد. یک نظم جدی در کارهای او هست. در ۱۹۴۹، نمایشگاهی از نقاشی‌های او در کالری پی‌یر پاریس ترتیب یافت.

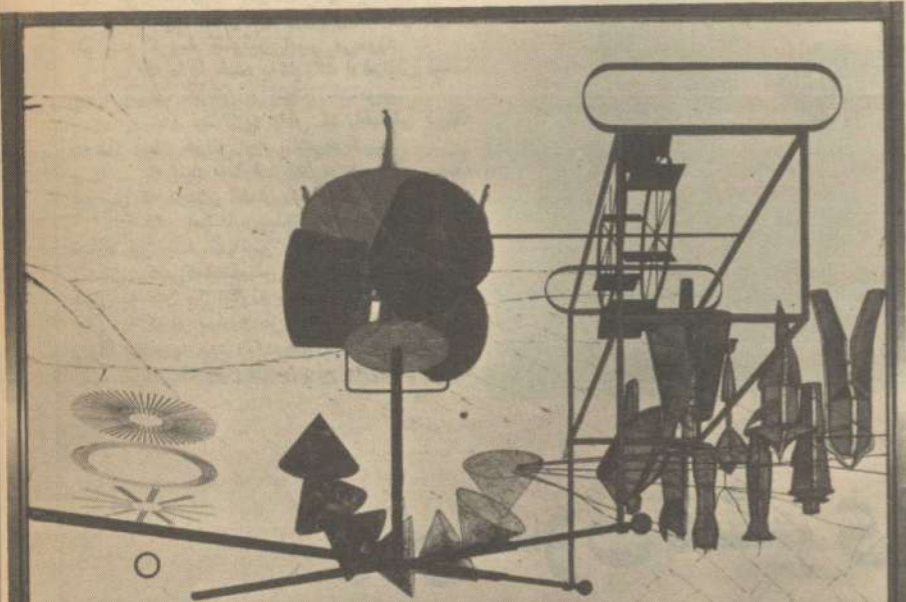
اکنون که بیش از نیم قرن از عمر نقاشی آبستره می‌گذرد، به‌خوبی می‌توان در آثار استادان یکسو کاندینسکی است و «لیریسیم» او، و در سوی دیگر موندریان و «کلاسیسیسم» اش، دلونه جایی بین آن دو می‌یابد؛ او را نماینده «امپرسیو-نیسم تجریدی» می‌دانیم.

در بیست سال گذشته، تنها لیریسیم بر فضای نقاشی همه کشورهای حاکم بوده است. اگر در امپرسیونیسم و فوویسم، نقاش می‌کوشید که یک شاهکار بوجود آورد، اگر تمام کوشش او بر این بود که یک تابلو عالی بسازد، در زمان ما نقاش، خودش را در یک رشته کاره بیان می‌کند.

برای نقاش زمان ما مهم اینست که ذره ذره خودش را در تابلوهایش نشان دهد. دیگر، دانستن یا ندانستن، مسأله نیست؛ مسأله پی‌گیری حقیقت است. با دانش به‌اینکه راه دراز است، با دانش به اینکه راه پایان نمی‌گیرد، با دانش به‌اینکه راه، پایان خود را درخود دارد.

هنر مجموعه‌ای از دانستنی‌ها نیست، بل واقعیتی در روند شدن است که خودش را به ما آشکار می‌کند.

اثری از مارسل دوشان Marcel Duchamp



ماکس ارنست Max Ernst



روبرت دلونه Robert Delaunay

باغ

بهار می‌رسد اما ز گل نشانش نیست
نسیم، رقص گل آویز گل فشانش نیست
دلم به گریه خونین ابر می‌سوزد
که باغ، خنده به گلبرگ ارغوانش نیست
چمن، بهشت کلاغان و بلبلان خاموش
بهار نیست به باغی که باغبانش نیست
چه دل گرفته هوایی چه پافشرده شبی
که یک ستاره لوزان در آسمانش نیست
کیوتری که درین آسمان گشاید بال
دگر امید رسیدن به آشیانش نیست
ستاره نیز به تنهانش گمان نبرد
کسی که همفکش هست و همزبانش نیست
جهان به جان من آنگونه سرد مهربی کرد
که در بهار و خزان کار باجهانش نیست
ز یک ترانه به خود رنگ چسودان نزند
دلی که چون دل من رنج جاودانش نیست



فریدون مشیری

موج مدرنیسم، مدرنیسمی که باید از سر بدیوار-
کویپا بگذرد تا شاید جلوه‌ای ماندگار از خود بجای
گذارد، اغلب و برای مدتی پرده‌پوش حقایق آشکاری
میشود که بر «حقایق»شان تردیدی نیست. اما وقتی گرد
و غبار فرو بنشیند، و دوران «فضا تیره کردن»های کاذب
بگذرد، باز آن چهره‌های روشن، سرشار از انسانیت و
عاطفی هستند که تند تند غبار از رویشان کنار می‌رود و
ماندگارشان نفی مدعا می‌کند.

مشیری، از شاعرانی است که لحظه‌های زندگی
شاعرانه‌اش تلاش برای ساختن، ترمیم، و پرداختن شعر
امروز و با پای آن پیش آمدن و به مقصد رسیدن بوده
است. اگر او از افراط می‌رهیزد، به حقیقتی گردن
نهاد که دیر یا زود دیگران هم خواهند گذاشت. مشیری
عاطفی‌ترین شاعر امروز ماست و این عطفوت او را چنان
به سرودن شعرهایی سرشار از مضامین انسانی کشانده که
منکر بدبهبی‌ترین خصوصیت روح و طبع شاعرانه خود،
یعنی تغزل، میشود. مدعی است که: من غزل نساخته‌ام.
اما آنچه ساخته در ردیف زیباترین و صمیمیت و حساسیت -
امروز است. از هرگونه کلام او صمیمیت و حساسیت -
یعنی تپش زندگی - موج می‌زند. شکسته نفسی او را تنها
در برابر بزرگانی چون حافظ و مولوی قبول داریم نه
دیگران. غزل مشیری نشان دهنده تسلط او بر زبان فارسی
و، نیز، گواه تلاطم مدام جان حساس اوست. گواه زخمه-
گریهایی در تنهایی، و گواه تنهایی همیشگی شاعران است.
رشته کلام را بدست خودش بدھیم و تمام حرفهایش را
باور کنیم جز شکسته‌نفسی بزرگوارانه‌اش را:

شاعری، جلوه‌گاه عطفوت و آدمیت

آفتی عزیز - از من خواسته‌ای که (فوری و خیلی
زود) نظرم را درباره‌ی غزل امروز همراه با نمونه‌هایی از
«غزلهایم»! برایت بفرستم. خودت خوب میدانی که من با
اینکه به غزل عشق می‌ورزم و این زبان عاشقانه شعر یا بهتر
بگویم زبان شعر عاشقانه را بسیار دوست میدارم اما خودم
خیلی کم، خیلی به ندرت هوای سرودن غزل کرده‌ام
(بطوری که اگر از خودم بیرسی، انصاف را خواهم گفت
که هیچ غزل نه گفته‌ام و نه سرودم) و آنچه هست بقول
معروف از انگلستان دست بیشتر نیست که آنهم غزل نیست،
بنابراین درج غزلهایی از من نمیدانم تا چه اندازه درست و
تا چه حد مورد قبول تو یا خواننده گرامی تماشا قرار خواهد
گرفت. اما میتوان تنها چند جمله درباره‌ی غزل امروز بگویم:
بطور کلی درباره‌ی غزل اعتقاد دارم که این شیوه،
تنها شیوه‌ای است که در شعر قدیم، بخصوص در آثار
سعدی و حافظ و مولوی به اوج کمال خود رسیده و بعداز
آن سه شاعر عالی مقام، غزل خوب و کامل حکم‌سیرغ
و کیمیا را پیدا کرده است.

به دامت فرسد نست کسی که جلوه‌ی ناز
ترا به‌یام فلک برد و نردبان برداشت
براستی چنین است. سعدی و حافظ و مولوی را
به‌یام فلک بردند و نردبان برداشتند اما این واقیعت و
حقیقت کسی به گوش من و امثال من فرو می‌رود؟ دلیل آن
هم اینست که مخلص، نادانست! شاعری را با غزل! آغاز
کردم، عاشقانه، و آنهم چه برسوزنا شانزده هفده سالم بود
که می‌سرودم:

بیا که تیر نگاهت هنوز در پر ماست
گواه ما پسر خوئین و دیدة تر ماست
دلی که رام محبت نمی‌شود دل تست
سری که در ره مهر و وفا رود سرماست
به پادشاهی عالم نظر نیندازیم
گدای درگاه عشق افسر ماست
ز خاکبای تو سر نمده‌ام، چه چاره کنم
بیا، ببین که همین نیمه جان میسر ماست
فراق دوست کنیدیسم و زنده‌ایم هنوز
خدای را مگر از سنگ خاره بیکر ماست
و یکی دو سال بعد باز ادامه دادم:
غم آمده، غم آمده انگشت بر در می‌زند
هرضریه انگشت او بر سینه خنجر می‌زند
ایدل، بکش یا کشته شوغم را در اینجا ره مده
گرغم در اینجا پا نهد آتش بجان در می‌زند
از غم نیاموزی چرا ای دل‌ریا رسم وفا
غم با همه بیگانگی هرشب به‌ما سر می‌زند

و باین ترتیب، از اینگونه شعرهای خام (البته در
مقام مقایسه با آن سه بزرگوار) حتی مجموعه‌ای و دیوانکی
ترتیب داده بودم و می‌رفتم که به اصطلاح غزل‌سرا بشوم،
اما با آشنائی با شعر نو، غزل را یکسره و تمام و کمال
پوسیدم و کنار گذاشتم و از این بابت نیز از خودم بسیار
ممنون و سپاسگزارم! چرا که عرصه غزل عرصه سیمیرغ
بود!

میدانی، خیلی‌ها خیال می‌کنند غزل می‌گویند،
حتی بعداز حافظ دیوان‌های غزل نیز زیاد منتشر شده، اما
حقیقت اینست که غالباً غزل‌سرایان بعداز حافظ یا مردمانی
قانع بوده‌اند یا غافل، چرا که غزل در طی قرن‌ها - شکلی
و حالتی و خصوصیاتش پیدا کرده که اگر در تمام غزل
بقدر بال مگسی از آن غفلت کنی لغزیده‌ای، همچنانکه
بیلان لغزیده‌اند و آبرو را بر یاد داده‌ای و این نکته را
کسانی می‌دانند که هنر سعدی و حافظ را در غزل، به
تمامی می‌شناسند و به‌رازا و رمزهای غزل وقوف کامل دارند.

و اما درباره‌ی غزل امروز
با اینکه دو یا سه تن از شاعران خوب معاصر در
غزل، نمونه‌های درخشان و ارزنده‌ای ارائه داده‌اند و در
بعضی کارهایشان دیده شده است که در فضای عاطفی
غزل نیز میتوان به بیان دردهای امروزی پرداخت اما به
اعتقاد من شاعر این روزگار به‌فضائی بازتری نیازمند است
و نیاید - اگر چه قالب غزل را مناسب بداند - به آن
اکتفا کند زیرا:

غزل به خاطر خصوصیاتش که دارد برای زمره
مناسب‌تر از فریاد است حتی میتوان آن را پناهگاهی
برای تسکین آلام و دردها دانست.

من خود در این اواخر شیوه‌ای را که میتوان بر آن
نام «غزل شکسته» داد تجربه می‌کنم. و اعتقاد دارم فضای
آن بسیار بازتر و آزادتر از فضای غزل است و در عین
حال مختصری از حالت‌ها و تضادهای غزل را نیز دربر
دارد و احتمال میدهم که این قالب، در آینده کاملترین
شکل شعر فارسی بشود زیرا هم رابطه با شعر قدیم در
آن حفظ شده است و هم می‌توان نوپردازی (و نه بی‌بندو
باری) را در آن به‌اوج رساند!

از اینکه خیال داری بهم بافته‌های مرا بنام غزل چاپ
کنی بیشایش احساس شرمساری می‌کنم، از تو هم رنجیده‌ام
اما زورم به تو نمی‌رسد.

دریاب مرا دریا

ای بر سر بالینم افسانه سرا دریا
افسانه عمری تو بباری به سر آ دریا
ای اشک شبانگهات آئینه صد اندوه
ای ناله شبنمگیت آهنگ عزا دریا
با کوبه خورشید در پای تو می‌میرم
بردار به بالینم دستی به دعا دریا
امواج تو نقش را افکنده درین ساحل
دریاب مرا دریا دریاب مرا دریا
زان گمشدگان آخر یا من سخنی سر کن
تا همچو شفق پارم خون از مژه‌ها دریا
چون من همه آشوبی در فتنه این طوفان
ای هستی ما یکسر آشوب و بلا دریا
با زرمه باران در پیش تو می‌گیرم
چون چنگ هزار آوا پر شور و نوا دریا
تنهائی و تاریکی آغاز کدورت هاست
خوش، وقت‌سرخیزان‌وان صبح‌وصفا دریا
بردار و ببر دریا این بیکر بی جان را
در سینه گردابی بسیار و بیا دریا
تو مادر بی‌خوابی من کودک بی آرام
لالائی خود سر کن از بهر خدا دریا
دور از حس و خاکم کن موجی‌زن و پاکم کن
وین قصه مگو پاکس کی بود و کجا دریا

... به‌دشت شقایق

گل از طراوت باران صبحدم لبریز
هوای باغ و بهار از نسیم و نم لبریز
صفای روی تو ای ابر مهربان بهار
که هست دامت از رشحه کرم لبریز
هزار چلچله در برج صبح می‌خوانند
هنوز گوش شب از بانگ زیربوم لبریز
به‌پای گل چه نشینم درین دیار، که هست
روان خلق ز غوغای بیش و کم لبریز
مرا به‌دشت شقایق مغوان، که لبریز است
فضای شهر ز خونابه ستم لبریز
ببین در آینه روزگار نقش بیلا
که شد ز خون سیاوش جام جم لبریز
چگونه زهر شکیبائیش جگر نلرد
دلی که هست به هر جا ز دردغم لبریز

باعشق بجوش

هر نفس می‌رسد از سینه‌ام این ناله بگوش
که: «درین خانه دلی‌هست، ببیچش‌مفروش!»
چون ببیچش نفروشم که ببیچش نخرند
هرکه یار غم یاری نکشیدمست بدوش!
سنگدل، گویدم: از سیم‌تان روی بتاب
بی هنر، گویدم از نوش لبان چشم بیوش
برو، ای دل، به نپانخانه خود خیره بعر
مغروش اینهمه، ای طالب راحت، مغروش
آتش عشق پیشت است، میندیش و بیا
زهر غم راحت جانست مپرهیز و بنوش!
بخت بیدار اگر خواهی با عشق بساز
عمر جاوید اگر خواهی با عشق بجوش
پر و پالی بکشا، خنده خورشید ببین
پیش از آنی که شود شمع وجودت خاموش

گل امید

هوا هوای بهارست و بساده یاده نساب
به خنده خنده بنوشیم جرعه‌جرعه شراب
درین پیاله ندانم چه ریختی، پیداست
که خوش به‌جان هم افتاده‌اند آتش و آب
فرشته روی من، ای افتاب صبح بسیار
مرا به جامی ازین آب آتشین دریاب
به جام هستی ما ای شراب عشق بجوش
به بزم ساده ما ای چراغ ماه بتاب!
گل امید من امشب شکفته در سر من
بیا و یک نفس ای چشم سرونشت بتواب
مگر نه خاک ره این خرابه باید شد
بیا که کام بگیریم ازین جهان خراب

چراغ شوق

بیا ای دل کس‌گردان بی‌سامان او باشیم
چه‌سامانی ازین خوشتر کس‌گردان او باشیم
کتاب عقل بی تدبیر را در آتش اندازیم
حریم عشق را بوسیم و بر فرمان او باشیم
به‌صحرای محبت چون غبار از پای ننشینیم
به دریای تمنا تشنه طوفان او باشیم
شرنگ رنج را با یاد او در کام‌جان ریزیم
بهار عمر را زندانی زندان او باشیم
بیا آئینه جان از کدورت‌ها فرو شویم
صفای اشک را با بایم و در دمان او باشیم
هوای بوسه و آغوش او در ما نمی‌گیرد
بیاباچشم جان حیران‌او، حیران‌او باشیم
چراغ شوق را در معبد خاطر بی‌فروزم
بیای نقش جانان صورت دیدان او باشیم
شراب شادمانی گر به جام ما نمی‌ریزد
بیا تا سرخوش از اندوه بی‌پایان او باشیم
«فریدون» در عشق است این‌کس‌رهایر سر اورفت
نسرردی کج‌آسان در پی درمان او باشیم

شکوفه‌ای بر شراب

چو از بنفشه شب، بوی صبح برخیزد
هزار وسوسه در جان من برانگیزد
کیوتر دلم از شوق می‌گشاید بال
که چون سپیده به آغوش صبح بگریزد
دلی که غنچه شکفته ندامت هاست
بگو به دامن باد سحر نیاویزد!
فدای دست نوازش‌سگر نسیم شوم
که خوش به جام شرابم شکوفه می‌ریزد
تو هم مرا به نگاهی شکوفه بسازان کن
درین چمن، که گل از عاشقی نپرهیزد
لبی بزنی به شراب من ای شکوفه بخت
که می خوش است که با بوی گل درآمیزد

در شماره پیش چگونگی پیدایی بازیهای المپیک و تاریخچه آنرا به اختصار شرح دادیم و اینک شناسایی مسابقات المپیک را از آتن آغاز میکنیم.

### اولین المپیک آتن ۱۸۹۶

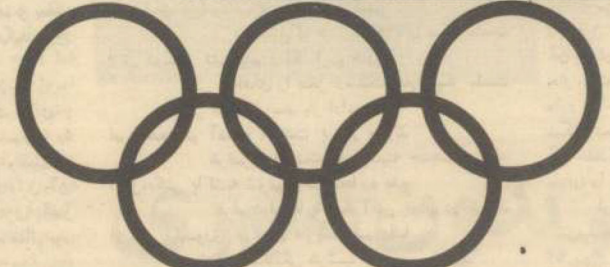
ستاره بازیها يك چوپان بود! همه چیز ابتدائی بود، آغازی بود ناقص ولی باروح و پرشکوه. اعلیحضرت ژرژ پادشاه یونان در شهر آتن در روز ششم آوریل بازیها را رسماً گشود. این المپیک دراستادیوم نعلی شکلی با پله‌های مرمر در کنار پارک و میدان بزرگی در آتن برگزار شد. بیش از شصت هزار تن دراستادیوم حضور یافتند و بازیها را از روز آغاز تا پایان با استقبالی بی سابقه تماشا کردند.

مسابقه‌ها از نظر مقررات و مسائل فنی چندان جالب نبود ولی موضوع تکرار بازیها و احیاء مجدد آن سخت جلب توجه کرده بود. بازیها ده روز طول کشید و طبق آمارهای موجود وباستناد به سوابق کمیته بین‌المللی المپیک ۲۸۵ ورزشکار از ۱۳ کشور جهان حضور داشتند. ایالات متحده آمریکا نسبت به اروپائیان، ورزشکاران بیشتری اعزام داشته بود که آمادگی زیادی هم داشتند. یونانیا در نخستین المپیک نوین که خاطره پهلوانان باستان را زنده شده میدیدند ۹ مدال طلا گرفتند. يك چوپان یونانی که سابقه ورزشی نداشت و گوسفندان خود را در حومه آتن بر روی تپه‌ها میچرانید در مسابقه دویماراتن بمسافت ۴۲۱۹۵ متر شرکت کرد و در شرایط 'کشوار این فاصله را در هوای گرم و کشنده با زمان ۲ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۲۰ ثانیه دوید و مدال طلا گرفت.

این چوپان در روز يكشنبه نهم آوریل ۱۸۹۶ سرشناس شد و نام او را همه بر زبان آوردند «اسپریدون-لوتیس» اسپریدون چوپان چند روز پیش از مسابقه روزه گرفت و بردگاه خدا ندیده وزاری کرد و از او کمک طلبید تا پیروز شد.

سلمانیا و واکسیهای شهر آتن تمهید کردند تا آخر عمر «لوتیس» را مجانی بنهیرند و چند زن بیوه و دختر زیبای آتنی تقاضای ازدواج با «لوتیس» را بزبان آوردند که مورد قبول واقع نشد.

چهل سال بعد در المپیک ۱۹۲۶ برلین «اسپریدون لوتیس» پیرسردی بود صاحب نام که پرچم یونان را بر دوش میکشید و مدال نخستین المپیک را بر سینه داشت. او ثابت کرد که انسان قادرست فاصله ماراتن را هم بدود و آسیمی نه بیند! بعدها نام «اسپریدون» و تصنیفاتی که برای او ساختند ورد زبان مردم یونان شد. در این المپیک یونانیاها اسرار میوزیدند که مراسم بازیها هر چهار سال یکبار در آتن برگزار شود و بازیها



## المپیک آتن نخستین بازیهای جدید باصفا و صمیمیتی کم نظیر برگزار شد!

بسرزمین اصلی خود باز کرده ولی کوبرتن سخت مخالف این امر بود. دومین المپیک پاریس ۱۹۰۰ ناکامی فراوان و دردمس بشمار بود! روز بیستم ماه مه بازیها در پاریس در شرایط نامناسبی آغاز شد. پاریس با همه عظمت و زیبایی که داشت آماده نبود و تشکیل نمایشگاه جهانی باین مسئله لطمه زیادی وارد ساخته بود.

شهرداری با گرفتاریهای زیاد وظیفه اصلی خود را از یاد برد (مسئول انجام این بازیها شهرداری بود) گروه کمتری از ورزشکاران جهان بیپاریس آمدند و بعلت تشکیلات غیر مجهز شرکتکنندگان پس از دو سال

پرشپا و پرتابها) آمریکانیا سرآمد دیگران بودند در شمشیر بازی کوبا. درشنا آلمان و مجارستان، در مشت زنی ایالات متحده آمریکا جلوه کردند. حد نصایب چندان خوب نبود. در این دوره ورزشهای چون گلف، کریکت، تنیس و چند نوع ورزش محلی در برنامه گنجانیده شده بود.

برعکس بازیهای پاریس درسن-لوتی نظم و ترتیب جالب بود. در این بازیها در مسابقه ماراتن تقلبی صورت گرفت و نفر اول که قسمتی از راه را با اتومبیل پیموه بود سریعتر از رقیبا به استادیوم رسید و بدون ناراحتی با سروروتی شسته از خط پایان گذشت. آلیس روزولت دختر تئودور روزولت رئیس جمہوری او را بوسید و افتخار میکرد که با قهرمان ماراتن عکس بگیرد ولی چند لحظه بعد معلوم شد که قهرمان مسابقه هنوز به استادیوم نرسیده است. مردم سخت عصبانی شدند و دختر رئیس جمہور به عکاسان دستور داد تا فیلمهای گرفته شده را نابود کنند.

### چهارمین المپیک لندن ۱۹۰۸

در لندن تاقوس کلیساها صدا درآمد، روز دوشنبه چهاردهم جولای جشن بزرگی آغاز شد که چهارمین المپیک بود. اعلیحضرت ادوارد هفتم و ملکه الکساندرا رسماً بازیها را افتتاح کردند. بیست و یک ملت جهان ۲۱۲۰ قهرمان خود را به لندن فرستاده بودند که از این عده ۴۱ ورزشکار از زنان ورزشکار دستچین شده و مبارزه‌ها جلوه دادند. چون انگلیسیها کمیته ملی المپیک خود را برپایه‌ای منطقی بنانهادند بودند بازیها شکل و فرم بسیار خوبی داشت. در آغاز قرار بود که بازیهای سال ۱۹۰۸ در رم انجام شود ولی اختلاف قیامین کمیته ملی ایتالیا و عناصر دولتی سبب شد که انگلیسیها نامزد شوند. ورزشکاران در ۲۲ رشته ورزشی مبارزه کردند.

انگلستان با ۸۳۹ ورزشکار خود ۵۷ مدال طلا گرفت و قهرمانان ایالات متحده آمریکا به ۲۲ مدال دست یافتند. در دوهای استقامت انگلیسیها عجیب درخشیدند. در مشت زنی، دوچرخه سواری، قایقرانی، تنیس و تیراندازی بر سایر ملل برتری یافتند.

در کشتی فرنگی ایتالیا و سوئد و فنلاند بهترین کشتی گیران را بعد از فرستادند. در این المپیک حادثه «ماراتن» و خاطره آن از یاد نرفتگی است.

### دوراندو ایتالیائی با قدرت

مسابقه را آغاز کرد وقتی باستادیوم رسید توانش تمام شد، افتان و خیزان پیش میرفت و گاهی روی پیست استادیوم میایستاد و قدرت قدم برداشتن نداشت و حریفان او هر لحظه باستادیوم نزدیک میشدند. مردم بیچنان آمده بودند و میدیدند که مردی بیش از ۴۲۰۰۰ متر را دویده است و حالا برای چند ده متر از پای درآمده است. دوراندو ریسمان پایان

### سرود آتش المپیا از پروفیسور کارل دیم آلمانی

برافروز بسوی آسمانها، ای شعله المپیا، برای شادمانی. ای دم مقدس، پاک و زیبایی، ای جلوه روحهای آتشین، ای یادبود پرشکوه تو بروح جوانی شبیه هستی، فرو می نشینی و زیانه میکشی و همیشه درخشان میمانی. برافروز برافراز قرون، تا یار دگر بهنگام جشن جوانان یا دستهای پاک، ترا ببرند بسوی آذرگاه.

مسابقه را میدید ولی از فرط خستگی دیوانه شده بود و باچهره ناتوان خود از مردم استمداد میطلبید. یکی از داوران انگلیسی طاقت نیاورد و برقت افتاد وزیر یغل دوراندو را گرفت و با گروهی از مراقبان استادیوم «دوراندو» بخت پایان رسید.

اما کمیته داوران دوراندو را قهرمان نشناخت زیرا او از داوران کمک گرفته بود! روز بعد ملکه الکساندر «دوراندو» را بحضور طلبید و یک کاپ طلائی باو جایزه داد و به سفیر کبیر ایتالیا گفت دوراندو برای سفیر - کبیری مناسب است چون همیشه میخندد و مردی است مقاوم. درلندن «هایس» دونه آمریکائی با زمان ۲ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۱۸ ثانیه و چهاردهم ثانیه قهرمان ماراتن معرفی شد.

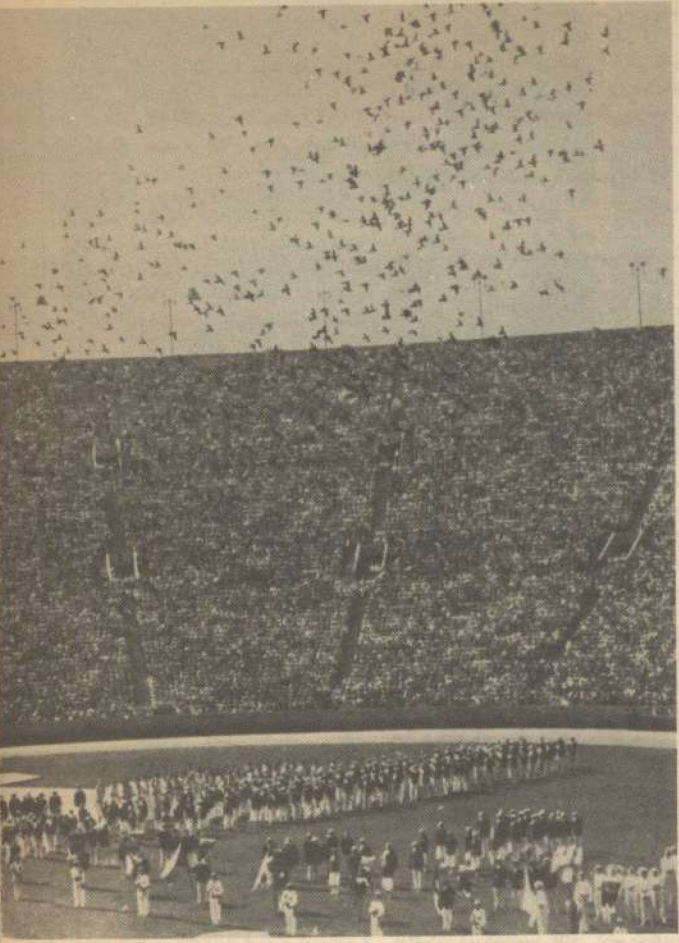
### پنجمین المپیک استکهلم ۱۹۱۲

«کوبرتن» وحشت داشت که گسترش دامنه المپیک ممکن است به جانی منجر شود که برگزاری آن از همه ملتها برنیاید. او با ژرف بینی خاصی به کارهای آینده مینگریست و بدوستان خود توصیه میکرد که تشکیلات سال ۱۹۰۸ لندن را از یاد ببرند و کار به چشم و هم چشمی کشانیده نشود.

سوئدیا کارشان نمونه بود، استادبومی برنگ بنفش تهیه کردند. از ۲۷ کشور جهان ۲۵۹۶ ورزشکار در استکهلم دست بمبارزه زدند. اعلیحضرت گوستاو پنجم در روز ششم ژوئیه سال ۱۹۱۲ مراسم را افتتاح کرد. در این دوره در برنامه بازیها ۱۵ نوع ورزش گنجانیده شده بود.

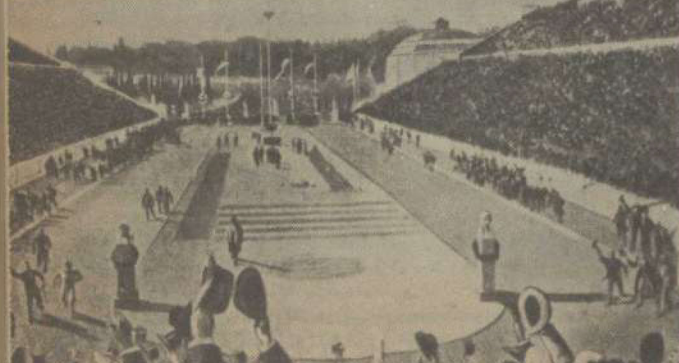
دو میداندی، ژیمناستیک، کشتی، شمشیر بازی و شنا رشتههای اساسی بود. دوچرخه سواری، فوتبال، تیراندازی، طناب کشی، تنیس، سوار کاری، پارو زنی و پنج گانه جدید.

در این المپیک از ساعت (کرونومتر) الکترونیکی استفاده شد و رکوردها با دقت ثبت شد. در رشتههای ادبیات، موزیک، مجسمه سازی، معماری و نقاشی نیز مسابقه‌هایی صورت گرفت. آمریکانیا با یک کشتی بزرگ به سوئد آمدند، ورزشکاران این کشور در کشتی از کلیه وسایل تمرین برخوردار داشتند حتی روزانه به تمرین پرتاب دیسک، نیزه و چکش میپرداختند و دیسکها را بوسط دریا



درلس آنجلس کیوتورها دراستادیوم ۱۲۰ هزار نفری نوینباد بیروان در آمدند و پیام شادی و تقام بین المللی را باکناف جهان بردند. این عکس روز ۳۰ جولای ۱۹۳۲ را نشان میدهد.

هفتمین المپیک آنورس ۱۹۲۰ در آنورس پرچم رسمی بازیهای المپیک (پنج حلقه بهم وصل شده با پنج رنگ در متن سفید) بنمایش گذاشته شد و ورزشکاران در روز آغاز سوگند یاد کردند. ورزشکاران اطریش و آلمان در این بازیها غائب بودند ۲۶۹۱ نفر از ۲۹ کشور به آنورس آمده بودند و در ۲۳ رشته دوستانه جنگیدند. تعداد ورزشکاران اناث به ۷۵ تن رسید. نایبهای که هنوز در قید حیات است از فنلاند بجلوه گری پرداخت، او «پاوتورسی» بود که در دوهای استقامت مدال طلا گرفت. نوری با عقربکهای زمان میچنید، تیزپا و با قدرت بود. در آنورس آمریکانیا ۴۱ مدال طلا گرفتند. سوئد، فنلاند و انگلستان در ردیفهای بعدی قرار گرفتند. در بلژیک یکبار دیگر جوانان اروپا بر زندگی دل بستند و جنگ و مصائب آنرا از یاد بردند.



این عکس گویای لحظه‌ای است که «لوتیس» جوان یونانی به ختم مسابقه ماراتن میرسد و مورد تشویق مردمی که در نخستین المپیک جدید حضور داشتند قرار میگردد. ۱۸۹۶ - آتن

### هشتمین المپیک پاریس ۱۹۲۴

سی سال از آغاز کار کمیته

بین‌المللی میگذشت، کوبرتن از دوستانش تقاضا کرد که پاریس را نامزد برگزاری بازیها کنند تا جبران ناکامی سال ۱۹۰۰ شده باشد. از ۴۴ کشور جهان ۳۰۹۲ ورزشکار مرد و ۱۳۶ دختر قهرمان پاریس‌زیبا آمدند و بازیهای افزودند. در این دوره پرچم یونان بعنوان بوجود آورنده جشنهای المپیا، پرچم فرانسه نشان کشور میزبان و پرچم هلند (نهمین دوره) افرشته شد. آلمانها و امریشیا همچنان غائب بودند. نورمی فنلاندی این بار چهار مدال طلا گرفت و ستاره هشتمین المپیک شد.

ملت فنلاند از نورمی تجلیل کرد و چون سرداران ملی فاتح او را پذیرفت. کوبرتن که سالهای پیری را میگذرانید احساس میکرد که فرد دیگری لازم است تا امور کمیته را در دست گیرد و بخاطر همین موضوع بدوستانش نوشت: «بازیهای المپیک که ما آنرا بنام دنیای جدید یا هدیههای روشن بنا نهاده‌ایم آماده است تا با هر مسئله اجتماعی به‌مقابله پردازد» فرانسویها این بارتشکلیات منظمی داشتند و همه قهرمانان در اردوگاه مخصوصی بسر بردند.

**نهمین المپیک آمستردام ۱۹۲۸**  
روز هفتم ماه مه آرزوی مردم هلند برآورده شد. هلندیها جشنهای المپیا را چون یک جشن ملی تلقی کردند و بخوبی از عهده پذیرائی ۳۰۱۵ ورزشکار مرد و ۲۹۰ ورزشکار زن برآمدند. ۴۶ پرچم در دورتادور استادیوم بچشم میخورد و این نشان میداد که آمستردام در مورد کشورهای شرکت کننده رکورددار است. هلندیها تائیسات ورزشی را در اطراف استادیوم اصلی بنا کرده بودند و برای نخستین بار در آذرگاه در تمام مدت بازیها از روز هفتم ماه مه، تا واپسین لحظات دوازدهم اوت آتش زیانه میکشید.

نورمی فنلاندی این بار نیز در دوهای سنگینی موفقیت شگرفی بدست آورد، اگرچه ورزشکاران فنلاند نسبت به المپیاها گذشته ندرخشیدند ولی تفوق دهنده‌های این کشور نام فنلاند را یکبار دیگر بر سر زبانها انداخت. ولیعهد هلند والاحضرت «کنورت» بازیها را نشود و ۱۲۰۰ نفر سرود ملی را در استادیوم خواندند. اوروگوئه از آمریکای لاتین در فوتبال قهرمان شد و فوتبالیستهای انگلیسی که از باشگاههای خود پول دریافت کرده بودند از شرکت محروم شدند.

در هاکی روی چمن هندوستان که ۴۲ هزار تن استادی بازیکنان هند را گردن نهادند. این بار آلمانها با ورزشکاران سایرکشورها رقابت کردند. یک ژاپنی بنام «اودا» در پرش سه‌گام مدال طلا گرفت و ۱۵/۲۱ متر پرش کرد!

یک شناگر د بلند آمریکایی بنام «جانی ویسول» یکصد متر را در ۵۸/۶ ثانیه شنا کرد و ۴ دم ثانیه رکورد المپیک ۱۹۲۴ خود را سریعتر نمود. این شناگر بعدها پمالم سینما پا نهاد و تارزان نام گرفت!

**دهمین المپیک لس‌آنجلس ۱۹۳۲**  
سیام جولای ۱۹۳۲ در لس-آنجلس در استان کالیفرنیا ایالات متحده روزی است تاریخی. در سال ۱۳۲۳ در شهر رم کمیته بین‌المللی تصمیم گرفت که قاره آمریکا را به میزبانی برگزیند.

استادیوم ۱۲۰ هزارنفری «لس‌آنجلس» هر روز پر از جمعیت بود. آسیایها و بخصوص ژاپنیها قدرت همه‌جانبه خود را ظاهر ساختند و آن تفوق اروپا و آمریکا کاهش یافت. ژاپن در شای مردان ۵ مدال طلا گرفت و فقط یک آمریکایی بنام «کراپ» در ۴۰۰ متر بمدال طلا رسید! ولی در قسمت زنان، دختران آمریکایی بهترین شناگران بودند.

آمریکایی نظیر انگلیسیها از لحاظ تشکیلات کارشان نمونه بودند. قهرمانان در اردوگاه بسر بردند، هر روز نشریه‌ای خاص انتشار می‌یافت و مردم در کوران نتایج و رویدادهای بازیها قرار میگرفتند. از چین یک دهنده بنام «چونگ لیو» شرکت داشت. آمریکاییها در ورزشهای دو میدانی و در ورزشهای سنگین سوئد و فنلاند جلوه‌گری داشتند. ۱۴۰۸ ورزشکار از ۲۸ ملت در ۱۶ رشته دوستانه مبارزه کردند، در این بازیها ۱۲۷ ورزشکار زن حضور داشت. آمریکاییها طاق نصرت بزرگی در جلوی استادیوم برپا داشتند و بر روی تابلوی بزرگی گفتار معروف بارون پیرود کوبرتن را نوشتند: «زندگی زیباست، بخاطر اینکه مبارزه زیبایی خاصی دارد، البته چنان پیکار خونینی که نشانه‌ای از ستم است و تضایلات شرم‌آوری دارد زیبا نیست. مبارزه‌ها و پیکارهای صاحب‌لان که جویای پاکی، حقیقت و عدالتند.» «کوبرتن»

**از گفته‌های نغز «کوبرتن»**

«در جهان آسایش و خوشبختی ملتها بستگی بصلح دائمی دارد، صلحی که از حسن تقاضم بین‌المللی بدست می‌آید. ورزش عامل مؤثری برای صلح است، زیرا سلامتی، نشاط، زیبایی، راستی و دوستی متقابل صفات بارز و مشترک ورزشکاران است: در پدتهای سالم و متناسب کثری و پستی جاندارد. ورزشکار حقیقی انسانی نیرومند، خوش‌نیت، بشردوست و فداکار است.»

ورزشکار واقعی انسانی است نیرومند، خوش‌نیت و انسان دوست و فداکار. امیدوارم با آتش پاک‌چشمن‌های المپیا روح جوانمردی، ترقی-خواهی و پاکدامنی در پشچاودان بماند. «بارون پیرود کوبرتن»



ملکه هلند در مراسم پایان المپیک ۱۹۲۸ آمستردام جوایز قهرمانان را توزیع کرد. در این دوره از بازیها ولیعهد هلند که بعدها بمقام سلطنت رسید در قایقرانی درخشید. این نخستین باری بود که از خانواده سلطنتی کشوری (ولیهده) مدال طلا میگرفت

چهره دلپذیر «لویس» برنده اولین دوی مارتن در لباس محلی یونانیان. این مرد ۴۰ سال بعد در المپیک ۱۹۳۶ برلین پرچم یونان را پیشاپیش همه بدوش کشید. چوپانی که با ساده دلی شهره آفاق شد.



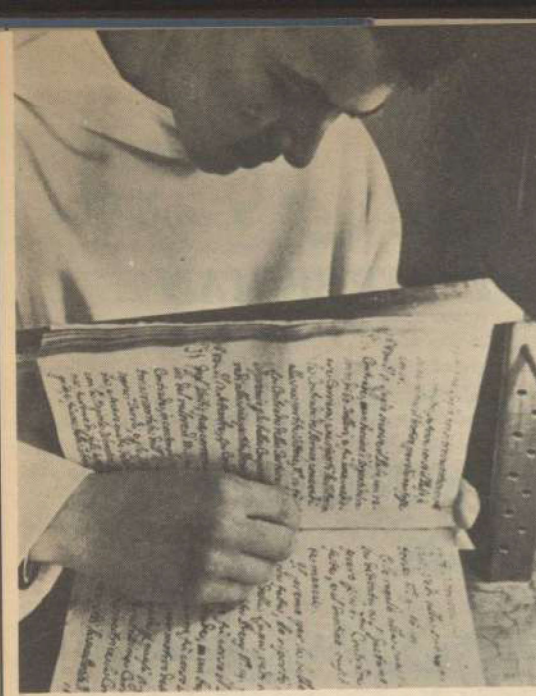
یکی از راهبان مونه‌اولیوتو سرنگ‌محلول را برای محکم کردن صفحات یک کتاب خطی قدیمی آماده می‌کند.

**سالن زیبائی برای کتاب این راهب تعمیر کار کتاب شهرت جهانی یافته است**  
صومعه مونه اولیوتو ماجبوره نزدیک سینا در ایتالیا، به خاطر یک مرد، شهرت خاص دارد. در حدود ۱۵ سال پیش راهب جوان و پر شوری از بیرون سنت بندیکت به نام دون‌ماریوین زوتی، یک «انستیتیو مرمت کتاب» تاسیس کرد. کتابخانه‌ها و موزه‌ها آثار خطی گرانبایشان را برای مرمت نزد او فرستادند و بزودی شهرت دونین زوتی به عنوان یک تعمیرکار کتابهای قدیمی همه‌جا گیر شد، تا آنکه روزی نماینده‌ای از وزارت آموزش ایتالیا با بستای بسیار مهم به او رجوع کرد - این بسته محتوی نقشه‌هایی بود متعلق به آمریکوسویچی، دریانورد کاشف ایتالیائی در دوره رنسانس، و از آن زمان نام دونین زوتی از مرزهای ایتالیا گذشت و عالمگیر شد. امروزه دونین زوتی در کتابخانه واتیکان کار می‌کند، ولی هنوز هم به مونه‌اولیوتو که «انستیتیو آسیب‌شناسی» عنوان گرفته می‌رود، اورشته آسیب‌شناسی

کتاب را زیر نظر آلفونسو گالودرم فرا گرفت، و اکنون خود او گروهی از راهبان کارشناس را آموزش داده است که در



این چشم دون‌ماریوین زوتی، مؤسس «انستیتیو آسیب‌شناسی کتاب» است. او از سوراخ یک دستخط قرن هجدهم، که نیاز به مرمت فوری دارد، نگاه می‌کند. دونین زوتی اکنون در کتابخانه واتیکان مشغول کار است.



انستیتیو مونه اولیوتو کار می‌کنند. کتابهای قدیمی نخست باید تمیز شوند؛ غالباً کتابهای خطی قدیمی‌تر را باید از حشرات و کرمها پاک کرد. سپس کارشناسان، ارزش تاریخی آنها را تعیین می‌کنند، و تمام سوابق و اطلاعاتی را که به دست می‌آوردند روی یک کارت فهرست به ثبت می‌رسانند.

مشهورترین و گرانبهارترین اسناد قدیمی با کمال اطمینان به کارشناسان مونه‌اولیوتو سپرده می‌شود. آنان بدون هیچ بیم و شبه‌ای به گنجینه‌هایی چون یک بیبلیا لاتینکای قرن یازدهم، یک پرویاریوم رومانوم کوچک قرن پانزدهم، یک حکم رسمی و انظامی باب متعلق به قرون وسطی، و طومارهای برشمار بسیار گرانبهای می‌پردازند.

راهبان «انستیتیو آسیب‌شناسی کتاب» یا همان استادی و اشتیاق مؤسس انستیتیو، دون‌ماریوین زوتی کار می‌کنند. آنان نیز به خاطر کار برجسته‌شان شهرتی بسیار دارند.



کتابها را در حوضچه‌های محلولهای شیمیائی شستشو می‌دهند. و هر صفحه را روی قابهای از سیبهای یافته‌شده پهن می‌کنند.

# کاتی بربریان

## CATHY BERBERIAN

### خواننده‌ای در مرز میان هنر عادی و موسیقی مدرن جدی!

من معتقد به تازگی و تنوع هستم، تکرار و یکنواختی دیوانه‌ام میکند

ترجمهٔ مینا امامی

«من از طریق وسایل بصری با تماشاگر برآمده در تماس هستم. در آن لحظات احساس می‌کنم که باید همه عوامل را در اختیار بگیرم تا ببرنامه‌ام پایان خوش آیندی ببخشم و از هر هنری که دارم، چاشنی آواز می‌کنم تا شنونده را ترغیب کنم که بموسیقی زمان ما گوش کند. من فکر می‌کنم که این طرز اجرا، نوعی برنامهٔ کاربادهای است. شما می‌توانید هر اسمی بخواهید روی آن بگذارید. من فقط می‌دانم که برای شنونده‌ام می‌خوانم. یک شنوندهٔ معمولی، که از نظر درک موسیقی در سطح متنازی نیست... و او آواز مرا می‌پسندد، دوست دارد، حتی اگر آترا نپسندد!

اگر آواز من، شنونده را برانگیزد و بیجان آورد، دلیل آنست که آترا می‌فهمد. و من این شنونده را بر آنها که در موسیقی دارای درک و عقاید استثنایی هستند، ترجیح می‌دهم...»

با شنیدن سخنان فوق، ما حالا با نظرات «کاتی بربریان» آشنا می‌شویم و می‌بینیم که او بطرز زیبایی بمرز بیسن برنامه‌های ساده سرگرم کننده و آنچه ما به نوعی خنده‌آوری (موسیقی مدرن وجدی) اش می‌خوانیم، قدم می‌گذارد.

«کاتی» در ایالات متحده، در یک خانواده ارمنی بدنیا آمد. افراد خانواده‌اش هیچکدام موسیقردان نبودند. پدرش که اهل بلغارستان بود، راننده کامیون و گراورساز بود و در عین حال یک رستوران ارمنی داشت. کاتی می‌گوید: «پدرم مرا وادار می‌کرد برای اشخاص پرقسم، یا تقلید هنریشه‌های صامت را در آورم. گویی می‌خواست بطریقی مرا نمایش بدهد! من روی زانوی او می‌نشستم و تندتند لظیفه‌هایی بطرز ناشیانه و نامفهوم تعریف می‌کردم و غالیا نام دوستان او را در آنها می‌گنجاندم.»

در سن هفت سالگی، «کاتی» یکی از صفحات «تیوشیپیا» را شنید و این آواز دروازهٔ دنیای جدیدی را برای او گشود خودش می‌گوید: «از آنروز تمام تلاش من این بود که دختر خوبی باشم چون همراه پول‌توجیبی من صرف خریدن صفحه و نت‌های تنظیم‌شده برای پیانو می‌شد.»

«کاتی» برای آموختن آواز نزد یک معلم خصوصی رفت. ضمنا برای اجرای اپرای «لاکه» رقص هندی را فراگرفت. رقص اسپانیولی را نیز آموخت چون برای اجرای «کارمن» لازم بود آرا بداند. علاوه بر آنها رقص و موسیقی محلی را نیز به خوبی فرا گرفت، چون به اروپا رفت تا در مباحثات می‌کرد. سپس به اروپا رفت تا در «میلان» - ایتالیا تحصیل خود در این رشته، ادامه دهد. می‌گوید: «وقتی به «میلان» آمدم احساس کردم محیط آشنائی قدم گذاشته‌ام. یا خود گفتم: اینجا خانه من است... من باین آب‌و‌خاک تعلق دارم! چون در آمریکا همیشه احساس یک آدم تبعیدی و بی‌جا و مکان را داشتم...»

در آمریکا هیچکس به او کمک نکرد تا طرز صحیح آواز خواندن را بیاموزد و



تا مدت زیادی روش او در آواز، درست نبود. «کاتی» می‌گوید: «من قبل از آنکه خود کیک باشم، خامه روی آن بودم!» منظورش از این حرف این است که می‌دانسته که چه می‌خواهد بکند، اما نمی‌دانسته که چگونه به دانسته خود عمل کند. «جوچیناندل - وینگو» معلم میلانی او طرز صحیح بکاربردن صدایش را به او آموخت سپس با استفاده از بورس فولبرایت، به کنسرواتوار «لوجیانوپریو» رفت. پس از مدت کوتاهی او و «بریو» عاشق یکدیگر شدند و ازدواج کردند. در آن موقع «کاتی» بیست سال داشت و یکبار دیگر مسیر زندگی‌اش تغییر کرد. در این باره می‌گوید:

«در آغاز من مثل سایر مردم از موسیقی مدرن وحشت می‌کردم... اولسن عکس‌العملی که مردم در مقابل این موسیقی نشان می‌دهند، اینست: خدای من! اینکه موسیقی نیست! البته من هیچوقت این حرف را بر زبان نیآوردم چون می‌دانستم شوهرم این نوع موسیقی را تحسین می‌کند. و تدریجا با شنیدن مکرر آن توانستم قدر آنرا بشناسم و از آن لذت ببرم. حتی توانائی این را یافتم که موسیقی خوب را از عادی تشخیص بدهم.»

اپرای بزرگ، واقعا برای او نبود. خودش این حقیقت را می‌پذیرد: «من از آن صدای وسیع و سرشاری که مورد پسند همهٔ مردم است، بی‌بهره بودم.» «جان کج» اولین بار برای «کاتی» آهنگی تنظیم کرد

شما می‌توانید نت‌های زیبای «آریه» را بخیرید. این نت‌ها سبکهای مورد نیاز را در رنگهای مختلف نشان می‌دهد، از آبی سیر برای جاز تا نارنجی برای آهنگهای شرقی و آبی روشن برای صدای نواز. کاتی می‌گوید که تنها در موسیقی محلی، صداهای موزون وجود دارد که وی حاضر است هر یک را به موقع خود، نشان دهد. چند نوع صدا در آوازهای محلی یوگسلاوی وجود دارد جاز، سوپرانو، صداهای «مارلن دیتریش، مارلین مونرو» «چالیپاین» «لیزابت شومان»، «ملیزا کورجی» - که صدارا از میان دندانهایش بیرون می‌دهد و مورد پسند مردم وین است.

اشکال کار «کج»، بکار گرفتن

عکس‌العملها بود. پنج زمان مختلف و ده نوع ایجاد صدای مختلف، که اکثرا بایستی درست یکی بعد از دیگری ادا شود. و در اینجا باید مغز، خیلی سریع کار کند.

آنچه «کاتی بربریان» نوع جدید آواز می‌خواند، همان شیوهٔ استفاده بیشتر از صدای انسانی، بخصوص در قلمرو صداهای فوق موسیقی است، که بعد هیجان‌آوری در سالهای ۱۹۶۰ توسعه یافته است.

«بوسوتی» و «بریو» آهنگهایی را برای او ساختند. چند آواز نیز برای «استراوینسکی» ضبط کرد درحالیکه می‌دانست «استراوینسکی» با اجرا کنندگان هیچ نوع آزادی و اختیاری نمی‌دهد. من تعجب می‌کنم چطور «کاتی» که می‌گوید: «فقط توأم شخصیت و میل خودم را در کار فراموش کنم. این مشکل-ترین کار دنیاست» با این دیکتاتور پسر کنار آمده است! معذرا آنها در همه چیز موافق نبودند. کاتی می‌گوید: «من احساس می‌کردم که او اشتباه می‌کند ولی بدلالی ناچار بودم با روش او کار کنم...»

او در مقابل سوپرانوهای روشنفکرانه، بگرمی از «استراوینسکی» دفاع می‌کند: «او مثل همه آهنگسازهاست. آنها متفکرانه حرف می‌زنند، اما اگر خوب گوش کنید، در هیجان و احساس کلمات غرق می‌شوید! خلاقیت آهنگسازان پسرگرم در ساختن آهنگ، پایان‌ناپذیر است، اما شاید آنها بیش از آنچه موسیقی اجازه میدهد، به ذهنیات و فکر توجه دارند. این عقیده من است. ولی احتمالا «بریو» از شنیدن آن بیزار است.»

«کاتی» از اینکه اجرای موسیقی مدرن، خشک و جدی است، اظهار تاسف می‌کند و می‌گوید: «خواننده‌ها از آن نظر انتخاب می‌شوند که قدرت درک آهنگ را دارند و می‌توانند در صحنه، آواز بخوانند. این بدان معنی نیست که آنها می‌توانند یک قطعه موسیقی معاصر را بطور کامل اجرا کنند. ما باید خوانندگانی بوجود بیاوریم که بتوانند احساس آهنگساز را بشنوند منتقل کنند. حتی موسیقی «وبرن» نیز به آن صورت که باید، اجرا نمی‌شود. موسیقی «وبرن» خیلی آرام و ساده اجرا می‌شود، مثل موسیقی کلیسا... من این را قبول ندارم! من یک باغی هستم، یک باغی مادرزاد! من با تعصب مذهبی می‌چنگم! من معتقد به رسالت آهنگساز هستم!» برای اثبات نظریه خود توضیح بیشتر، یک قطعه خشک و رسمی از «وبرن» را با تکرار برگردانهای فریبنده وینی، اجرا می‌کند...

حالا چندین سال است که «کاتی بربریان» و «بریو» از یکدیگر جدا شده‌اند او همه توجهش بموسیقی مدرن معطوف است اما اخیرا بموسیقی بعد از کلاسیک و بخصوص «موتوردی» نیز گرایش پیدا کرده است. حالا همانقدر که بموسیقی جدید توجه دارد، بموسیقی قدیم نیز علاقمند است. در این مورد می‌گوید: «موسیقی معاصر همیشه موسیقی زمان بوده است، چرا باید موسیقی قدیم بعنوان تشریفات اجرا شود؟ فرهای قراردادی و تکرارهای متداول و معین، مورد تفر اوست. او نمی‌تواند بیضمهٔ چطور «فیشر دیسکو» قادر است یک مفهوم را جزء بجز تکرار کند. می‌گوید: «من در کار معتقد بتازگی و تنوع هستم.»

تکرار و یکنواختی دیوانه‌ام! اگر کسی را می‌چوبد کنند که همه مدت کارش را در یک روش ادامه دهد، مغزش را باجماد می‌کنند. نه، اینکار کاملا بی‌نتیجه است! «کاتی» دشمن رسیتال‌های رسمی است: «اگر می‌خواهید چنین چیزی ببینید، بهتر است به «ویکتوریا» «لوس آنجلس» بروید.» او عاشق اینست که با تماشاگر ارتباط صمیمانه داشته باشد و دوست دارد در مصاحبه‌ها او را «کاتی» صدا کنند.

نظرسش را در مورد آهنگسازان انگلیسی می‌پرسم. با اینکه قطعه ضبط شده‌ای از «بباری گسای» شنیده و شدت مجذوب آن شده است، معذرا در پاسخ، مودبانه سکوت می‌کند.

وقتی عقیده‌اش را در مورد خوانندگان انگلیسی می‌پرسم، می‌گوید: «آنها نمی‌توانند براساس حق آهنگ را ادا کنند. آنها باید بایتالیا بروند تا یک روحیه و سرزندگی جنونی کسب کنند. من نام یکی دوتا از آنها را ذکر می‌کنم که هیچ برنامهٔ چلبی اجرا نکرده‌اند. البته خوانندگان بین‌المللی معمولا بتماشای کنسرت یکدیگر نمی‌روند.»

در اتاق خفه و گرفته هتل که بقول «کرایسلا» - تنها جایی است که یک هنرمند بزرگ از شهری که بدیدارش رفته، می‌بیند - از طرف ناشر جدید آثار او Novello ضیافتی برپاست. Novello که از طریق موسیقی کر سنتی انگلستان شهرت رسیده است، ناشر آثار «لکار» نیز هست. آخرین اثر منتشر شده او «مورسیکاتی»، یکی دو ماه قبل در لندن بوسیله «آنتونیو پالیستا» بر روی صحنه آمده است و همانطور که انتظار می‌رفت، اثری فوق‌العاده دیدنی است.

دست راست، بر تصمیم روی کلبدهای پیانو اینطرف و آنطرف می‌برد و دست چپ در حال انتظار، هر چند لحظه یکبار بروی کلبدها می‌کوبد، که در آغاز چندان موفق نیست و در پایان در حالیکه روی یک میجموعه کلبد در قسمت بالای دست راست می‌نشیند، قطعه را با موفقیت پایان می‌رساند.

در مورد ساختن آهنگ و یا اجرای آن، او هنوز می‌گوشد روی طناب پارنیک بین برنامه‌های ساده سرگرم کننده و موسیقی مدرن جدی تعادل خود را برقرار سازد. بعضی اوقات دلش می‌خواهد اصلا بجای دیگری برود. او جاه طلبی‌های آغاز کارش را هنوز زیاد می‌آورد و می‌خواهد باز هم اپرای کارمن را اجرا کند.

من نمی‌توانم براساس او را در قیافه «کارمن» ببینم. تماشاگران او نیز این چهره را نمی‌خواهند. آنها بتماشای یک قهرمان تراژدی نمی‌روند. آنها خود «کاتی» را می‌خواهند با جذایبت او در شیوهٔ خاص اجرای برنامه‌اش...

«کاتی» ترجیح میدهد او را بعنوان هنرمند کاربادهای نشانسانند. می‌گوید: «در کاپاره، کیفیت کار، کوچک و بزرگ می‌شود.»

بهرحال، در هر جا که باشد، کار خود را در سطحی بیمانند و غیرقابل تقلید، با تمام وجودش ارائه می‌دهد و هنگام اجرای برنامه، از نشاط و ایمان سرشار است و این باید برای تماشاگر او، کافی باشد!

تکرار و یکنواختی دیوانه‌ام! اگر کسی را می‌چوبد کنند که همه مدت کارش را در یک روش ادامه دهد، مغزش را باجماد می‌کنند. نه، اینکار کاملا بی‌نتیجه است! «کاتی» دشمن رسیتال‌های رسمی است: «اگر می‌خواهید چنین چیزی ببینید، بهتر است به «ویکتوریا» «لوس آنجلس» بروید.» او عاشق اینست که با تماشاگر ارتباط صمیمانه داشته باشد و دوست دارد در مصاحبه‌ها او را «کاتی» صدا کنند.

نظرسش را در مورد آهنگسازان انگلیسی می‌پرسم. با اینکه قطعه ضبط شده‌ای از «بباری گسای» شنیده و شدت مجذوب آن شده است، معذرا در پاسخ، مودبانه سکوت می‌کند.

وقتی عقیده‌اش را در مورد خوانندگان انگلیسی می‌پرسم، می‌گوید: «آنها نمی‌توانند براساس حق آهنگ را ادا کنند. آنها باید بایتالیا بروند تا یک روحیه و سرزندگی جنونی کسب کنند. من نام یکی دوتا از آنها را ذکر می‌کنم که هیچ برنامهٔ چلبی اجرا نکرده‌اند. البته خوانندگان بین‌المللی معمولا بتماشای کنسرت یکدیگر نمی‌روند.»

در اتاق خفه و گرفته هتل که بقول «کرایسلا» - تنها جایی است که یک هنرمند بزرگ از شهری که بدیدارش رفته، می‌بیند - از طرف ناشر جدید آثار او Novello ضیافتی برپاست. Novello که از طریق موسیقی کر سنتی انگلستان شهرت رسیده است، ناشر آثار «لکار» نیز هست. آخرین اثر منتشر شده او «مورسیکاتی»، یکی دو ماه قبل در لندن بوسیله «آنتونیو پالیستا» بر روی صحنه آمده است و همانطور که انتظار می‌رفت، اثری فوق‌العاده دیدنی است.

دست راست، بر تصمیم روی کلبدهای پیانو اینطرف و آنطرف می‌برد و دست چپ در حال انتظار، هر چند لحظه یکبار بروی کلبدها می‌کوبد، که در آغاز چندان موفق نیست و در پایان در حالیکه روی یک میجموعه کلبد در قسمت بالای دست راست می‌نشیند، قطعه را با موفقیت پایان می‌رساند.

در مورد ساختن آهنگ و یا اجرای آن، او هنوز می‌گوشد روی طناب پارنیک بین برنامه‌های ساده سرگرم کننده و موسیقی مدرن جدی تعادل خود را برقرار سازد. بعضی اوقات دلش می‌خواهد اصلا بجای دیگری برود. او جاه طلبی‌های آغاز کارش را هنوز زیاد می‌آورد و می‌خواهد باز هم اپرای کارمن را اجرا کند.

من نمی‌توانم براساس او را در قیافه «کارمن» ببینم. تماشاگران او نیز این چهره را نمی‌خواهند. آنها بتماشای یک قهرمان تراژدی نمی‌روند. آنها خود «کاتی» را می‌خواهند با جذایبت او در شیوهٔ خاص اجرای برنامه‌اش...

«کاتی» ترجیح میدهد او را بعنوان هنرمند کاربادهای نشانسانند. می‌گوید: «در کاپاره، کیفیت کار، کوچک و بزرگ می‌شود.»

بهرحال، در هر جا که باشد، کار خود را در سطحی بیمانند و غیرقابل تقلید، با تمام وجودش ارائه می‌دهد و هنگام اجرای برنامه، از نشاط و ایمان سرشار است و این باید برای تماشاگر او، کافی باشد!



## کمونیسم در خاور میانه عربی

نوشته محمود جعفریان

# چرا کمونیست‌های فلسطینی حزب‌ن‌دارند؟

## آیا کمونیسم بین الملل دوست اسرائیل است؟

در نشریات احزاب کمونیست خاورمیانه عربی به حزب کمونیست عربستان سعودی اشاره نمی‌شود یعنی کمونیسم بین‌الملل می‌خواهد بگوید که سازمان مخفی حزب کمونیست در عربستان وجود ندارد و این روش در مصر تا سال ۱۹۶۰ نام حزب کمونیست مصر بشدت مطرح بود اما بتدریج این نام را ظاهراً پراموشی سپردند. اقدامات شدید عبدالناصر هرگز توانست حزب کمونیست مصر را ریشه‌کن کند، اما در سالهای آخر حکومتش مصلحت این بود که کمونیسم بین‌الملل حزب کمونیست مصر را بظاهر نادیده بگیرد. از ۱۹۷۰ ببعد در دوران حکومت انورالسادات حزب کمونیست بی‌نام شده است تا جاییکه در کنگره سوم حزب کمونیست لبنان بجای حزب کمونیست از حزب حاکم مصر (الاتحاد الاشتراکی العربی) دعوت کردند. در سواحل جنوب خلیج فارس از سویت تا رأس‌الخیمه در صدد استقرار روابط دوستانه‌اند لذا تلاش میکنند که سوء ظن رؤساء کشورها و امیرنشین‌های این مناطق را برنیاکنند. حتی در سالهایی که رادیه‌های کشورهای کمونیست بشدت بر دولتهای خاورمیانه حمله می‌کردند دربارهٔ امیران جزیره‌العرب، باستانهای سعودی، سکوت میکردند. با توجه به اینکه وظیفه اساسی احزاب کمونیست هموارکردن راه تسلط قدرتهای جهانی کمونیست است لذا هرگز بمصلحت نبود که دربارهٔ احزاب کمونیست سواحل جنوب خلیج فارس ذکری بماند. تنها اسمی که در مجامع احزاب کمونیست خاور میانه عربی تکرار شده است نام «جبههٔ تحریرالبحرین» جبههٔ آزادیبخش بحرین است. بحرین که از نظر فرهنگ و سواد پیشرفته‌ترین منطقه جنوب خلیج فارس است از ۱۹۵۴ در دوران حکومت نوری‌سعید

مورد توجه کمونیستهای عراق قرار گرفت، اما، کشورهای کمونیست کمتر امیدوار بودند که با بحرین رابطه سیاسی برقرار کنند. کمونیسم بین‌الملل به سیبج مردم فلسطین فراوان امید بسته‌است لذا هر نوع جمعیت و گروهی را که از مردم فلسطین تشکیل شود مورد تأیید قرار میدهد و با آن جمعیت یا گروه بنحوی پیوند میگیرد. کمونیسم بین‌الملل تا امروز گروههای زیر را بنام گروههای مترقی تأیید کرده است: ۱- سازمان آزادیبخش فلسطین ۲- سازمانهای مقاومت فلسطین: فتح، صاعقه، انصار، التحریر العربیه. ۳- مرکز الابحاث الفلسطینیة ۴- اتحاد کارگران فلسطین ۵- اتحاد دانشجویان فلسطین ۶- سازمان جهانی مسیحیون برای آزادی فلسطین

کمونیسم بین‌الملل خود را پشتیبان فلسطینی‌ها برای آزادکردن فلسطین معرفی میکند اما مایل نیست که جمعیتی را بنام حزب کمونیست فلسطین علناً برسمیت بشناسد زیرا نمی‌خواهد که جنگ عرب با اسرائیل به جنگ کمونیسم با اسرائیل مبدل شود و در اینصورت عرب حمایت خود را از فلسطینی‌ها باز خواهد گرفت بسبب علت هرگز نشنیده‌ایم که جمعیتی زیر عنوان حزب کمونیست فلسطین وجود داشته باشد، اما، چنین جمعیتی وجود دارد و در میان نیروهای چریک فلسطین و مردم فلسطین فعالیت میکند. این جمعیت بمنزله خنجریت در دست کمونیسم بین‌الملل که‌گاه‌برای نابود کردن مخالفان خود یا ایجاداضطراب در خاور میانه عربی سخت یدان نیازمند است بهمان نوعی که استعمار غرب از گروههای تروریست مثل اخوان المسلمین سود برده است.

او برعرب همرو میکند. مقالات مفسرانی مثل دکتر حسین هیکل وامثال او که حالت «تجنک و نه‌مصلح» را بدقت تحلیل نمی‌کنند موجب تعجب است! کمونیسم بین‌الملل از دو سال پیش نسبت به احزاب غیرکمونیست دنیای عرب راه تفاهم و دوستی پیش گرفته است.

کمونیسم میدانند که احزاب کوچک و گروههای غیر متشکل عرب نمیتوانند برای همیشه در برابر تبلیغات جهانی آن مقاوم باشند لذا از راه در «کنار قراردادن» این احزاب بتدریج در اعضاء آنها نفوذ میکند و تا امروز تعدادی از احزاب عرب را ازراه اعمال نفوذ درحکومت‌های زودگذر خاورمیانه عربی نابود کرده است.

روش دیگر کمونیسم بین‌الملل برای مبارزه با احزاب غیر کمونیست عرب ضایع کردن شخصیت‌هایی است که این احزاب را رهبری می‌کنند. کمونیسم بین‌الملل از ائتلاف با احزابی که مطرود و متفرودند گریزان است زیرا وحشت دارد که توده‌های مردم مؤلفین را بی‌کجا طرد کند. نزدیک شدن حزب کمونیست عراق به حزب بعث عراق یک امر استثنائی است یعنی منافع اقتصادی و نظامی و سیاسی کمونیسم بین‌الملل در عراق تا حدی زیاد بود که حزب کمونیست عراق را بپای حزب بعث‌این کشور قربانی کرد، از سوی دیگر همین منافع عمیق و ریشه‌دار در سالهای اخیر موجب شده بود که کمونیسم اروپا حزب کمونیست عراق را به مشارکت در جنایات کودتاگران عراق شرکت دهد تا در ازاء همکاری از آنها مزد بگیرد و گویا تا بحال بمقداری از مزد مورد درخواست خود رسیده است (!). تسبیح حزب کمونیست عراق در جنایات ضد مردمی و ضد ملی این سرزمین در شرایط فعلی مجال تطهیر به این حزب نخواهد داد. کمونیسم بین‌الملل امیدوار است که پس از تسلط برعراق از راه یک تصفیهٔ عمیق حزب کمونیست عراق را تطهیر کند و بعید نیست که در این تصفیه به برکناری اعضاء مؤثر نیز اکتفا نکند. نمونه روشن آن مواجهه کمونیسم بین‌الملل با خالد بک‌دش در سوریه است این مرد که مرد نخستین کمونیسم اروپا نامیده میشود در دنیای عرب شهرت دارد بسبب مانورهای متضادی که در سی سال اخیر بسود کمونیسم اروپا داشته است در میان مردم به‌عصر سازشکار معروف شده است لذا برکناری و تغییر او برای کمونیسم اهمیت فراوان دارد و چنانکه یکبار پیش‌بینی کردیم باید در انتظار طرد رفتی او بود، اما، در عراق وضع بگونه‌ای دیگر است با این توضیح که حزب کمونیست عراق مؤید گروهی‌است که از راه کودتا به حکومت رسیده‌اند و از عوامل شناخته شدهٔ استعمارگریند و دستشان نیز به‌خون ملیون عراق آلوده است. حزب کمونیست عراق نمی‌تواند دستهای خون‌آلود خود را نیز از نظر مردم عراق پنهان دارد.

کمونیسم بین‌الملل در مجموع به‌دلائی که یاد شد تلاش میکند که

احزاب گوناگون دنیای عرب را در کنار بگیرد با این هدف نهانی که از یکسو مجال آشتی و نزدیکی بین کمونیست‌ها و توده‌های مردم که از کمونیسم بی‌مناکند فراهم سازد و از سوی دیگر به حکومت‌های عرب عمل‌نشان دهد که حزب کمونیست نیز مثل سایر احزاب سیاسی بی‌خطر و بی‌ضررات است و میتواند درکنار حکومت‌ها بجات خود ادامه دهد و گاهی مؤید حکومت‌ها نیز باشد لذا تمجب‌آور نیست که نمایندگان احزاب کمونیست خاورمیانه در آخرین اجتماع بزرگ خود یعنی کنگره سوم حزب کمونیست لبنان به حکومت لبنان و حکومت صائب‌سلام و حضرت سلیمان فرنجیه رئیس جمهوری لبنان درود فرستادند. گروه‌ها و احزابی که تا امروز احزاب کمونیست در اطراف خود به صورت جنبی تأیید کرده‌اند باین شرح است:

۱- سازمان‌های آزادیبخش و سازمان‌های مقاومت فلسطین و گروه‌های وابسته به شرح مقدمه این بحث.

۲- حزب تحریر بحرین که کمونیست‌ها آن را جبههٔ التحریر - للبحرین یعنی جبههٔ آزادیبخش بحرین نامیده‌اند. چنانکه میدانیم کمونیسم بین‌الملل برای هر کشور که تسلیم نشود و راه را بر نفوذ کمونیست بیند یک جبههٔ آزادیبخش خواهد ساخت و در این زمینهٔ خاص گاهی مقلد استعمار غرب است و گاهی همراه .... بنظر میرسد که امپریالیسم شرق و غرب درآینده نزدیک برای هر یک از کشورهای خاورمیانه یک جبههٔ آزادیبخش بسازند. افراد این جبهه‌ها که بصورت مزدور در خدمت امپریالیسم شرق و غربند بشما به میکروهای مطیع و سر براه هستند و هر لحظه که امپریالیسم تصمیم بگیرد میکروهای فعال خواهند بود. جبهه‌های آزادیبخش بهترین و نوترین نوع ارتش استعمار در خدمت استعمارند. باین ترتیب روشن میشود که استعمار نه فقط از اختلاف عرب و اسرائیل یسرخی که گذشت سود میبرد بلکه نام جبههٔ آزادیبخش فلسطین را نیز مورد سوء استفاده قرار داده است. سوء استفاده کمونیسم از مفهومی کلمات یا اسم‌ها کار تازه‌ای نیست مثلاً کمتر نوشته‌ای درباره مسائل کمونیسم می‌خوانید که در آن به مسائل ملی اشاره نشده باشد. منظور از مسائل ومصالح ملی چیست؟ آیا همانست که به‌جای کمونیسم بین‌الملل تشار میشود و کمونیسم بین‌الملل جز یکی دو قدرت بزرگ مذهب‌می دیگر ندارد؟! ۳- حزب اتحاد سوسیالیست عربی که آن را «الاتحاد الاشتراکی العربی فی جمهوریة مصر العربیه» می‌نامند روزیکه ناصر آغاز کرد به فلاح‌مصری می‌اندیشید. مطالعه کتاب‌ها، نوشته‌ها و سخنان ناصر نشان میدهد که تا چه حد به‌زندگی کشاورزان مصر توجه داشته است. اما از ۱۹۵۶ ناصر به‌خون‌ریخته دوگانه تبدیل شد که کمتر به‌داخل مصر می‌اندیشید. شعارهای نیرومند و شرایط مساعد وضعی‌را فراهم ساخت که توده‌های مردم گروه گروه به حزب اتحاد

سوسیالیست عرب پیوستند؛ پیوند مردم باحزب اتحاد پیوند با ناصر بود یعنی در واقع هرکس که درحزب نام‌می‌نوشت نام‌خود را در جمع دوستاران عبدالناصر ثبت میکرد. ناصر که به تشکیل سازمان‌های نیم مخفی خود در خارج از مصر بیش از سازمان حزبی اهمیت میداد بیشتر به کشورهای عربی پرداخت و کمتر در فکر تحکیم مواضع ایدئولوژیک حزب بود لذا افراد حزب اتحاد سوسیالیست عرب باستان‌های معدودی پیوستند و متفکر و معتقد از تعالیم حزبی بهره نبردند و تشکل لازم که برای ادامهٔ حیات حزب، حتی در شرایط نامساعد، کافی باشد به‌وجود نیامد. امروز مصر در شرایط نامساعد است. کمونیست‌ها از طریق کارهای توضیحی و تماس مستقیم باتوده‌های مردم تلاش میکنند که حزب اتحاد سوسیالیست عرب را بی‌اعتبار سازند و به مردم بگویند که بهترین، نزدیکترین، و آخرین نسخه در دست آنهاست. با اینحال نمایندگان حزب اتحاد سوسیالیست را به مجامع احزاب کمونیست دعوت می‌کنند و حزب کمونیست مصر را بمنظور ارزش‌های خود موقتاً نادیده می‌گیرند!

۴- حزب الطلیعة الاشتراکیة الجزائری

الجزائر که حکومت خود را توده‌ای دموکراتیک اعلام داشته سرزمینی است که حتی در دوران حاکمیت استعمار فرانسه از دانشگاه و مدارس عالی برخوردار بوده است. اگر کانون اساسی الجزایر پس از استقلال سیستم یک حزبی را اعلام داشت بنظر میرسد که بیشتر به ادامهٔ تلاش تصفیه‌کنندهٔ جبههٔ آزادیبخش (F.L.N) توجه داشته است و ترس از تفرقه و ایجاد شکاف در جبههٔ واحدی که برای تشکیل آن فراوان قربانی داد لذا بعید نیست که در دههٔ دوم استقلال الجزایر در سازمان سیاسی این کشور در جهت تعدد احزاب بمنظور امکان رشد دموکراسی تغییراتی داده شود. وجه افتراق سیستم یک حزبی الجزایر نسبت به سایر سیستم‌های توده‌های خلق را یک دل و یک جهت و در یک قالب فکری می‌خواهند اینست که قانون اساسی الجزایر به آزادی فرد شدیداً تأکید دارد. از سوی دیگر الجزایر برای حفظ استقلالی که گران بدست آورده سخت وسواس دارد بهمین علت مسافرت‌های دوستانه سران الجزایر به کشورهای کمونیست برای جذب آنها کافی نبود و دولت الجزایر شدیداً از تشکیل حزب کمونیست در این کشور نگران است زیرا از احزاب کمونیست در خاورمیانه عربی تجارب تلخ آندوخته است. برغم روابط دوستانه الجزایر با کشورهای شرقی نباید تصور کرد که این کشور تأمین مصالح امپریالیسم کمونیسم را مباح اعلام کرده است اما احزاب کمونیست خاورمیانه عربی بشدت تلاش میکنند که اعضاء حزب واحد الجزایر رازفقای خود بنشانند و این وضع دقیقاً با

چگونگی روابط کمونیسم و حزب بعث عراق منافات دارد زیرا در عراق حزب بعث تلاش میکند که از تأیید حزب کمونیست عراق یا احزاب کمونیست خاورمیانه برخوردار شود لکن حزب کمونیست عراق در شرایطی است که از این پس به جلب رضای بعث عراق چندان نیاز ندارد. این اختلاف نشان دهندهٔ روش‌های متغیر و مرحله‌ای کمونیسم بین‌الملل است و بدون تردید اگر روزی برعراق مسلط شوند نخستین اجسادی که به‌دار خواهد آویخت اجساد کودتاگرانی خواهد بود که منافع ملت عراق و دنیای عرب را در راه تحکیم سوق متزلزل خود پستی کمونیسم بین‌الملل و استعمار غرب تشار کرده‌اند. ۵- حزب التحریر و الاشتراکیة (در مراکش) و اتحاد القوی الشعبیه فی المغرب. (در بررسی شمال آفریقا توضیح خواهد شد) ۶- حزب دموکرات کرده‌های شمال عراق که در گذشته توضیح داده‌ام. ۷- جبههٔ آزادیبخش اریتره که بنظر آنها یک جبههٔ عربی‌است (مربوط به اتیوپی) ۸- حزب بعث سوریه (بتفصیل میشناسیم) ۹- حزب بعث عراق (نیاز به توضیح نیست، مراجعه به شماره‌های گذشته) ۱۰- حزب بعث لبنان. با توجه به اینکه کثیری از اعضاء قدیمی احزاب بعث عراق و سوریه به لبنان پناه برده‌اند حزب بعث لبنان چگونه ترکیبی است؟ چنانکه میدانیم از دوسال قبل حکومت عراق با تحمل اسرود بین سنگین تلاش کرده است که یک پایگاه نیرومند تعرض تبلیغاتی در لبنان بدست آورد و برای نیل باین هدف کارش را از خریدن روزنامه‌های بیروت آغاز کرد و در شرایط اسرود بین کشورهای بی‌نامی که در روزنامه‌های بیروت نفوذ دارند از بهترین موقع برخوردار است. حزب بعث لبنان که از سوی حزب بعث عراق تقویت شد از دیدگاه حزب بعث عراق شعبه ایست در لبنان و در این جهت نیز کوشش میشود. ۱۱- الحزب التقدمی الاشتراکی، حزب مترقی سوسیالیست بربریی کامال جبلاط که چگونگی روابطش را با کمونیست‌ها بروشنی می‌شناسیم. ۱۲- چندین اتحادیه و جمعیت و انجمن‌های جوانان در سراسر کشورهای عربی.



- پس چی!  
خنده در صف پیچید.  
مردی آن جلو در چند فنجان لب پریده،  
قبوهٔ داغ می‌فروخت. تام نگاه کرد و شعله‌ای  
ضعیف دید که در زیر ماهتابهٔ قراضهٔ محوی  
مابع جوشان بود. به‌راستی قبوه نبود. آن را  
از دانهٔ گیاهی که بیرون شهر می‌روئید درست  
کرده بودند و فنجانی یک پنی می‌فروختند تا مردم  
اندرویشان گرم شود، اما عدهٔ زیادی نمی‌خریدند،  
زیرا آنها که توانائی مالی داشتند زیاد نبودند.  
تام به‌جلو، به‌آنجا که صف آغاز می‌شد،  
به‌کنار یک دیوار سنگی فروریخته نگاه کرد.  
پس‌گفت:  
- میگن که اون زن لیخند می‌زنه.  
گریگسی گفت:  
- آره، می‌زنه.  
- میگن از رنگ و روغن و بوم ساخته  
شده.

- همینطور، واسه همین همی که من  
فکر می‌کنم امیل نباشه. چون شنیده بودم که  
اصیلشو اون قدیما روی جوب کشیده بودن.  
- میگن چهار قرن از عمرش میگذره.  
- شایدیم بیشتر، هیشکی نمیدونه سال  
دقیقتش چه سالیه.  
- سال ۴۰۶۱!  
- پس‌جون، این حرفیه که خودشون  
می‌زنن. چاخان می‌کنن. بیون که سال سال  
۴۰۰۰ یا ۵۰۰۰ هم می‌تونه باشه. در یک لحظه  
هه‌چیز خر تو خر شده بوده. حالا فقط به منت  
خره‌ریز واسه ما موندن.  
آنان در امتداد سنگ‌های سرد خیابان  
این پاوان‌یا می‌کردند.  
تام با تئویش پرسید:  
- چقدر دیگه طول داره که ببینمش؟  
- به چند دقیقه دیگه، با چارنا پایهٔ  
پرنجی و قطاب ابریشمی حفظش می‌کنن که  
مردم هجوم بیان. بادت باشه که سنگ  
ندازی، اجازه نمیدن کسی بشن سنگ بزنه.  
- چشم آقا.

خورشید در آسمان بالاتر آمد، هوا گرم  
شد و مردم را وانداشت که پالتوهای چرک و  
کلاه‌های چرب را از سر سوتن بردارند.  
تام عاقبت پرسید:  
- واسه‌چی ما اینجا صف کشیدیم؟

واسه‌چی میخوایم تف بندازیم؟  
گریگسی بیجای‌آنکه او را نگاه‌کنند،  
به‌خورشید تگر بست.  
- خب، میدونی، علت‌های زیادی داره.  
با پریشان‌فکری در جیب گوشش به‌تنبال  
سنگاری که نبود گفت. تام بارها شاهد این  
حرکت بود.  
- تام، این کار نشانهٔ تفره، تفر نسبت  
به‌تام چیزهای گذشته. تام، به‌من جواب بده،  
چی‌شد که ما با این شهرها و ایالت‌های‌خراب، این  
جاده‌هایی‌که از بیماران داغون شده، و مزارعی  
که شیونه از رادیو آکتیویته سوخته رویره و  
شدیم؟ از تو می‌پرسم، این آس کشیف نیس که  
واسه ما پختن؟

- چرا آقا، دیگه فکر می‌کنم همینطوره.  
- تام، جریان اینسه. تو از نومون اون  
چیزهائی که باعث ویرانی و بدبختی شد تفر  
داری. این طبیعت بشره، ممکنه از روی بی‌فکری  
باشه، اما طبیعتشه.  
تام گفت:  
- کسی یاجیزی نیس که ما ازش متفر  
نباشیم.

- خوندشه! یعنی از نومون اون آدم‌های  
لعنتی‌که درگذشته دلیارو می‌گردولدن. به‌همین  
جبت امروز که صبح پنجشنبه‌س، شکم ما از  
گشنگی به‌پشت‌مون چسبیده، سردیونه، توغارها  
زندگی می‌کنیم، سیگار نمی‌کشیم، مشروب  
نمی‌خوریم و هیچ کاری نداریم بجز اینکه جشن  
بگیریم، تام، فقط جشن.

و تام به‌فکر جشن در سال‌های پیش  
افتاد. سال‌هایی که مردم در میدان‌های عمومی  
جشن کتاب سوزان داشتند و همه مست می-  
کردند و خندهٔ شانی سرمی‌دادند. و به‌یاد یک  
ماه پیش افتاد که جشن علوم را گرفتند و آخرین  
اتومبیل را به‌میدان آوردند و قرعه‌کشی کردند  
و برندهٔ اجازه داشت با پتک بزگی که آورده  
بودند، محکم‌ترین سربه را به‌اتومبیل بزند.  
- یادم میاد! چرا یاد نمیدانم من اجازه

داشتم که شیشهٔ جلوش را خردکنم، صداتو  
شنیدی؟ خدای‌من، چه‌صدای قشنگی! جرینگه!  
تام به‌یاد شکستن شیشه افتاد و ایوه  
درخشان خرده‌شیشه‌ها.  
- بیل هندرسونو یگو، اون باید موتورو  
داغون می‌کرد. او، چه قشنگ اقدام کرده،  
بهترین نتیجه‌را هم به‌دست آورد. بوم!

گریگسی به‌خاطر آورد:  
- اما بامزه‌ترینش وقتی بود که مردم  
ریختن و کارخونه‌ای‌وو که هنوز میخواست طیاره  
بسازه کن‌فیکوشن کردن.  
گریگسی گفت:  
- خداجون، وقتی کلکتش کنده شد چه

کیفی کردیم! بدش کاشف به‌عمل اومد که  
به ماشین جاب روزنومه از دستتون درفته، به  
انبار میمات‌هم گیر آوردیم و دو تا تیشونو باهم  
متفجر کردیم. می‌فهمی تام؟  
تام اندکی گنج بود:  
- فکر می‌کنم.  
سرطرب بود. اکنون بوهای ناخوش شهر  
ویران فضای گرم را انباشت بود و حشرات و  
جانوران در میان خرابه‌های ساختمان‌ها می-  
لولیدند.

- آقا، یعنی دوباره برنمی‌گرده؟  
- چی؟ تمدن! هیشکی اونو نمیخواد. منم  
نمیخوام.

مردی که در پس آن دیگری بود گفت:  
- من به‌خورنده می‌تونم تحملش کنم،  
بعضی چیزاش قشنگ بود.  
گریگسی فریاد کرد:  
- مغز خودتو خسته نکنین. اون دیگه  
این طرفها محل نداره.

مردی که پشت مرد دیگر بود گفت:  
- بالاخره روزی به‌کسی پیدا میشه و  
اونو دوباره علم می‌کنه. این خطه، این نشون.  
به‌کسی پیدا میشه که قلب داشته باشه.  
گریگسی گفت:  
- نه!

- چرا. کسی میاد که ذوق تشخیص  
زیبائی چیزهارو داشته باشه. اون آدم به‌نوع  
تمدن محدود واسه ما مباره، تمدنی که بتونیم  
با اون در صلح زندگی کنیم.  
- اولین خاصیت تمدن جنگه!  
- ولی ممکنه در به زمان دیگه‌ای باحالا  
فرق داشته باشه.

عاقبت به‌میدان مرکزی رسیدند. مردی  
سوار بر اسب از دوردست به‌سوی شهر می‌رفت.  
تکه‌ای کاغذ در دست داشت. در میانهٔ میدان،  
محوطه‌ای را با طاب محصور کرده بودند. تام،  
گریگسی و دیگران آب دهانشان را جمع می-  
کردند و جلو می‌رفتند - پیش‌رفشان مضمم و  
آمانه بود، با چشم‌هایی گشاده. تام حس کرد  
که قلبش به‌شدت می‌زند، هیجان زده است و  
زمین در زیر پاهای برهنه‌اش سوزان بود.  
- تام، حالا وقته، بنداز بره!  
چهار پاسبان در چهار گوشهٔ فضای  
طاب‌کشی شده ایستاده بودند، چهار مرد که  
به‌مح دستشان یک قطان زرد رنگ پیچیده‌بودند  
تا اقتدارشان بر دیگران روشن‌باشد. اینان مأمور  
جلوگیری از پر تاب سنگ بودند.  
گریگسی در آخرین لحظه گفت:  
- اینجا هر کسی حس می‌کنه که پشت  
خودشو روی اون امتحان کرده، تام، فهمیدی؟  
حالا ببنداز.

تام در برابر تابلو نقاشی ایستاد و زمانی  
دراز به‌آن خیره شد.  
- تام، تدا کن!  
دهانش خشک بود.  
- تام، زودباش، تکون بخورا  
تام آرام گفت:  
- ولی... اون خوشگله!

- خیلی خبی، من واسهٔ تو تف می‌کنم!  
گریگسی تف کرد و نقش در آفتاب  
درخشید. زنی که در نقاشی بود آرام و رازآمیز  
به‌تام لیخند زد، و تام برگشت و او را نگاه  
کرد، قلبش زد، نوعی موسیقی در گوشش طنین  
انداخت. گفت:  
- قشنگه.  
- دیگه برو، جلو پلیس...  
- توجه!  
صف ساکت شد. همه تا لحظه‌ای پیش

تام را به‌خاطر بند آوردن راه سرزنی می‌کردند،  
اما حالا روه‌مردی که پرشت اسب بود داشتند.  
تام آهسته پرسید:  
- آقا، اینو بپش چی میگن؟

- تئاترور؟ فکر می‌کنم اسمش مونالیزا  
باشه. آره، مونالیزا.

مردی که پرشت اسب بود گفت:  
- به‌این آگهی توجه کنید. مقامات  
هروپ مقرر داشته‌اند که از امروز ظنیر تابلونی  
که در میدان است به‌محل استقرار آنان حمل  
شود تا آنها نیز در ویران کردن مبادی...

تام حتی فرصت فریاد کردن نیز نیافت،  
زیرا که جمعیت فریاد زنان و مشت‌کوبان به  
سوی نقاشی هجوم‌برد. صدای خشن درهم‌دریدن  
برخاست. پاسبان‌ها از میانه گریختند. جمعیت  
به‌شدت فریاد می‌زد. دستها چون پرنده‌گان  
گرمسه آهنگ نقاشی را داشت. تام خود را  
تقریباً به‌میان نقاشی درهم دریده افکند.  
دستانش در میان دستان کور دیگران، تکه‌ای  
از بوم رنگ‌زده را گرفت، کشید، پاره‌کرد و  
از آن را در کف خود احساس کرد. آنگاه از پا  
افتاد، کشیده شد و با فشار جمعیت به‌گوشه‌ای  
از میدان فرستاده شد. خون‌آلود، با رخت‌های  
پاره به‌پیرزنان نگاه کرد که تکه‌ای بوم را  
می‌چویدند، و به‌مردان که قاب آن را می‌شکستند  
و آنچه بود قطعه‌قطعه می‌کردند.

در آن میدان پر جنب‌وجوش، تنها تام  
بود که دور از همه، آرام ایستاده بود. به‌دست  
خود نگاه کرد. تکه‌ای از بوم را که به‌چنگ  
آورده بود، درمشت‌خود پنهان می‌داشت و به‌سینه  
می‌فشارد و پنهان می‌کرد.  
گریگسی داد زد:  
- اووهی، تام!

تام، بی‌هیج حرفی، گریان گریخت.  
پس‌از گریز از میان جادهٔ بیماران شده به  
مزرعه‌ای رسید، از چشمه‌ای کم‌عمق گذشت و،  
بی‌آن‌که پشت‌سر را نگاه کند، می‌دوید و  
دستش را محکم در زیر کتف پنهان کرده بود.  
هنگام غروب به‌دهکلهٔ کوچک رسید و  
داخل شد. ساعت نه به‌مزرعه‌ای ویران رسید.  
آن سوراخ در بخشی‌که هنوز چند دیوارش برپا  
بود، پیش رفت و صدای خواب راشنید، خواب  
خانواده - پدرش، مادرش، و برائراش.  
نفس‌نفس‌زنان، آرام، از در کوچکسی به‌درون  
خرید.

مادرش در تاریکی صدا زد:  
- تام!  
- بله.  
صدای پدرش بلند شد:  
- کندوم گوری بودی؟ فردا صبح خدمت  
می‌رسم.

کسی نیشگونش گرفت. برادرش بود  
که از صبح تا به‌حال به‌کار در قطعه زمین  
باقی‌مانده‌شان پرداخته بود.  
مادرش آرام گفت:  
- برو بخواب.  
نیشگونی دیگر.

تام دراز کشید و نفس را در سینه  
زندانی کرد. همه‌جا خابوش بود. دستش را به  
سینه‌اش فشارده بود، سخت، سخت. نیم‌ساعت  
همچنان خاموش، چشم‌ها را بسته بود.  
آنگاه چیزی حس کرد، این یک نور  
سرد و سفید بود. ماه بالا آمده بود و ستونی  
از نور سفیدش به‌روی تام افتاده بود. این‌زمان،  
تنها این زمان، بود که دستش آرام گرفت.  
آرام، بااحتیاط، با توجه بسیار به‌آن‌ساکه  
پیرامونش خفته بودند، دستش را بالا آورد. دودل  
بود، نفس را تنگ‌داشت. و آنوقت، با هیجان،  
دستش را باز کرد و تکهٔ نقاشی شده بوم را که  
مجاله شده بود از هم‌گشود.

همهٔ جهان در زیر نور ماه خفته بود.  
و در میان دست او یک لیخند بود.  
در زیر نور سفید و رموز آسمان  
نیم‌شب به‌آن تگر بست. و بارها و بارها با خود  
اندیشید. لیخند، لیخند در دست داشت.  
یک‌ساعت بعد، باآنکه چهارتا و پنجاهتاش  
کرده بود، هنوز می‌توانست آن را ببیند.  
چشم‌هایش را بست و لیخند را در میان تاریکی  
دید. و آن هنگام که به‌خواب رفت، و جهان  
خابوش بود، و ماه از میان ابرهای آسمان  
می‌لغزید و راه باعداد را می‌سپرد، هنوز آن  
لیخند آنجا بود. گرم و صمیمی.



«کلاپیک» هنوز هم از آن استعداد حیرت‌آور تقلید، که در گذشته مرا مفتون می‌کرد، بهره‌مند است. بی‌آنکه اسم اشخاص ماجرا را ذکر کند می‌خواند. برای «مایرنا» غریبی شبیه لحن خود او انتخاب کرده است: شاید نظیر لحن آخرین رمانتیک‌ها گوئی از استعداد «سزاردویازان» César de Bazan و از طمطراق هیجان زده «فردریک لومتر» در نقش «روبرماکر»<sup>۲</sup> برخوردار است. و نیز در «مایرنا» او نوعی «روبرماکر» در آسیا وجود دارد و همچنین نوعی لحن برادرانه شوریده. راهمائی‌های فنی را با صداثی بی‌حالت می‌خواند.

صحنه عوض می‌شود و «مایرنا» را می‌بینم در برابر حکمران اتاق وسیع اداری سفید کاری شده و تقریباً بی‌الث. نقشه‌ها به‌دیوار. روی یک میز، دوکلاه مستعمراتی.

پنجره بر ظلمت شب گشوده است. همه: یک ویولن تک‌سیمه، صدای ریختن‌سره‌های دومینوی چینی، صدای پای‌های برهنه کارگردان کالسکه‌کش، صدای زنگوله‌هایی از دور.

حکمران - که دورگه است - در اطاق قدم می‌زند. یک شال‌گردن ایریشی سفید آتانی بدور گردن دارد.

خوب، «مایرنا»، حالتان خوب است؟ خیلی نه؟ خوب: پرونده‌سازی پلیس از ناحیه من نیست. از چیزهای دیگر حرف بزنیم. از کی شما خبردار شده‌اید که هیئت آلمانی به «مکونگ» (Mékong) رفته است؟

از پرپروز، آقای حکمران.

بوسیله چه کسی؟

وسائل اطلاعاتی معمولی خودم.

پاسخ قاطع است. حکمران او را نگاه می‌کند:

گمان می‌کنم که بوسیله «شهرزاده»...

شما اسم او را می‌دانید؟...

تقریباً. آیا شما ازدواج کرده‌اید؟

آه، اینجاست...

متأسفم. باید ازدواج می‌کردید. بهتر بود.

در هر حال، آیا شما اعتقاد مذهبی دارید؟..

بدون شک.

خوب، خوب، آنچه را که در مقاله‌تان

پیشنهاد می‌کردید، فرض کنید که مأمور شده‌اید

خودتان انجام بدهید. چکار می‌کنید؟ بگوئید!

و شال‌گردن «آتانی» را که می‌افتنه، بجای

خود می‌اندازد.

اگر ترتیب بهره‌برداری از طلا در ناحیه

«آتوپو» داده شود و حمل آن بسوی «آنام» صورت

میگیرد، فوراً با چهار قبیله نافرمان «باهنار

(Bahna)، «رانگانو» (Rangao)، سدانگ (Sedangs)

و «جاراتی» (Djarai) سروکار خواهیم داشت. این

قبایل امکان دارد که رام شوند، یا بوسیله ارتش ما

و یا بوسیله خود کمپانی بهره‌بردار.

ارتش را کنار بگذاریم. دخالت در این

ناحیه جزو وظائف حکومت نیست. و اما درباره

طلا، می‌ترسم حتی آنقدر پیدا نکنید که این

بهره‌برداری‌تان نفی داشته باشد.

ولی، آقای حکمران، اگر نفی ندارد چرا

باید اقدام کرد ....

دلیل دارد؟...

و ضربه دیگری به‌شال‌گردن:

شما نوشته‌اید که: «یک آدم مضمم، اگر

فقط از عدم دخالت دولت مطمئن باشد، موفق

خواهد شد توامی عقب‌مانده را متشکل کند و



حمل‌ونقل را تأمین کند. حالا شما همان شخص مضمم هستید. چکار می‌کنید؟...  
 - به‌سراغ رئیس یکی از دهکده‌های بزرگ می‌روم. پیدا کردن یکی از آنها کار دشواری نیست. او را غرق هدیه‌های ارزان می‌کنم. آنجا یک‌دسته جنگجوی مسلح به تفنگ تشکیل میدهم. چه با گاردهای آتانی که باخود برده‌ام و چه...  
 - من نمی‌خواهم در آنسوی «کونگ» - توم» Kong - Toom هیچ اقدامی که رسماً جنبه فرانسوی داشته باشد صورت بگیرد. این مطلب را خوب درمفرتان فرو کنید.

آدم می‌تواند از افراد سابق گارد استفاده کند و یا به جنگجویان محلی تیراندازی یاد بدهد: وحشی‌ها خیلی زود یاد می‌گیرند و خوب هدف‌گیری می‌کنند. اما به تفنگ و سمات احتیاج هست. بعد، باید ترتیب اتحادی را با دهکده مجاور داد، که حتماً برنده خواهد بود و هیچ چیزی از دست نخواهیم داد، چونکه آن دهکده تفنگ ندارد.  
 «بعد، یک سلسله دهکده‌های کوچک. همه دهکده‌های کوچک آرزو دارند که تحت حمایت باشند.

- سیامی‌ها هنوز خیلی دورند! اصلاً باید دید که سیامی‌ها به این فکر هستند؟ «جاراتی»‌ها دم بدم، دهکده‌ها را غارت می‌کنند و آتش می‌زنند. تا وقتیکه به‌سرزمین «جاراتی» برسیم، بسودمان خواهد بود که اتحاد کلی را علیه «جاراتی»‌ها تشکیل بدهیم. من ماجرای لشکرکشی‌های «دوپلگس»<sup>۳</sup> و «گوروتز»<sup>۴</sup> و زندگی استف‌آدران» را مطالعه کرده‌ام. مگر آنها چه کرده‌اند جز اینکه به یک قبیله برضد قبیله دیگر متکی شوند و به دو قبیله، برضد سومی... البته با قدرت و یادداشتن چند لجه محلی - و با کمک خداوند! گمان می‌کنم که هنوز هم در آنجا از قبایل «شام» (Chames) وجود داشته باشد و زن .... دوست من از نسل شاهان «می‌سیون» (My-Son) است. شاید خودتان این مطلب را بدانید، چونکه از وجودش خبردارید. من همان کاری را که دهکده به‌دهکده کرده بودم، قبیله به‌قبیله هم خواهم کرد. و در این ماجرائی که از مانع بزرگ کاری ساخته نیست و مرا هم با کمال سادگی می‌توان از ادامه کار متصرف کرد، دولت چیزی از دست نمی‌دهد.

- روی این کار حساب کنید.  
 - پنجاه تفنگ فرانسوی، که می‌توانم حتی از چین بخرم....

اختیارشان خواهم گذاشت، دروکی‌تهون» یک‌کاروان بابر، یک اسکورت از گاردهای آتانی که تا «کنگ» توم» دنبالتان خواهد آمد، و پول. چیز دیگری هم می‌خواهند؟

- امتیاز معادن طلا سرزمین «جاراتی» و سرزمین «سدانگ».  
 حکمران کمی شانه‌اش را بالا انداخت:  
 - اگر بتوانید در آن نواحی کاری انجام بدهید برای من حیرت‌آور خواهد بود! موافقم. تمام شد؟

مایرنا (پس از کمی سکوت، با صدای آهسته)...  
 شما به‌من اعتماد می‌کنید و من مطیع شما خواهم بود. حکمران دست‌به‌شانه اومی‌زند، به‌سرفه می‌افند و شال‌گردن آتانی را در گردنش محکمتر می‌کند و او را تا دم‌در همراهی می‌کند.

مایرنا، در برابر مغازه کوچک نیمه تاریکی، از درشکه دستی پیاده می‌شود، روی در نوشته‌اند: «مرکورول و شرکاه». داخل می‌شود.

مرکورول و شاگرد محلی‌اش به استقبال او می‌آیند.  
 مایرنا - ما با اولین کشتی به‌جستجوی طلا می‌رویم. من مأموریت دارم که قبل از هر چیزی ارتباطات لازم را برقرار کنم. بلیط‌های مجانی. پارپرکافی.

آه، پس به این ترتیب دولت ما را جدی می‌گیرد.

- مرا....  
 - گفتی که «میرویم»...  
 - من ترتیبش را داده‌ام.  
 - آه خیلی خوب است. می‌فهمی، می‌فهمی، هیچ فرق نمی‌کند. حتماً مقاله تو باعث این کار شده... یادت بیار که من بهت گفته بودم... پول هم می‌دهند....

کسی. بابر. اسکورت نظامی، نامه برای مأمورین مقیم و پدران کلیسا، امتیاز معادن طلا، هم‌اش اعضاء شده.

یک چراغ نفتی بزرگ، که یگانه منبع روشنائی مغازه است، در میان اشیاء پراکنده چینی، یک مجموعه بازی «نشانه‌گیری عروسک‌ها» را به اندازه طبیعی، روشن می‌کند. «مرکورول» باقی‌بافه اندوه‌زده روی پیشخوان می‌نشیند:

- کاری می‌کنیم، کاری کوچک و دشوار. بعد، دوست من، وقتیکه به نتیجه رسیدیم آنها مارا می‌گیرند و زندانی میکنند و معادن طلا را بادسیس بازی از دستمان می‌گیرند....

سوت میکشد، یک موش سرخون از تاریکی بیرون می‌آید و در کنار او دراز می‌کشد.

- من دلم می‌خواست که این کار را باسرفه - جوئی انجام بدم. قدری کنیبتی می‌کردم و عکس می‌انداختم و بومی‌ها غذایمان را می‌دادند. اگر تو از این کار خوشت نمی‌آمد، می‌توانستیم غذاهای آتانی بخوریم، هیچ پولی نمی‌خواست. و من همیشه می‌توانستم وسیله‌ای پیدا کنم که از بومی‌ها پولکی در بیاورم که بتوان با آن گاهی یک جعبه کنسرو ماهی و یک شیشه «پرون» خرید. می‌فهمی، تازه آنها نمی‌توانستند من را زندانی کنند، دسیسه - هایشان هم چیز مهمی نبود. هزارچورک‌ک می‌زدیم....

- از روحیه تو بیشتر از این انتظار نداشتم....  
 - من نگفتم که نمی‌خواهم بروم، رفیق، من هیچ نگفتم که حاضر نیستم بروم... من الان اولین لیست چیزهایی را که باید با خودمان ببریم تنظیم می‌کنم.

می‌رود و پشت صندوق می‌نشیند:  
 «پرون»، گنه‌گنه، ملافه، کفش، تختخواب سفری، کنسروها را بعد تمهین می‌کنیم، پشه‌بند، دوربین عکاسی؟ نه متأسفانه آنجا عکسها را نمی -

توانیم ظاهر کنیم. آبیو، نه. عرق، آری. کاشخ، کتری، چاقوی شکار.... راستی بگو ببینم... شاید بشود دوربین عکاسی هم ببرد؟...

- فقط چیزهای ضروری.  
 - او زیاد هم دلم نمی‌خواهد که بیارم و بی‌مصرفش بگذارم... خوب، داشتیم می‌گفتیم: پسند کفش، صابون، دکمه، کتاب... آه آگه‌برات فرق نمی‌کنه، می‌خواستم که کتابهای مرا حذف نکنی؟ مخصوصاً اگر هم حذف کردی کتاب «تاریخ ماجراجویان هند» را حتماً می‌خواستم ببرم... باروت، گلوله، روغن اسلحه....

- مسئله پرچم و بیرقهای کوچک را من خودم حل می‌کنم. برای طپانچه‌ها، تا حد امکان بیشتر گلوله.

- این بسته به پولی است که داشته باشیم... گوش‌کن، شاید الان بشود یک معامله کوچکی کرد... هدیه‌های خرده‌ریز برای «موثی»‌ها خواهیم برد. نه؟ اینهایی که اینجا هست خیلی خوب انتخاب شده....

- وسایل کوچک و خودکار کافیست. مخصوصاً نباید بارمان را زیاد کنیم.

- برای طلا، باید ابزار ببریم. من بیشتر از یکماه است که از واردکننده‌ها خواسته‌ام: باید آنها را به سنگاپور سفارش داد....

- نه؟ وقتیکه معادن شناخته شد، من فوراً با اصول صنعتی درباره آنها اقدام می‌کنم....

کشتی کوچکی که بین «کوشن‌شین» و «تونگن» رفت و آمد می‌کند. مسافران روی عرشه قدم می‌زنند. کمی دورتر مایرنا و یک نفر دیگر روی صندلی‌های راحتی خیزرانی لمیده‌اند. گیل‌سبای «پرون».

حکمران گل و یکی از همکارانش.  
 - برای چه خودتانرا آلت دست این سبک مغز کرده‌اید؟

- برای اینکه مسئله قبایل نافرمان را - با بچه‌ننه‌ها می‌توان حل کرد و نه با قداره‌بندها. و برای اینکه او کمتر از دیگران خسته‌ام می‌کند....

دوربین بدنیال «مرکورول» بسوی «مایرنا» می‌رود که به دیواره عرشه تکیه کرده است. و دور او را کسانی گرفته‌اند که در سالن بزرگ، با پنجره‌های گشوده در سمت راست، ورق بازی نمی‌کنند. زن و مرد، لباسهای سفید پوشیده‌اند: «پی‌پرو»های شبانه! در میان همه، صدای زنانه‌ای شنیده می‌شود:

- آقای بارون، مرا «آلفونسین» (Alphonsine) صدا کنید!

چهار چینی که روی عرشه بر گردیک چراغ کوچک افیون چمباتمه زده‌اند «مام‌جونگ»<sup>۷</sup> بازی می‌کنند.

مایرنا - شما درباره «جاراتی»‌ها چه میدانید: فقط اسم کسانی را که بدست آنها کشته شده‌اند! در آنجا چه سرنوشتی در انتظار کاشف‌ها است؟ وقتیکه «کورتر» اولین پیروزش را با بدست آورد (کورتر فاتح مکزیک بود، خانم‌ها!) نزدیک بود که از گرسنگی بمیرد: چون بعضی اینکه یومیها خیال کردند که سردان او آسیب ناپذیرند و تصمیم گرفتند که از آنها تجلیل کنند، خواستند آنها را با قلب کودکان، با «سندروس» (Copal) و با پر طوطی تغذیه کنند....

- قلب کودکان! آه، آقای بارون، هرچه می‌خواهید بگوئید اما قلب بچه را نکوئید!

- اولین هدیه امپراطور آرتک برای او چرچی بود که از طلای ناب ساخته شده بود و بقدری زمرد خام که ناچار شد ارابه کوچکی برای حمل

آنها درست کند....  
 مرکورول زیرلب زمزمه می‌کند:  
 - اما خوب مسخره‌شان کرده‌است!  
 و بعد با صدای بلند:  
 - زمردها لك دار بود. کار وکاسی «پیزار» بهتر بود: آنجا هر سربازی دویست هزار فرانک گیرش آمد. آنجا سلکت....  
 - راستی آقای بارون: همه‌اش از سردها حرف می‌زنند: این چیزها برای خانم‌ها هم جالب است. شما داستانهای هم از زنها نمی‌دانید؟  
 - این سرزمین‌ها پر از ماجراهای زنها است خانم. مثلاً آقایان، به‌عروس نوه‌تیمور فکر کنید....  
**تاتمام**

- ۱ و ۲ - Frédéric Lemaître نام حرفه‌ای Antoin Louis Prosper Lenaitre هنرپیشه معروف فرانسوی (۱۸۰۰ - ۱۸۷۶) که بازی او در نقش روبرماکر (Rober Macaire) در نمایشنامه «L'auberge des Ardets» اثر «بنژامن آنتیه» (B. Antier) مشهور است.
- ۳ - Joseph François Dupleisc مأمور مستعمراتی فرانسوی (۱۶۹۷-۱۷۶۹) که به‌منوان حکمران کل کمپانی هندفرانسوی در سال ۱۷۴۲ به هندوستان رفت و کوشش کرد که دست انگلیسی‌ها را از هند کوتاه کند و هندوستان را به‌صورت مستعمره فرانسوی درآورد و با تمویض او فرستادن مأمور دیگری بجای او بود که فرانسوی‌ها هندوستان را بطور قاطع از دست دادند.
- ۴ - Fernand Cortez - سروان اسپانیایی فاتح مکزیک که حکومت آرتک‌ها را از میان برد (۱۴۸۵-۱۵۴۷)
- ۵ - François Pizarre - فاتح اسپانیایی (۱۴۷۵ - ۱۵۴۱) که همراه دوبرادش‌بنامهای «فرناندو» و «گونزالو» «پرو» را فتح کرد و در «لیما» بدست طرفداران رقیبش «آلمارگو» کشته شد.
- ۶ - Pierreot شخصیت سنتی پانتومیم‌ها، با لباس سفید و صورت سفید کرده.
- ۷ - Mah-Jongg - نوعی دومینوی چینی.

**مدل میترا**

**کفش تابستانی مخصوص خانمها و دختر خانمها**

**قیمت ۲۸۰ ریال**

**در تمام فروشگاههای کفش‌پتی**

**کفش‌پتی**  
 در تمام فروشگاههای کفش‌پتی

يك گروه ۲۲ نفری از هنرمندان شمال هلند رنجیده خاطر بودند از اینکه هر سال ۴۰ میلیون گلیدر (واحد پول هلند) صرف «کیچ» می‌شود و فقط ۴ میلیون به آثار هنری می‌رسد. بنابراین آنان تصمیم گرفتند به مردم گرونینگن تفاوت «کیچ» و کار هنری را بفهمانند. يك تخت چوبی ساده در بازار ساختند و مردم را دعوت کردند تا «کیچ» خود را بیاورند و آنها را با کارهای هنری معاوضه کنند. يك گل‌سرخ پلاستیکی در مقابل يك کار سیاه قلم.

يك تعريف «کیچ» آنها چنین توصیف می‌کند: «هر شیئی که نه هنری است نه بیان‌کننده احساس راستین - ولی تظاهر به بودن آن می‌کند».

اهالی گرونینگن دور تخت ساده‌چوبی در بازار «گرون» جمع شدند و بی هیچ خجالتی کیسه‌های پر از «کیچ» خود را خالی کردند. آنان در مقابل «کیچ» خود هر نوع تابلویی را که انتخاب می‌کردند دریافت می‌داشتند. کاری بسیار مؤثر و مفید بودا

این دادوستد هنری تنها يك روز طول کشید و در این مدت، لاقل اهالی گرونینگن، تفاوت بین يك کار هنری و «کیچ» را درک کردند.

در اینجا چند نمونه «کیچی» را که در این دادوستد مبادله شد ذکر می‌کنیم تا تعريف بیشتری از معنای این لغت داده باشیم: توله‌سگ چینی قهوه‌ای رنگ؛ نقاشی دالکست از يك دختر زیبای کولی؛ مسیح شب‌نما روی صلیبی درخشان؛ مداد تراش به شکل خرس؛ برق زن درون تویی پلاستیکی؛ بخاری هیزمی تمام برقی؛ طرف (تقریباً) کریستال؛ سبد گلپای‌سرخ پلاستیکی یا پروانه‌های مصنوعی؛ سفال‌کاری بزای؛ ساعت به شکل بودا؛ کالسکه‌چینی بافندگی درون آن؛ سماور یونانی؛ لک‌لک آهنی؛ سیاه‌پوست آهنی با سرسوراخ‌شده؛ پرزیدنت کندی روی يك بطری بازن؛ نرون گچی ترک‌خورده؛ طوطی طلایی‌روی چوب مسی؛ یکدست تنگ کوچک به شکل که می‌خواستیم به آنان دسترسی پیدا

## بازار داد و ستد هنر: «کیچ» در برابر آثار هنری



«کیچ» چیست؟ خوب، این کشفی نمونه آن است! این پاسخی است که الکاوایز، یکی از نقاشانی که مبارزهٔ هنر در برابر «کیچ» را تشکیل داد، می‌دهد.

اینها بعضی از اشیائی هستند که به نظر اهالی گرونینگن معنای «کیچ» می‌دهد. الکاوایز یکی از نقاشانی که این مبارزه را تشکیل داده بود، دربارهٔ اینکه چرا ۲۲ تن هنرمند به روش داد و ستد زمانهای قدیم متوسل شدند و با این کار چه چیزی را می‌خواستند ثابت کنند، چنین توضیح داد:

«صرفاً به این خاطر که تقاضا برای «کیچ» خیلی بیشتر از کارهای هنری است. ضمناً این فکر را هم می‌کنیم که خط تقسیم بین آندو خیلی باریک است. مردم می‌گویند کارهای هنری خیلی گران است - ولی بسیاری از «کیچ» هم همینطور است. اکنون آنان می‌توانند آنها را با هم عوض کنند.

«ابتدا فکر کردیم نمایشگاه‌ها از «کیچ» ترتیب دهیم - ولی آیا واقعاً از این راه، به جایی می‌رسیدیم؟ با گذاشتن اشیاء در يك گالری، ما سدی بین خودمان و مردمی که می‌خواستیم به آنان دسترسی پیدا

ما می‌گذاریم تا مشتریان ما خودشان تصمیم بگیرند. ما تمام آنچه را که آنان می‌دهند می‌پذیریم و هیچ چیزی را، که ممکن است تصور کنیم واقعاً در آن طبقه نیست، رد نمی‌کنیم. اگر مشتری آنرا «کیچ» بداند پس «کیچ» است.»

البته، تمام این جریان را می‌توان توطئه‌ای زیرکانه دانست برای آنکه اهالی گرونینگن در وضع نامطلوبی قرار گیرند. رویبرفته، مگر «کیچ» اساساً چیزی متعلق به دیگری نیست؟ برای بدست آوردن یکی از تابلوهای چاپ شده به طور مجانی آنان مجبور بودند ناگهان اعتراف کنند که صاحب يك شیئی بنجل هستند. اما اهالی گرونینگن کوچکترین اهمیتی به این که دست‌گل پلاستیکی‌شان به کیا می‌رود و خیلی حرفهای دیگر نمی‌دادند و تنها موضوعی که برای آنان اهمیت داشت به دست آوردن کار هنری مجانی بود.



هرچه مردم دادند قبول شد، حتی اگر هنرمندان احساس می‌کردند که يك شیئی در طبقه «کیچ» نیست. «اگر مشتری آنرا



اهالی گرونینگن هلند، که مشتاقانند اجناسی بنجل خود را با سیاه‌قلمهای با ارزش از هنرمندان مدرن عوض کنند، اطراف بساط آنان در بازار جمع شده‌اند. در تصویر مردی را می‌بینید که می‌خواهد نقاشی زن برهنه‌اش را با يك منظره آبستره مبادله کند.

## سرگذشت انسان

ترجمهٔ توج فرارزند

### کهن‌ترین اسناد

کهن‌ترین اسناد و مدارک مکتوبی که ما امروز در دست داریم به‌زبان سومری است و بعضی از دانشمندان معتقدند که سومری‌های واقعی همان اقوام ساکن اروک بوده‌اند که مهاجران نیمه‌وحشی محسوب می‌شده‌اند و اقوام قبلی ساکن آنجا یعنی اقوام سامی و ایرانی تمدن دوران العبید راتحت تسلط خود آورده بوده‌اند.

اما بعضی دیگر از دانشمندان معتقدند که اقوام مهاجر را از آنجا که چرخ کوزه‌گری و خط داشته‌اند بهیچ‌وجه نمیتوان نیمه‌وحشی دانست و ساکنان قبلی یعنی نژادهای ایرانی و سامی هم تحت تسلط آنها قرار نگرفته‌اند بلکه همه همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند. احتمال دارد که هردو قوم پاهم مزوج شده باشد و هنگام اختراع خط یعنی در اواخر دوران اوروک، مهاجران‌زبان مردم دوره العبید را پذیرفته باشند پدیدهای که در تاریخ مانند آن بسیار دیده شده است. اما کسی قبل از هزارهٔ سوم قبل از میلاد مسیح يك هجوم دیگر به‌دلتهای رودهای دجله و فرات صورت‌گرفت ولی این‌بار از جانب شرق بود.

هیچ اثری از جنگ ملی کاوشهای متعدد دیده نشده و احتمال قوی می‌رود که این هجوم بصورت يك مهاجرت تدریجی بوده است. مهاجران شرقی در تراشیدن سنگ‌سپارتهای بیشتر از ساکنان اوروک داشتند. آنها معماران زبردستی بودند و دیوارهای اینه خود را با طرح‌ها و رنگهای دل‌انگیز تزئین می‌کردند. یملاوه خط و کتابت در دورهٔ آنها تممیم یافت. بعد از يك یا دو قرن حکومت مهاجران شرقی بوسیله ساکنان قدیمی اروک سرنگون شد ولی سهم آنها در توسعه تمدن آن منطقه غیرقابل انکار است. هنگام سقوط حکومت آنان و روی‌کار آمدن حکومت سلطنتی سومری تمدنی که به‌آن تمدن سومری می‌گوینم کاملاً نفعی گرفته بود و سومری هائی که بعداً نقش مهمی در تاریخ بازی کردند از اختلاط و امتزاج سه نژاد مختلف بصورت يك قوم واحد درآمد بودند. با اینسهه وقتی در منشأ و اصل این تمدن دقیق می‌شویم می‌بینیم که این سه نژاد که هر کدام نقشی در تکوین تمدن سومری داشتند يك سنت قطع نشدنی را دنبال می‌کرده‌اند که دوران تاریخی راه‌کشاورزان ابتدائی دوره العبید مربوط می‌گنند.

در آستانه تمدن بشر دو منطقه در آسیا و افریقا جلب توجه می‌کند: یکی دره نیل و دیگری بین‌النهرین، در مورد بین‌النهرین، مناطق جنوبی



## نخستین جوامع بشری

۲۶

## نخستین جنب و جوش شور انگیز انسان در آستانهٔ تاریخ

عصر مفرغ، عصر امتزاج فلز، اختلاط تمدن‌ها و پیوند ملتهای مختلف جهان بود

ارتشهای منظم سومر را نداشتند و دائماً مغلوب میشدند، اما آنقدر هوش داشتند که تمدن همسایگان خود را ارج بگذارند و در صدها اقتباس آن برآیند. در دوران سارگون آنها هرچه ممکن بود از سومریها بیاموزند مخصوصاً فنون جنگ را، از ایشان آموختند. بعدها اکد و بدنبال آن آشور بعنوان دوقدرت نظامی در تاریخ خاورمیانه نقشی بازی کردند، اما در زمینه‌های دیگر ابتکاری از خود نشان ندادند و چه نینوا قدرت را در دست میداشت و چه بابل در این امر فرقی حاصل نمی‌کرد و آنها هیچ چیز برخصوصیات و تحول تمدن بین‌النهرین نیفزودند.

### اقوام هوری

در غرب اکد در طول ساحل مرکزی فرات و منطقه‌ای که تا مدیترانه گسترش پیدا می‌کرد سرزمین اقوام هوری وجود داشت. هوریها اسلطان از ارمنستان بود و در آنجا با اقوام هیتی همسایه بودند و تشخیص آنها از اقوام سوپاری بسیار دشوار است. اینکه این اقوام در چه تاریخی مهاجرت خود از قفقاز بطرف جنوب غربی را آغاز کردند و به بین‌النهرین شمالی رسیدند درست معلوم نیست. فقط میدانیم که آنها پیش از پیدایش سلسله سلطنتی سارگون و قدرتمند شدن آکاد خط را می‌شناخته‌اند و اسنادی از آنان بجای مانده است. نخستین ساکنان سواحل وسطای فرات و منطقهٔ سوریه از آموریهای سامی بودند، اما اصل منشأ صنعت محلی آنها را بدرستی نمیتوان تعیین کرد. از همان آغاز کار جمعیت در آنجا زیاد بود و قسمتی از بیابان این منطقه که در تابستان از گیاههای خود رویشیده میشود برای چرای گله‌های گوسفند بسیار مناسب بود و ساکنان این منطقه بیشتر در چادر زندگی می‌کردند تا در خانه‌ها و کلبه‌ها. در دوران نوسنگی ساکنان این منطقه دارای شیوه‌ای در کوزه‌گری بودند که خاص خود آنها بود و ظروف ساخت ایشان یکی از زیباترین ظروف گلی خاور-میانه محسوب میشد. این ظروف بطرز بسیار شایسته و زیبایی پارنگهای مرکب یعنی قرمز، سیاه، سفید، و ارغوانی و خاکستری رنگ آمیزی میشد و طرحهای هندسی فوق‌العاده پیچیده داشت که گلپهای مختلف با آنها در می‌آمیخت و بعضی علائم و خطوط منظم که جنبه مذهبی میتوانست داشته باشد با آنها مزوج بود. این ظروف تحت عنوان کوزه‌های تل‌هلاف نامیده میشود و از ناحیه تل‌هلاف که در آنجا برای اولین بار کشف شده اقتباس

دلتهای فرات و دجله و نقشی که ساکنان این منطقه و مهاجران بعدی در تکوین نخستین مرحله تمدن در جنوب غربی آسیا داشتند بررسی کردیم و اینک می‌پردازیم بمطالعهٔ سهم منطقه شمالی بین‌النهرین در پیدایش این تمدن.

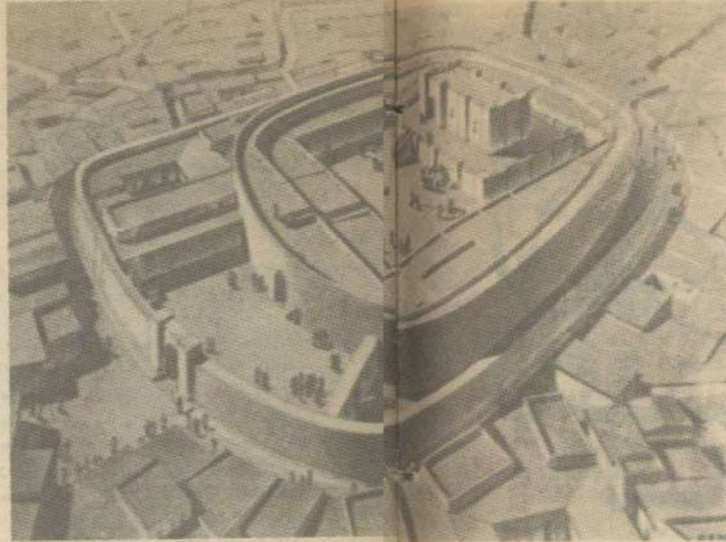
در شمال سومر، در طول قسمت مرکزی رود دجله، سرزمینی تا ساحل فرات گسترده بود که بعدها به آن آکاد می‌گفتند. مدتهای مدید این قسمت را انسانهای عصر نوسنگی محل سکناى خود قرار داده بودند و در دهکده‌هائی چون چارمو و حسونه، ما نخستین آثار دهکده‌های کشاورزی بین‌النهرین را مشاهده می‌کنیم. اما در حالیکه فرهنگ و صنعت المعبید در جنوب توسعه مییافت و رونق میگرفت منطقه شمالی پاچود اینکه زودتر مسکون شده و زودتر از نقاط دیگر انقلاب کشاورزی - دامداری را بخود دیده بود از لحاظ تمدن عقب‌افتاده بود. البته تحولاتی هم در آنجا روی داده بود و احتمال قوی می‌رود که نینوا در آن عصر جانی بزرگتر و سهمتر از يك روستا بوده باشد. اما تمام اشیاء تزئینی و هنری که مربوط به آن عصر است و در شمال پیدا شده، از نقاط دیگر صادر شده بوده است. از آنچه از مدارک آشوری برمیآید نخستین ساکنان این سرزمین از اقوام سوپاری بوده‌اند که از نقاطی واقع در شمال و مشرق آشور بدانجا مهاجرت کرده بودند و اگر اصل آنها از اقوام هوری نباشد لاقل با آنها قرابت و نسبت داشته‌اند، عناصر سامی مخصوصاً آموریا با آنها مخلوط و مزوج شدند و در طول زمان تعداد عناصر جدید بر ساکنان اولیه پیشی گرفت بطوریکه وقتی در ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح سارگون کشور سلطنتی جدیدی در شمال تأسیس کرد و بر تمام دلتهای دجله و فرات حاکم شد عناصر سامی چه در دستگاه سلطنت و چه در سازمان دولت در اکثریت بودند و پایتخت آنان آکاد بود. تا این تاریخ منطقه شمال عملاً از خود تمدنی نداشت. از طرفی معلوم نیست که يك حکومت سلطنتی واحد بر تمام این منطقه حکمرانی می‌کرده است. اگر آشور را معیار قضاوت قرار دهیم باید بگوینم که در شهرها و پادگانهای سومری مستقر شده بودند و دستگاه اداری بوسیلهٔ حکام سومری رهبری و هدایت میشد. با اینکه پیشه‌وری خصوصیات محلی خود را حفظ کرد هنرها بطور کلی ملهم از جنوب بود و حتی خدایان مورد پرستش در مناطق شمالی همان خدایان معابد سومری بودند. از همان آغاز کار بین شمال و جنوب يك سلسله جنگهای مداوم رخ داد. سوپاریها توانائی مقاومت در برابر

شده و در تمام منطقه بین‌النهرین یافت می‌شود. صنعتگرانی که این ظروف را ساخته‌اند بی‌تردید هنرمندانی اصیل و مستعد بوده‌اند ولی ظاهراً برای دفاع از خود به اندازه کفایت مسلح نبوده‌اند زیرا در کارگاههای آنان آثار ویران‌شدنیهای مکرر را می‌بینیم. از مشرق پارها بوسیله اقوامی که هنرالعبید در میان آنها رواج داشت مورد توجه قرار گرفته‌اند. در مغرب اقوام ابتدائی نوسنگی در دهکده‌های ویران هلاقی سکنی گزیدند و بعدها خود آنها بوسیله مهاجمان دیگری که بعصر مفرغ رسیده بودند رانده شدند. حتی وقتی هورپها سراسر این منطقه را اشغال کردند مانند سواریها و آکاد يك تمدن متحدالشکل بانجا تحمیل نکردند. آنها نیز تقلیدکنندگان و اقتباس‌کنندگان بودند که آماگی داشتند تمدن برتر مثلا تمدن سومر را بپذیرند. در آغاز دوران تاریخی این منطقه به‌چند حکومت کوچک تقسیم شده بود مناطقی چون حلب، کارکه میش، و هران مستقل بودند. هورپها از آنجا که بیش از آنچه می‌تگر باشند مقلد بودند توانستند پیوندی بین فرهنگهای گوناگون این منطقه ایجاد کنند و نقشی مهم در توسعه تمدن بازی کنند.

## نقش ناحیه وحشی

در شمال «هلال‌الخصیب» در مناطق کوهستانی و فلاتهای مرتفع آسیای صغیر اقوامی سکنی گزیده بودند که در دوران نوسنگی چیزی از آنها نمی‌دانیم اما این ناحیه وحشی نقشی مهم در توسعه تمدن کبرن ایفا کرده است. اینجا سرزمینی است که از لحاظ مواد کافی - بسیار غنی است و روزی که اتفاقات و حوادثی موجب گردید که انسانها بشنوند می‌توانند از صخره‌های درخشان و رنگین مس را استخراج کنند و با آن وسائل و ابزار بسازند که به‌راتب از آلات‌وا ابزار سنگی تراشیده یا صیقل داده شده مؤثرتر و بهتر است اقوام ابتدائی که در آنجا زندگی می‌کردند فوراً دست‌اندر کار شدند و مواد معدنی استخراج شده را با همسایگان جنوبی خود معامله کردند. نتیجه اینکار پیدایش تمدن جدیدی شد که پایه‌های اصلی آن کشاورزی نبود بلکه صنعت و بازرگانی بود. بعدها یعنی مدتی پس از شروع عصر مفرغ در مشرق آناتولی حکومت مهم اورارتو متخصص در کار فلزات و بدنیال آن در مرکز قوم جنگجوی هیتی و در مغرب قوم ارزوا را می‌بینیم اما در ابتدای عصر مفرغ

عبادتگاه در سومر که به شهر زیباری نامی داده است، دیوار خارجی آن عبادتگاه را از بالا می‌توان دید. در دیوار داخلی این عبادتگاه، عید جشن می‌کنند. در دیوار مساحت ۸۰۰۰ مترمربع است که بلندترین تخته آن ۱۸ متر ارتفاع دارد.



هنوز چنین تقسیمی صورت نبسته بود و هیتی‌ها هنوز وارد صحنه نشده بودند.

هیتی‌های دوران تاریخی در واقع يك نژاد مشخص نیستند بلکه مجموعه‌ای از عناصر بومی هستند که مهاجرانی که بزبان هند و اروپائی سخن می‌گفتند به آنها افزوده شده‌بودند. دانشمندان معتقدند که این هند اروپائی‌ها اصلشان از قفقاز بوده و از طرف جنوب وارد آناتولی شده بوده‌اند و شهرهایی یکی پس از دیگری ساخته بوده‌اند و در پایان هزاره سوم از میلاد در پناز خوی درحوضه هالیس مستقر شده و آنجا را مقر امپراتوری‌خود کرده بوده‌اند.

کوفتین باستانشناس روسی که در قفقاز مشغول کاوش بوده در دره علیای ارس آثاری از صنعتی نوسنگی کشف کرد که تا اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد ادامه یافته بود و خصوصیت برجسته آن کوزه‌ها و ظروف سیاه لعاب‌دار یا طرحهای ترقاشی شده یا برجسته بوده است. بعدها در این ناحیه تکاملی روی نداده و مراکز تجملی یکنی ویران شده است. اما در آغاز عصر مفرغ یعنی هزار سال پس از آن میان رفتن این فرهنگ همین کوزه‌های ارس ناگهان در سوریه و فلسطین ظاهر میشوند و در آناتولی مرکزی نمونه‌های بسیار از آن یافت میشود. باتوجه به این کشفیات ما میتوانیم جریان یکی از مهاجرتهای عمومی و همگانی را که در تاریخ خاورمیانه نقشی مهم دارند تعقیب کنیم. تمام يك ملت که تعدادشان را امروز نمیتوانیم دقیقاً تعیین کنیم بسبب عوامل نامعلوم از سرزمین خود رانده شده و در جستجوی مناطق جدیدی که بتوانند در آنجا سکنی کنند براه افتادند. آنها بسبب موانع طبیعی مستقیماً نمیتوانستند به طرف مغرب پیش بروند و اقوام وحشی کوهستانی‌غرب قفقاز نیز از چنین پیشروی بسمت غرب جلوگیری می‌کرده‌اند. این اقوام وحشی که جنگجویانی خطرناک بوده‌اند حتی‌پس از پیدایش امپراتوری هیتی سر تمکین فرود نیاوردند و پادشاهان هیتی هرگز نتوانستند آنها را تحت اطاعت خود درآورند. لذا مهاجران راه جنوب را پیش گرفتند و همینکه بدشتهای صاف رسیدند راه خود را بطرف مغرب کج کردند و از شمال بین‌النهرین گذشتند. همینکه به‌دشت آمک رسیدند. در آنجا کشاورزان و روستائیان آرام و صلحجویی را یافتند که برای تصرف زمینهای ایشان همه را کشتند و از میان بردند. بعد از چند نسل آنها نیز به‌نوبه خود بوسیله اقوام شرقی سوریه از آنجا

يك دسته از روحانیون در يك صبح بهاری در موهط عبادتگاه از مقابل گروهی از سواریها عبور می‌نمایند. روحانیون در این مراسم خریان بوده و ظروف سفالی در دست دارند که در آنها غذا و نوشیدنی برای «انایان» که خدای عشق و جنگ است می‌برند. از نواج سبلیک این خدا با فرمانده شهر هر سال طبق چنین مراسمی تکرار می‌گردد. و بدینوسیله سال جدید شروع میشود. در این عکس يك روحانی، مراسم را راهنمایی می‌کند و بدنیال او فرمانده شهر که لباس بلند برتن دارد دیده میشود. در روی پله در جلوی در ورودی يك راهبه زن با لباس بلند ایستاده است که منظر خدای «انایان» است. فرمانده شهر نمایندگان پادشاه سواریها است. در کارگاههای معابد سومری زندگی عانی مردم جریان دارد. در سمت چپ عکس يك مجسمه ساز مشغول ساختن يك مجسمه مذهبی می‌باشد. در نزدیک او شخصی مشغول سوراخ کردن يك ظرف سنگی است. در جلوی عکس يك کارگر حرفه‌ای مشغول آوردن دسته نیزه است. در پست او سه کارگر فلزکار در روی زمین نشسته‌اند. نفر اول مشغول تمیز کردن نوك نیزه‌هاست. نفر دوم مشغول باز کردن يك قالب است که نیر برنزی در آن درست شده است. نفر سوم مشغول حکاکی بر روی يك ترقه‌ای است. گروه جلو عکس سمت راست مشغول فروش اشیاء ترقه‌ای و مس هستند. در سمت چپ فروشنده‌ای مشغول گذاشتن سنگ‌های تراشیده در سمت راست فروشنده دیگر شمش‌های ترقه را در کفه ترازو قرار میدهد. در پست این عده يك بازرگان پیر مشغول معامله با يك مدیر عبادتگاه است. در حالیکه يك نفر دیگر مشغول یادداشت برداشتن است. در سمت راست عکس در اطاق مجاور يك کوزه‌گر مشغول شکل دادن به گلابها است.



رانده شدند. بعضی‌ها از طریق سوریه و فلسطین فرار کردند، بعضی دیگر بسمت شرق و شمال رفتند و به آناتولی هجوم آوردند و با جنگ یا سازش توانستند خود را به‌حوزه هالیس برسانند و در آنجا مستقر شوند.

## فنیقی‌ها

مهاجرت دیگری که ما از جزئیات آن باخبر نیستیم به‌سواحل شام و فلسطین انجامید. این سواحل را جبال شمال لبنان و کوههای فلسطین از مناطق شرقی جدا میکند و در دامنه‌های غربی این کوهها که در آن زمان پوشیده از جنگل بوده نوار ساحلی پاریکی بوجود می‌آید که تمام خصوصیات يك منطقه بحری را دارد. در حالیکه در دامنه‌های شرقی این جبال از فلات حلب تا واحه دمشق در جنوب و مشرق کان، صحاری خشک شام، کاملاً آسیائی و مورد تهدید بادیه‌نشینان وحشی بوده و نوار ساحلی غربی خصوصیات مدیترانه‌ای داشته است. ساکنان این منطقه در دوران نوسنگی از اقوام مدیترانه‌ای بوده‌اند. کوزه‌ها و ظروف گلی آنان با آنچه در جزیره کرت ساخته میشده شباهت کامل داشته است اما بعداً يك قوم سامی یعنی فنیقی‌ها در این منطقه مستقر شد و در طول نوار ساحلی شهرهای متعدد ساخت. اسناد و مدارک فنیقی دال بر این است که این قوم از سواحل خلیج فارس بدانجا مهاجرت کرده بود ولی هیچ‌گونه دلیل مادی بر این امر در دست نیست. از زمانی‌که مطالعه وضع نخستین اقوام ساکن شام در دوران تاریخی برای ما امکان دارد این قوم را در سوریه ساکن می‌بینیم. فنیقیه مرکز وحدت سیاسی پیدا نکرد. هر شهر يك حکومت مستقل داشت که پادشاهی بر آن حکمفرمائی میکرد و يك شورای مرکب از کهنسالان او را در اداره امور یاری میکرد. فعالیت اساسی مردم این شهرها تجارت بود و ساکنان این نوار ساحلی از بازرگانی بین‌المللی زندگی خود را تأمین می‌کردند. از همان آغاز استقرار در این ناحیه فنیقی‌ها با مصر ارتباط نزدیک داشتند زیرا فقط آنها میتوانستند سدر و چوبهای سختی که برای ساختمان معابد و کاخهای مصری لازم بود فراهم سازند، چرا که چنین چوبهایی در دره نیل یافت نمیشد. خود مصریها برای مذهب خویش يك اصل و منشأ شامی قائل بودند و پلوتارک بعدها داستان ایزیس را که جسد او زیریس را از بیبلوس می‌آورد نقل میکند میدانیم که بیبلوس یکی از شهرهای فنیقی بوده که امروز شهر جبل در لبنان در محل سابق آن واقع شده است. در این نکته تردید نیست که فنیقی‌ها بعدها واسطه و رابطه‌ای بودند که بتوسعه و رشد تمدن مادی مدیترانه‌ای کمک شایان کردند. ولی در آغاز احتمال قوی می‌رود در تمدن معنوی و فکری مردم این منطقه سهمی بسزا داشته‌اند.

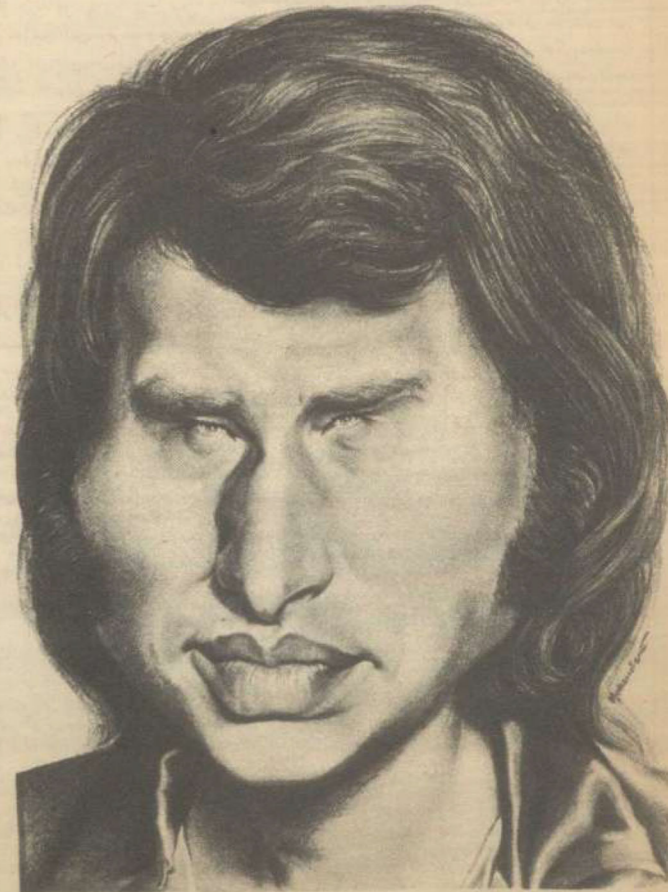
\*\*\*

جزیره کرت هم مانند جزیره قبرس در دوران حجر جدید بوسیله مهاجرانی که از سواحل جنوبی آسیای صغیر بدانجا رفته بودند مسکون شده بود، اما در حالیکه صنعت قبرس کاملاً تحت‌الشعاع صنعت آسیای صغیر باقی مانده بود کرت تمدنی اصیل و بسیار درخشان پیدا کرد که بعدها به یونان گسترش پیدا کرد. البته این ترقی و پیشرفت منحصر به اینکارات و ابداعات مملکت کوچکی که بقول مصریها در وسط دریا قرار داشت نمیتواند باشد و از همان اواخر دوران نوسنگی مهاجران مصری به‌احتمال قوی در نتیجه جنگهای داخلی مصر که منجر به تأسیس نخستین سلسله فراعنه‌شد از مصر رانده شده بودند در تکوین تمدن فرهنگ کرت نقشی اساسی داشته‌اند و افکار نو همراه خود بدانجا برده‌اند.

«ادامه دارد»

# جانی هالیدی

به روایت  
فرانسوا رشنباک



فرانسوا رشنباک یکی از سینماگران معتبر فرانسوی که تخصصش چهره‌پردازی انسان و جوامع است، و در حقیقت به کمک دوربین سحرآمیز خود، دست به روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌زند، به تازگی فیلمی ساخته است درباره «جانی هالیدی» به همین نام. جانی هالیدی، که حتماً نامش را شنیده‌اید، خواننده و نوازنده جوانی است که در فرانسه هیپ‌هوی عجیبی برانگیخت، و شپسرت و محبوبیتش در آنجا به‌طور نسبی، از الویس پریسلی در آمریکا، بیشتر شد. هالیدی در حقیقت پروتوتیپ نسل جوانی است که یک باره همه سنتهای موسیقی را در جامعه‌ای به هم ریخت و به تبع آن، تغییراتی بنیادی در رفتار و خلقیات و افکار و ظواهر جوانان به وجود آورد: موی بلند، شلوار تنگ بلوچین، بلوز رنگین و ساده، شوروشوق زائد از اندازه به موسیقی تند و پرتحرک، گسستن از قیود خانواده و جامعه و پیروی از آنچه در لحظه انسان را به زیستن و نشاط بر می‌انگیزد.

فرانسوا رشنباک که به‌عنوان یک تگرند اجتماعی، شاهد این تحول شگفتی-آور بود، تصمیم گرفت تابلویی سینمایی و مستند، از چهره این نماینده نسل نو و اعتقادات نو ترسیم کند. او قبلاً هم این کار را در مورد هنرمندان معروفی چون آرتور رویشتین و بریزیت باردو انجام داده بود. فیلم «جانی هالیدی» اینک در پاریس روی صحنه آمده و ستایشگران این پت بزرگ، جلوی سینماهای نمایش‌دهنده آن صفهای دراز تشکیل داده‌اند.

جانی هالیدی خود پس از دیدن این اثر، به شدت متقلب شد و اظهار داشت که «فقط حالاست که خودم را و حقیقت وجود خویش را که تاکنون گردابهای موفقیت و حوادث زندگی خصوصی آن را پنهان کرده بود، می‌شناسم و به‌جا می‌آورم».

رشنباک، تقریباً از اولین کنسرتهای جانی هالیدی، کار او را با دقتی بیش از یک شنونده تعقیب می‌کرد. او آمریکا والویس پریسلی و راک‌اند رول و موج تازه برخاسته را دیده بود و اینک می‌دید که در فرانسه نیز، پدیده‌ای آنچنانی، در وجود این جوان پرشور و جسور، در حال تکوین است. فردای اولین کنسرتی که هالیدی در موزیک هال «الحرما» برپا کرد و با جنجال و اعتراض حصار روبرو شد، از جانی هالیدی خواست که دو سه صحنه از برنامه‌اش را فیلمبرداری کند.

چهار سال گذشت. در ۱۹۶۴ جانی هالیدی در سالن وسیع و مشهور «باله ده اسپور» کنسرت می‌داد و راک اند رول نسل جوان فرانسه را تسخیر کرد. رشنباک، دوباره دوربینش را روی هالیدی متمرکز کرد. اما اینهم هنوز جزو مقدمات کارش بود. ژوئن ۱۹۷۱- جوان تازه‌کار «الحرما» ستاره‌ای بزرگ و رسوایی برانگیز شده بود. زندگی خصوصی به اندازه جیمزدین پسر آشوب و هیجان بود. در زندگی طغیان‌آمیز او، سمبل نسل جوان بی‌تعامل و محور دیده می‌شد. در خیابانها نزاع می‌کرد، اتومبیل‌هایش را خرد می‌کرد. مشاجراتش با زن خواننده‌اش سیلوی وارتان خارج از حد و حساب است. دشمنانش می‌گویند دیوانه است و دوستانش

او را دچار عصیان و خشم زندگی می‌دانند، و این داستانی است که همچنان ادامه دارد. اما، پنجاه میلیون طرفدار فرانسوی او، گناهانش را می‌بخشند. با اینحال، بدبین‌ها هرسال می‌گویند که این آخرین سال محبوبیت اوست.

این تصویر جوان و آشوبگری است که رشنباک در فیلم خود ترسیم کرده است. جانی می‌خواهد به آمریکا برود و پدر خوانده و مادر خوانده خود را بشناسد چطور می‌شود کسی تاکنون پدر خوانده و مادرخوانده خود را شناخته باشد؟ در کودکی پدر و مادرش او را رها کردند و یک رقص آمریکایی به نام لی هالیدی که شوهرخاله او بود، او را به فرزندی قبول کرد و بعد که به آمریکا برگشت هر عید نول، برایش هدیه‌ای می‌فرستاد که غالباً صحنه موسیقی بود زیرا می‌دانست که جانی موزیک دوست دارد. و این صحنه‌ها بود که الویس پریسلی را به او شناساند. پریسلی آن زمان در فرانسه ناشناس بود اما جانی مسحور ریتم‌های تازه او شد و موسیقی او را تقلید کرد. و از این تقنین ساده بود که «بت جانی هالیدی» ساخته شد. جانی به آمریکا می‌رود تا از پدرخوانده و مادر خوانده خود تشکر تا از پدرخوانده و مادرخوانده خود تشکر کند.

اکنون، اولین «سیرک جانی هالیدی» به راه افتاده است. این سیرک که از ۱۶ ژوئن مسافرت خود را به‌سرتاسر فرانسه آغاز کرده و تا ۱۵ سپتامبر آن را ادامه خواهد داد از پنجاه اتومبیل مخصوص تشکیل شده که هشتاد تن وسایل و ۱۴۹ هنرمند و کارمند از ۱۹ ملیت مختلف را حمل می‌کند اما فقط دارای دو ستاره است؛ یکی جانی هالیدی و دیگری شنولندگان او. شنولندگان که از ۱۴ سال پیش، مرتباً تجدید می‌شوند زیرا حد متوسط سن آنها بیست سال و اشتیاق جنون‌آمیزشان نسبت به جانی همواره به یکسان باقی مانده است. اما در مقابل، جانی تغییر کرده است، از وقتی که فیلم فرانسوا رشنباک را در نمایش خصوصی دیده است.

جانی، به گفته خود، در طول دوازده سال فعالیت، در برابر سی میلیون نفر آواز خوانده، و غالباً در حالی هذیانی. و از این جمعیت وسیع حتی یک چهره را هم در خاطر نگه نداشته است. اما اینک که فیلم رشنباک را دیده است، آنها را شناخته است، صورتشان را روی پرده سینما دیده است و این تماس با مردم و طرفدارانش، به‌اوضه‌ای روشنی بخشیده که تاکنون فاقد آن بوده. سابقاً برای او آینده وجود نداشت و در لحظه می‌زیست، امروز می‌فهمد که دوره بارور فعالیت او چه بوده است. ولی پس از این می‌ترسد، منتظر معجزه‌ای است که تا دیروز آن را تصادف طبیعی و حاکم سرنوشت خویش می‌پنداشت. و اگر این معجزه روی ندهد... از مسائل مالی بیعی ندارد. بسیار ترسو است اما جز قرض چیزی ندارد. می‌گوید: «سالی سه اتومبیل می‌خرم و سه اتومبیل می‌خرم...» آنچه آزارش می‌دهد تنهایی است. هر شب پنج‌بازار جوان از سر و کولش بالا می‌روند؛ با اینحال او تنهاست. در فیلم رشنباک شنیده می‌شود که می‌خواند: «خانه من، شب است».

تقارنتنا  
در تلوویزیون  
ورادیه





# برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۲۹ تیر ماه  
تا چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۵۱

## تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

## رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم



روی جلد: آلیس، خواننده رادیو و تلویزیون  
اسلاید رنگی از: بهمن جلالی

در این قسمت میخوانید:

- شنیدهایی از چهرهای آشنا
- آشنایی با مرکز رادیو تلویزیون
- سندج
- دریاچه‌ای بر باغ بسیار درخت
- این هفته در تهران
- جدول و شرح برنامه‌های رادیو تلویزیون

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً، تغییراتی در فهرست برنامه‌های رادیو و تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از فرستنده‌ها اعلام میشود.  
در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که در ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است پخش بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود.



شکاف محرك و قابل تنظیم یخچال ارج اجناسی است و با جابجاس کردن آن از فضای داخلی یخچال میتوان حداکثر استفاده را کرد.



بطری گیرهای یخچال ارج نیز محرك و قابل تنظیم است و متکالی جای بطری بطری بلند و کوتاه را حل میکند.



جای مخصوص نیم مرغ در یخچال ارج برای برشته شدن و برداشتن و قراردادن نیم مرغ را آسان میسازد.



## تا بحال کسی نمیتوانست از تمام ظرفیت یخچال خود استفاده کند

با ثابت بودن طبقات نیمی از ظرفیت یخچالهای معمولی بلااستفاده میماند

یخچالهای جدید



علاوه بر زیبایی چشمگیر به طبقات، بطری گیرها و جاتخم مرغی‌های متحرك و قابل تنظیم مجهز شده‌اند و میتوانید طبقات اضافی بگذارید یا تعدادی را بردارید و با آنها را سانتیمتر به سانتیمتر بالا و پایین ببرید و در محل دلخواه قرار دهید.

اینک همه کس میتواند از تمام ظرفیت یخچال خود استفاده کند.



# برنامه اول شبکه

۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها

سیروس افسی، بازیگر تلویزیون و ارائه‌دهنده تپ پهلوان نایب، همپان برنامه چهره‌ها است تا با همکاری گروه سوال کننده در این برنامه، قالب‌ساز واقعی را از میان سه مدعی شغل باز شناسد.

۲۵/۴۵ اخبار  
۲۱/۵۵ دنیای یکن  
۲۱/۴۵ وارثه  
۲۲ فیلم سینمایی

«ناکبان مجرد» عنوان فیلم سینمایی شب جمعه است که در این فیلم سال هالیوود پاريسا را - آگنس مورود شرکت دارند.

این فیلم دربرگیرنده ماجراهایی است که برای مردی که بتازگی زنش را طلاق داده اتفاق می‌افتد، این مرد که اولین تجربه را به تلخی احساس کرده است دست به دومین تجربه می‌زند یعنی درصدد یافتن يك زن ديگر بر میآید که.....

این فیلم را جاد تیلور کارگردانی کرده است.  
۲۳/۱۵ اخبار

● جمعه ۳۰ تیر

۱۵ مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۱۱/۱۵ کارگاه موسیقی

۱۱/۴۵ پرسیرک  
۱۴ سرزمین عجایب  
۱۴/۵۵ آفتاب مهتاب  
۱۴/۴۰ مجله نگاه

۱۹/۴۰ دانش برنامه دانش در دو قسمت بنظر میرسد.

**نخست پیرامون ماهواره‌ها صحبت می‌شود.** در عصر فضا ارتباطات وسیع بین ملل مختلف بیش از هر ساله دیگر اهمیت یافته است این گسترش ارتباط را بایستی بشر سرهون تکنولوژی جدید بدانند که ارمغان آن دستگاههای ارتباطی جدید است. دستگاههایی که خارج از جو زمین بخشهای مختلف قاره‌های گوناگون را به هم مربوط می‌سازد. پدنتیال آن صحبت از ماهواره‌های مخابراتی به میان میآید و نقش این ماهواره‌ها را در ارتباطات طی فیلمی در برنامه دانش خواهید دید.

**آموزش علمی و عملی برای رانندگان لکوموتیوها** بخش دوم برنامه دانش است. آموزش در عصر ما در زمینه‌های مختلف و بخصوص برای آن عده که وظایف مهمی را عهده‌دار هستند جنبه حیاتی بخود گرفته است. بارها دیده یا در نشریات خوانده‌اید که در اثر تصادفات عده زیادی جان خود را از دست داده‌اند. شاید علل بروز این چنین تصادفات به کمی آموزش و عدم تمرکز فکری و تمرین کافی بستگی داشته باشد. از این رو آموزش رانندگان لکوموتیو مورد توجه قرار گرفته و آنان را در آزمایشگاههای مجهز در شرایط طبیعی، در مرحله تمرین و تجربه آموزشی قرار داده‌اند تا آنان را با حوادث پیش‌بینی نشده و چگونگی کنترل وسیله نقلیه آشنا سازند.

۱۴/۵۵ موسیقی ایرانی هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر ۲۵ ساعت برنامه در سواحل دریای خزر اجرا کرده‌اند که توسط گروه

رپرتاژ تلویزیون ملی ایران ضبط شده، و قسمتی از آن - نغمه‌های آشنا - نامیده شده که يك برنامه از آن در برنامه موسیقی برنامه اول بخش داستان پیر چنگی

خواننده عماد رام و پروش. بیان و متن داستان از لعبت‌والا. تکنواز قانون: سیمین. سازنده آهنگ و سرپرست ارکستر: عماد رام. بیان‌اشعار: اسداله پیمان، مولودعاطفی.

۱۴/۴۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۴۰ جمع رفیقان  
۱۷ فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم)

۴۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ وارثه گلپاتنگ  
۲۳/۵۵ بالاتر از خطر این بار گروه پالاتر از خطر در صدد نجات یکی از دوستان گروه خودشان هستند. ماجرا از لحظه‌ای آغاز میشود که این گروه در صدد نجات جان دکتر کولدا برمی‌آیند که در کشور ویکتوریای شرقی واقع در افریقا است. در جریان همین مأموریت است که یکی از افراد مورد اصابت گلوله قرار میگیرد و.....

در این فیلم پیتر گریوز - لئونارد تیموی - لسلی وارن - سام الیوت شرکت دارند.

پروش خواننده وزارت فرهنگ و هنر



دو بازیگر فیلم افسونگر

● شنبه ۳۱ تیر

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ محله پیتون  
۱۴ دالتس  
۱۴/۴۰ اخبار

بخش دوم  
۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ افسونگر  
۲۰/۴۰ اخبار

۴۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ وارثه گلپاتنگ  
۲۳/۵۵ بالاتر از خطر این بار گروه پالاتر از خطر در صدد نجات یکی از دوستان گروه خودشان هستند. ماجرا از لحظه‌ای آغاز میشود که این گروه در صدد نجات جان دکتر کولدا برمی‌آیند که در کشور ویکتوریای شرقی واقع در افریقا است. در جریان همین مأموریت است که یکی از افراد مورد اصابت گلوله قرار میگیرد و.....

در این فیلم پیتر گریوز - لئونارد تیموی - لسلی وارن - سام الیوت شرکت دارند.



۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲ خراج از محدوده  
۲۲/۴۰ دریاچه‌ای بریاغ بسیار درخت  
«برنامه‌ای از ۲ امید» (تولید خوزستان)  
۲۳ اخبار

● یکشنبه ۱ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ کارگر  
۱۴/۴۵ دکتر بن کیسی  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ برنامه کودکان  
۱۹ چاندی علم  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ رنگارنگ

بخش پیرامون کتاب نازیم، نمایشگاه دوره عظمت رنسانس، آلب- انبارسید اسماعیل، نمایشنامه مستاجر، فالگیر تلفنی، تندروترین اتومبیل جهان، نمایشگاهی از هنر معاصر در آلمان از قسمت‌های جالب برنامه رنگارنگ است که پیرامون آن با ارائه فیلم به‌گفتگو می‌پردازد.

۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ مسابقه هما  
۲۱/۴۰ پزشک محله  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق  
۲۳/۱۰ اخبار

۲۱/۴۰ نویسنده کارآگاه

جیسون کینگ در صدد برآمد که یکی از نوشته‌هایش را بصورت فیلم تلویزیونی درآورد و برای این کار به سراغ یکی از مسئولان شبکه تلویزیونی می‌رود و داستانش را برایش چنین توضیح میدهد: مارک کین برای یافتن جایی که از نظر مقاماتی با ارزش محسوب میشود در صدد بر میآید از وجود دختری استفاده کند که بی‌شبهت به دختری که گم شده نیست و.....

۲۲/۴۵ ایران زمین  
۲۳ اخبار

● دوشنبه ۲ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ شما و تلویزیون  
۱۴/۴۵ مسابقه جایزه بزرگ  
۱۴ جولیا  
۱۴/۴۰ اخبار

بخش دوم

۱۸ برنامه کودکان  
۱۹ اتالی ۲۲۴  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ بحث در متن و پیرامون زبان فارسی  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ اختاپوس

درب‌رقراری بوروکراسی. نشست - ۱۶۲ - به پیشنهاد مستر کاف، استاد، منیره را بتوان منشی مخصوص در راهرو می‌نشاند تا موانعی در راه ملاقات با رئیس انجمن بوجود آورد تا به این ترتیب هیات مدیره پی‌باهمیت ریاست انجمن بپرسند، پس‌دین طریق بوروکراسی به‌شدت‌ترین شکل ممکنه در انجمن اختاپوس برقرار میشود.



حسن خیابان‌باشی (خارج از محدوده)



فخری نیکزاد مجری برنامه هفت شهر عشق

● چهارشنبه ۴ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۴۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۴۵ ویلت  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ آموزش زبان روستائی

۱۸/۴۰ برنامه کودکان  
۱۹ آیوانوو  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ قرن بیستم  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ تاتر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

بازیگران (پزشک محله)



# برنامه دوم

## ● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۹/۴۴ اخبار  
۱۹/۴۵ دختران کوچک  
فیلم «دختران کوچک» نوشته (لوئیزا - ام - آلت) از این هفته بجای «نیکلاس نیکلایی» پخش خواهد شد. این فیلم دربر گیرنده ماجراهایی است که در زندگی یک خانواده متوسط الحال پیش میاید.  
در این فیلم، جان ولش، آنچادان - استیفن بیدمید و جورا یاتم شرکت دارند. این فیلم را پدی راسل کارگردانی می کند.

۴۰/۵۵ روزها و روزنامه‌ها  
۴۰/۴۵ موسیقی ایرانی  
۴۱ شما و تلویزیون  
۴۱/۳۵ اخبار  
۲۲ دیوید کاپرفیلد  
۲۲/۲۵ درآمدی بر حکمت معنوی

## ● جمعه ۳۰ تیر

۱۹/۴۴ تام جوز  
۴۰/۱۵ فیلم مستند  
۴۰/۳۵ فرستاده  
۴۱ رویدادهای هفته  
۴۱/۳۵ اخبار  
۲۲ شبهای تهران

## ● شنبه ۳۱ تیر

۱۹/۴۴ اخبار  
۱۹/۴۵ موسیقی ایرانی  
۱۹/۵۵ کمدی کلاسیک  
پان معتقد است که محبت به همنوع بدتر از محبت به حیوانات است و برای پسر حله عمل آوردن چنین عقیده‌ای به فروشنده سیاری که به منزلش مراجعه کرده محبت می کند که ددرس از این جا شروع میشود و....

## ۴۰/۱۵ ماجرای راه آهن

دو هفته پیش دیدیم که بچه‌ها با کوششی که بخرج دادند مانع از تصادم قطار شدند. برای قدردانی از کار بچه‌ها طی مراسمی از آنها تجلیل میشود. در برخوردی که برای دختر بزرگ این خانواده با یک مرد پیش میاید تاحدودی از گرفتاریهای زندگی این خانواده مطرح میشود و....  
در این فیلم آن کسل - جنی اکوتر شرکت دارند. این فیلم را جولیا اسمیت کارگردانی میکند.

## ۴۱ مسابقه جایزه بزرگ

دانش آموزان دبیرستان‌های «احمدیه» و «اسدآبادی» در مسابقه جایزه بزرگ شرکت می‌جویند و برای رسیدن به مرحله نهایی مسابقه تلاش می‌کنند.  
۴۱/۳۵ اخبار  
۲۲ دیوید کاپرفیلد  
۲۲/۲۵ فیلم سینمایی

## ● یکشنبه ۱ مرداد

۱۹/۴۴ اخبار  
۱۹/۴۵ وارثه  
۴۰/۵۵ هنرهای تجسمی  
۴۰/۳۵ موسیقی ایرانی  
خوانندگان: گلچین، ابراهیمی، افسانه.

داستان و اشعار از لعیت والا.  
تکنواز قانون: سیمین.  
تکنواز فلوت: عماد رام.  
سازنده آهنگها: سیمین.  
این برنامه در رامسر توسط هنرمندان فرهنگ و هنر با همکاری گروه ریپرتاژ تلویزیون ملی ایران تهیه و اجرا شده.

۴۱ قرن بیست و یکم  
۴۱/۳۵ اخبار  
۲۲ دیوید کاپرفیلد  
۲۲/۲۵ آثار

## ● دوشنبه ۲ مرداد

۱۹/۴۴ اخبار  
۱۹/۴۵ کانون خانواده  
۴۰/۵۵ تقالی

خوان هفتم از ۷ خوان رستم در خوان هفتم رستم پهلوان ایران دیو سفید را از پای درمیآورد و جگر او را باخود می‌برد تا قطره‌هایی از خون آنرا به چشم شاه کاووس و بزرگان ایران چکاند و آنان را از نابینائی نجات دهد.

۴۰/۲۵ فیلم  
۴۱/۳۵ اخبار



## ● موسیقی کلاسیک

برنامه دوم  
ساعت ۲۰/۳۰  
در این برنامه ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران به رهبری فرهاد مشکوة کنسرتو گروسو اپوس ۶ شماره ۱۶ اثر هندل و دیورتمنتورکا ۱۱۲۷ اثر موتسارت را اجرا می کند.

۱۹/۴۵ دکتر بن کیسی  
لوك هنگام كاوش در غاری با حمله خفاشها مواجه میشود و بخاطر جراحاتی که برداشته به بیمارستان مراجعه می‌کند ولی حقیقت و چگونگی ماجرا را از پزشك معالجش کتمان میکند. بن کیسی برای کشف ماجرا به حیلہ متوسل میشود و....

۴۰/۳۵ موسیقی کلاسیک  
۴۱ آغاز  
۴۱/۳۵ اخبار  
۲۲ دیوید کاپرفیلد  
۲۲/۲۵ فیلم سینمایی

روانشناسی کودک و اسباب بازیهای کودکان در بخش برگزیده‌ها صحبت می‌شود. ویک خبرهتری به اطلاع میرسد.  
۴۰/۳۳ تاسایر

تام و دو تن از دوستانش بطلی که در فیلم‌های قبلی دیدیم از خانه فرار می‌کنند و برای تحقق پخشیدن به رؤیاهایشان که یکی از آنها دزد دریائی شدن است به نقطه‌ای دور در کنار دریا میروند. نبودن تام و دوستانش در نتیجه نبودن سر و صدا و شیطنت آنها باعث میشود که اطرفیانشان از ناپدید شدن آنها مطلع شوند و تنها حدسی که در این میانه میروود غرق شدن سه بچه است که.....

۲۲ دیوید کاپرفیلد  
۲۲/۲۵ وارثه کوکو

## ● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۹/۴۴ اخبار  
۱۹/۴۵ در سرزمین‌های دیگر

این برنامه سومین و آخرین قسمت از فیلم «خاطرات حواء» است. در این فیلم قسمتی از تحولات زندگی زنان در زمان جنگ و بعد از جنگ اول جهانی بنظر میرسد.

۴۰/۵۵ گذرگاه

برنامه با مقدمه‌ای درباره کامپیوتر و استفاده از آن در طراحی و امور ساختمانها آغاز میشود. آنگاه در بخش هنر ایران، دیداری از کارگاههای مینیاتور و قلمزنی موزه هنرهای ملی صورت می‌گیرد. در بخش دیدار سفری به ایتالیا میشود. آنگاه در مورد یکی از وسایل جدید آتش‌نشانی و طرز اطفاء حریق در نیم قرن پیش فیلمی از نظرهای گذرد. سپس در مورد

## ● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۹/۴۴ اخبار

# شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا

ترجمه: بیژن سمندر



دایان کارول

## عروسکی به نام جولیا

محبوبیت دایان کارول - ستاره سریال جولیا - نزد تماشاگران تلویزیون به خصوص کودکان که مجال بیشتری برای تماشای تلویزیون دارند، بعدی است که کارخانه‌های عروسک‌سازی در آمریکا بر آن داشته‌اند. عروسک‌ها بسیار مورد پسند دخترکان کوچک قرار گرفته است.

عروسک «جولیا» برخلاف عروسک‌های متداول که سرخ و سفید و زیبا و احیاناً با موهای بلوند ساخته می‌شوند، در دست مثل الگوی اصلشان جولیا، سیاه و با لبک تیره شده و جانب اینجاست که همراه عروسک در یک قوطی قلمبه چند تکه لباس از مدل پیراهن‌های جولیا - البته به اندازه عروسک، به خریدار داده می‌شود تا کودکان به دلخواه بتوانند ضمن بازی گاهگاهی نیز پیراهن جولیا را عوض کنند.



تام جویز، همسر و پسرش

## جیسون کینگ و یارانش

«نویسنده کارآگاه» که در اصل Janson King نام دارد یک سریال انگلیسی است و نقش‌پرداز جیسون - پیتروینگارد - نیز در این سریال یک تیب کاملاً انگلیسی را ارائه می‌دهد که فرم بازی، حرکات و مخصوصاً شیک‌پوشی او مشخص و مشهور است. با نمایش این مجموعه در تلویزیون های اروپا، تیب جیسون، چهره و بخصوص طرح لباس‌های او طرفداران بی‌شماری بین نسل جوان پیدا کرده، به طوری که بسیاری

از طراحان و کارخانه‌های تهیه لباس مردانه طرح‌هایی از لباس «نویسنده کارآگاه» با نام جیسون کینگ به بازار عرضه کرده‌اند. پیتروینگارد قبل از بازی در نویسنده کارآگاه در سریال تلویزیونی «سازمان اس» نیز بازی داشت ولی شهرت واقعی او با نمایش سریال «نویسنده کارآگاه» شروع شد. تهیه این مجموعه به عهده موتی برین است و کارگردانی آن را سریال فرانکل انجام می‌دهد. موسیقی متن از لاری جانسون است. گروه بازیگران عبارتند از: پیتروینگارد - اینگریدیت - آلفرد مارکز - پاتریک مورالمانسیتی و آن‌شارپ.

## پسر کاو ندارد نشان از پدر...

پیشک شما هنوز عکسی از همسر تام‌جوز و پسر بزرگش مارک ندیده‌اید و حتی شاید ندانید که او ازدواج کرده است. به‌رحال این تازه‌ترین تصویر تام‌جوز است که در فرودگاه به اتفاق همسر و فرزندش برداشته و تقدیم مجلات تلویزیونی کرده است. لیتدا، همسر تام‌جوز پیش از آنکه شوهرش به شهرت و محبوبیت امروزی برسد با او آشنا شده و پیمان زناشویی بسته است. لیتدا می‌گوید:

من از آن زمان که تامی برای چند پتی تا پاسی از شب در کلوب‌های گمنام لندن به خاطر تأمین معاش میرقصید و می‌خواند با او بودم و می‌دانستم باشور و جده‌های

که در صدا و کوشی که در کار دارد بالاخره یک روز نامش بر زبان‌ها جاری خواهد شد و روزهای سخت گذشته را فراموش خواهد کرد. اکنون که یازده سال از آن روزگار میگذرد تام‌جوز گمنام دیروز به شهرتی جهانی کسب کرده است. با این همه و با وجود ثروت و دستداران فراوان، کانون خانواده‌اش را فراموش نکرده است. بد نیست بدانید مارک، پسر تام‌جوز که اکنون چهارده سال دارد خودش یکی از دستداران صدای پدر و یکی از کلکسیونرهای صفحات اوست و می‌گوید:

با فراگیری زیر و بم‌های آواز، روزی نام مارک‌جوز را به جای تام‌جوز در جهان هنر پراوا سازم.



میافارو، شوهرش ودوقلوهایش



زاناگابور

## دوقلوهای آلیسون

میافارو، بازیگر مجموعه تلویزیونی محله پتون - در نقش آلیسون - و همسر سابق فرانک سینترا، مدتی بود که به خاطر ازدواج مجدد و مادر شدن و نیز رسیدن به امور دوقلوهایی که نصیب شده، فعالیت‌های تلویزیونی و سینمایی خود را کنار گذاشته بود و یک دور فترت هنری را می‌گذراند، ولی اکنون به‌دست‌وپا افتاده تا برای حفظ موقعیت و شهرت خود دوباره وارد صحنه شود و دنباله کار هنری را بگیرد. کار جدید تلویزیونی میافارو یک فیلم

هفتگی است به نام «اول را نمی‌بینی» و کار سینمایی نیز فیلمی است از کمپانی یونیورسال به نام «چشم همگانی». البته در مواقع تفریح و استراحت بین صحنه‌های فیلمبرداری شوهر میافارو - آندره - که خود اهل هنر است دوقلوهای کوچکش را به دیدار مادر می‌آورد تا از نوازش مادری برنسیب نمایند.

شوهر میافارو، آهنگساز و رهبر ارکستر است و در موسیقی کلاسیک تخصص دارد. عکس، تازه‌ترین تصویری است از میافارو، آندره و دوقلوهای کوچکشان.



دیوید جانسن

دیوید جانسن در ایالت فراسکا متولد شده، مادرش ملکه زیبایی آن ایالت بوده و بیشتر همین مسأله سبب شهرت و کشاندن او به سینما و تأثیر شد. دیوید کودک بود که مادرش ملکه زیبایی آن ایالت بوده و بیشتر شروع کرد و او را با گروه‌های هنری همراه میبرد و بدین ترتیب دیوید کوچک از کودکی در یک محیط هنری پرورش یافت. هشت‌ساله بود که اولین نقش سینمایی خود را در صحنه کوتاهی از یک فیلم بازی کرد.

دیوید جانسن غیر از هنرپیشگی، ورزشکار سرشناس نیز هست. وقتی جوان تر بود از قهرمانان برجسته بسکتبال لوس آنجلس به‌شمار میرفت ولی از زمانی که به پلورجیدی وارد عالم بازیگری شد ورزش را کنار گذاشت.



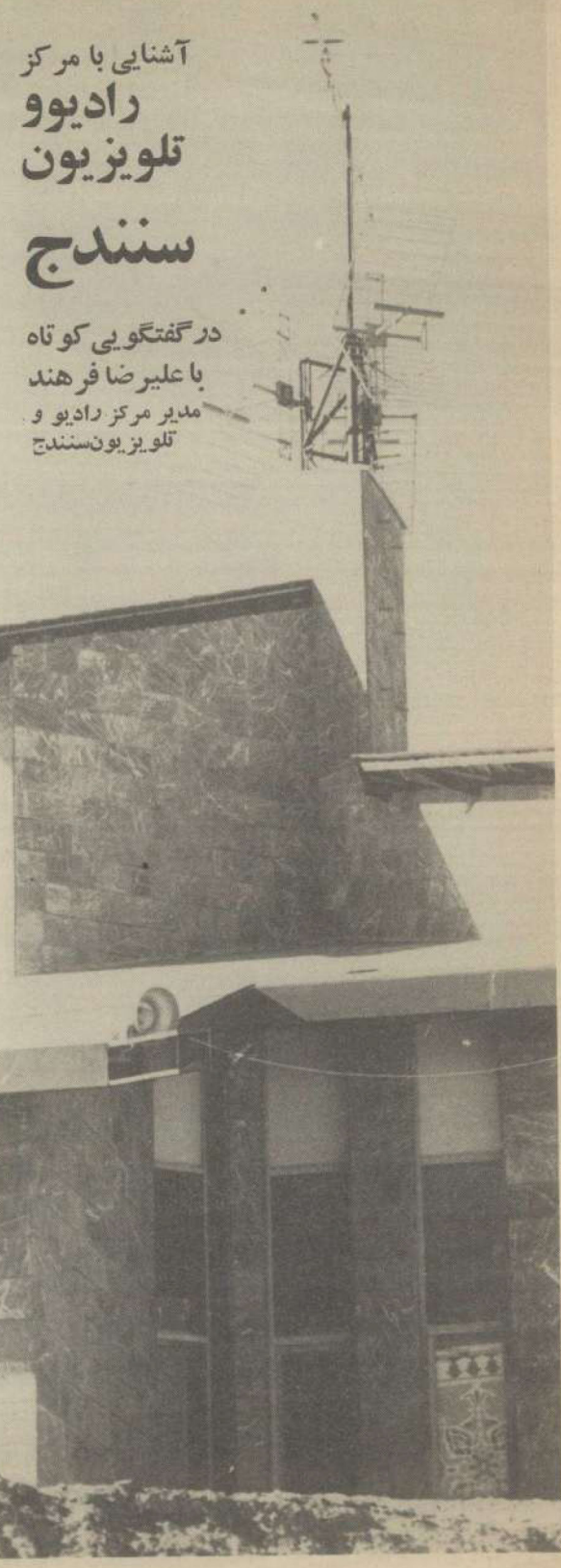
زنی از سرزمین‌های سبز

زاناگابور، زیبای جاودان تلویزیون که او را در مجموعه بی در بی «سرزمین» - های سبز» دیده‌ایم، از بازیگرانی است که بین دوستان و آشنایان به خوش‌قلبی و رافت مشهور است و اخیراً دست به اقدام جالبی زده که مهربانی و رافتش را بیش از پیش تأیید می‌کند:

در یک شو کمدی موزیکال تلویزیونی به نام Laugh-In - که هم‌اکنون چهارشنبه‌ها از تلویزیون آمریکا در تهران نیز پخش میشود - چند جوان بازیگری دارند که همگانه در آن شرکت می‌کنند. تهیه کننده این شو برای برنامه خود، دو شیر خردسال بسیار کوچک از آفریقا خریده و با خود به کالیفرنیا آورده است تا مجموعه حیواناتی برای برنامه تکمیل بگردند، زاناگابور که از مدافعان سرسخت حیوانات است به‌محض دیدن این شیرهای خردسال در تلویزیون، دلش به‌رحم آمد و به این استدلال که این دو حیوان خردسال باید در دامان جنگل و طبیعت باشند و به‌رشد و نمای طبیعی بپردازند، بلافاصله با تهیه‌کننده شو، تماس گرفت و ضمن گفتگوی مفصل، آن دو شیر را به مبلغ گزافی خرید و آزاد کرد و ترتیبی داد که روانه زادگاهشان شوند و در دامان طبیعت سرسبز زندگی عادی خود را دنبال کنند.

بد نیست بدانید با آنکه سن زاناگابور از مرز پنجاه گذشته هنوز جلوه و جمال جوانی خود را حفظ کرده و در صف زیبارویان تلویزیون قرار دارد.



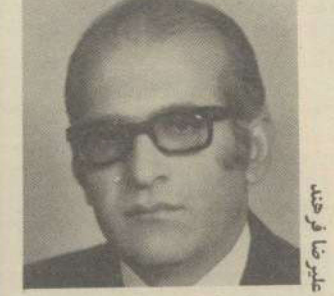


# آشنایی با مرکز رادیو و تلویزیون سنندج

## در گفتگویی کوتاه با علیرضا فرزند مدیر مرکز رادیو و تلویزیون سنندج

سنندج در ۱۲۳ کیلومتری شمال غرب کرمانشاه قرار دارد، در گذشته بی‌ته چندان دور، مرکز داد و ستد غرب بوده و جمعیتی زیاد داشته است. بعد از حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ برای مدتی دچار رکود بود اما بعد، مثل همه شهرهای ایران با همت مردم و کوشش دولت رو به عمران و آبادی نهاد و اینک با جمعیتی حدود ۷۵ هزار نفر برخوردار از مواهب طبیعی است و با کوششی که مردم آن در حفظ رسوم و اصالت‌های کهن خویش دارند سیمایی جالب و زیبا یافته است. این منطقه آثاری است که اهمیت تاریخی، تمدن و موجودیت اصیل این شهر را به دوران اشکانی و ساسانی می‌کشاند و سنگ‌نبشته‌ها و آثاری که در میروان و امانات وجود دارد مؤید این سخن است.

ساختمان رادیو تلویزیون ملی ایران - مرکز سنندج - در یکی از تپه‌های مشرف به شهر در نهایت دقت و زیبایی طراحی و بنا شده و با اینکه هنوز ساختمان کاملاً پایان ترسیده، پخش برنامه‌های مرکز از چند ماه پیش آغاز شده و بی‌وقفه ادامه دارد.



علیرضا فرزند

برای آشنایی با کارکنان مرکز سنندج و فعالیت‌های شبانه‌روزی آنان با آقای علیرضا فرزند، مدیر رادیو و تلویزیون کردستان - مرکز سنندج - به گفتگویی نشستیم فرهنگ فارغ - التحصیل رشته فیزیک، روانشناسی و علوم تربیتی از دانشگاه تهران است و با سابقه ممتد در کار تدریس و سرپرستی اطلاعات و اخبار تلویزیون فارس - مرکز شیراز - از خرداد ماه امسال در سنندج بکار مشغول شده است.

از فرزند پیرامون آغاز کار و برنامه‌های تلویزیون در این منطقه سؤال می‌کنم پاسخ میدهد:

تلویزیون مرکز سنندج همزمان با برگزاری جشنهای بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران گشایش یافت و اکنون روزی ۴/۳۰ ساعت برنامه پخش می‌کند که نیمساعت به پخش خبرهای ایران و جهان و استان اختصاص دارد. بیشتر برنامه‌ها از مرکز ارسال می‌شود، چند برنامه نیز در محل تولید می‌گردد که برنامه کودک، چهره ایران، موسیقی محلی و فیلم‌های مستند از آنجمله‌اند. برنامه کودک که عمونقلی نام دارد شامل قصه، مسابقه، نمایشنامه‌های کوتاه، نقاشیهای بچه‌ها



آقای یعقوبیان مسئول تولید و پخش، خانم ربانی منشی صحنه و آقای مداح مصدق صدا



آقای میرزائی - از کارکنان فنی مرکز سنندج



و کاردستی است که خانم انگشتریان مجری آنست و دو تن از دبیران سابق وزارت آموزش و پرورش در تهیه مطالب آن این مرکز را یاری میدهند. این برنامه هفتگی یکروز پخش می‌شود و احتمالاً ماهی یک برنامه آن برای شبکه سراسری ارسال خواهد شد. **چهره ایران** - شامل معرفی آداب و سنن محلی، معرفی شهرهای استان کردستان و شناساندن پیوندهای ملی این سرزمین است. این برنامه را گروه اطلاعات و اخبار تهیه می‌کند که البته پیش‌از همه فرخ مجیدی فیلمبردار این مرکز در تهیه آن می‌کوشد.

**موسیقی محلی** - مردم این منطقه سرشار از استعدادهای هنری هستند و شاید کمتر کسی را در استان کردستان بتوان یافت که از صدای خوش بی‌بهره باشد و شاید اگر در حضور جمع نخواند، بی‌یقین برای خود زمزمه می‌کند. از این استعداد و خلاقیت که هنرمندان بی‌ظنیر را پرورش داده، در برنامه موسیقی محلی استفاده می‌شود. در گذشته هر ماه یک برنامه داشتیم ولی چون علاقه‌مند، چه برای شرکت در برنامه و چه برای تماشای آن بسیار است، سعی می‌کنیم که با امکانات و بودجه کافی که در اختیار داریم هفته‌یی نیم ساعت برنامه تهیه کنیم و نمونه‌هایی از آن را برای پخش از



شبکه سراسری به تهران بفرستیم. **فیلم‌های مستند** - مطالعات و بررسی‌هایی نیز در زمینه فرهنگ و هنر و آداب و رسوم مردم این منطقه بعمل آمده که مشغول تکمیل آنها هستیم تا بعد فیلم‌های مستندی بر- اساس این تحقیقات و مطالعات ساخته شود.

**امیدواریم در آینده‌ای بسیار نزدیک بهمت و کوشش فیلمبرداران مرکز سنندج مردم سراسر ایران از طریق تلویزیون با آداب و سنن و هنرهای فولکلوریک استان کردستان آشنا شوند.**

از آقای فرزند پیرامون کار کارکنان رادیو و تلویزیون می‌پرسم و کسانی که کوششی چشمگیر دارند، پاسخ میدهد:

در تلویزیون ۲۴ نفر کار می‌کنند که ۱۲ نفر آن غیر محلی و بقیه محلی هستند، مسئول پخش و تولید آقای ابراهیم یعقوبیان مسئول فنی آقای نصرت‌الله کریمی مسئول حسابداری آقای جاویدان - گویندگی برنامه‌های پخش با خانم گلریز نیک‌روشن است که کار منشی صحنه را هم انجام میدهد. آقایان علوی و محمدی گویندگی اخبار را بعهده دارند، باید اضافه کنم که در این مرکز کارها بصورت جمعی انجام میگردد و همه همکاران با علاقه‌ای که بکار خود دارند هرچا که لازم باشد گوشه کاری را میگیرند و سعی میکنیم همه امور به بهترین وجه ممکن انجام پذیرد.

از آغاز فعالیت‌های رادیو سنندج نیز شش سال گذشته: محل ضبط و پخش برنامه‌های آن در اداره اطلاعات و در میان شهر سنندج قرار دارد که بزودی به فرستنده تلویزیون منتقل می‌شود و از استودیوهای مخصوصی که در دست ساختمان است برای پخش برنامه‌ی رادیو بهره‌برداری می‌کنیم.

در رادیو ۲۸ نفر کار می‌کنند که واقعاً از هیچ کوششی برای پیشرفت کار و پیشبرد هدفهای سازمان دریغ نمی‌ورزند. رادیو روزانه ۱۸ ساعت برنامه دارد که ۶ ساعت آن به پخش برنامه‌های کردی یا دو گویش «کردی سنجی» و «کردی اورامی» اختصاص دارد.

برنامه‌های مسیحاگی، کودک، ترانه‌ها، جوانان، نیازمندیها، از جمله برنامه‌های تولیدی سنندج است، و چند ساعت هم از برنامه‌های صدای ایران با تقویت صدای رادیو ایران استفاده می‌شود. مسئول پخش و تولید برنامه‌های رادیو آقای مندلیبی است. خانم علومی و آقای علومی گویندگی برنامه‌های فارسی و آقایان نقشبندی، عارفی، ظاهریانی فرقدانیان گویندگی برنامه‌های کردی را بعهده دارند. باید یادآوری کنم که بسیاری از تهیه‌کنندگان از روی میل و محبت بدون چشم‌داشت و توقعات مادی با ما همکاری می‌کنند.

# این هفته در تهران

- **نمایشگاه نقاشی «کامی فاضل»** کاری شماره ۲ از پنجشنبه ۲۹ تیر همه روز بجز روزهای تعطیل ساعت ۱۷ تا ۲۰
- **نمایشگاه یکشنبه صبح ساعت ۱۰ تا ۱۳** زعامیکه گندی رونق داشت برگزیده آثار گندی دوران سینمایی صامت بازیهای از: چارلی چاپلین، باستر کیتن، لورل و هاردی، هاری لنگدون، بن تودین، فنی آریوکل، والاس سیرری، میبل نورمانده، کلوریا سوسون، چارلی چیس، اندی کلاید، چستر کونکلین، و...
- **پنجشنبه ۲۹ تیر ساعت ۲۰/۳۰** موسیقی
- **موسیقی سنن ایران** توسط گروه هفت شهر عشق تلویزیون ملی ایران: بهمن رحیمی، شرب رضا شقایبان، سننور محمدرضا شجریان: آواز سالن کاری شماره ۱ شنبه ۳۱ تیر ساعت ۲۰/۳۰
- **گروه کر دانشگاه امرت** اهر، تصنیف‌های عاشقانه، موسیقی مقدس، آهنگهای مذهبی سیاه‌پوستان و آهنگهای عامیانه پستی نقاط دنیا سه‌شنبه ۳ مرداد ساعت ۲۰/۳۰ سالن تاپستانی انجن.



گروه کر دانشگاه امرت این گروه در گذشته نیز در سالن تاپستانی انجن ایران و آمریکا برنامه اجرا کرده است

- **روابط فرهنگی ایران و شوروی** خیابان وسال شیرازی، شماره ۱۸۹
- **فیلم «هالو» (بزبان فارسی)** شنبه ۳۱ تیر ساعت ۱۹/۳۰
- **کالری سولیوان** خیابان شاهرخ، خیابان فخرآزای
- **نقاشی‌های دوره عظمت و تناس** (قسمت اول) از نیمه قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم از پنجشنبه ۲۹ تیر تا دوشنبه ۲ مرداد (قسمت دوم) از سوم مرداد هم‌روز بجز روزهای تعطیل ساعت ۱۶/۳۰ تا ۲۰/۳۰
- **کالری سیغون** خیابان چهارم وزراء جنب انجن ایران و آمریکا
- **نمایشگاه نقاشی‌های «جری پولاک»** پنجشنبه ۲۹ و شنبه ۳۱ تیر ساعت ۱۷ تا ۲۱

# مرکز اصناف

۴۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲ خارج از محدوده  
۲۲/۴۰ درجه‌ای پرباغ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی‌اخوان ثالث»  
(تولید خوزستان)  
۲۲ سکرتر (تولید محلی)

## یکشنبه ۱ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ کارگر  
۱۳/۳۵ دکتر بن کیسی  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۷ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۴۰ رنگارنگ  
۱۹/۵۵ اخبار  
۲۰/۳۰ مسابقه هما  
۲۱/۴۰ پزشک محله  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

## پنجشنبه ۲۹ تیر

بخش اول  
۱۰ مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ بهداشت  
۱۳/۳۴ فیلم ویژه  
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۶/۴۵ اخبار استان  
۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹ معرفی برنامه‌های تلویزیون  
۱۹/۴۰ دانش  
۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ دنیای يك زن  
۲۱/۳۵ وارینه  
۲۲ فیلم سینمایی  
۲۳ اخبار

## دوشنبه ۲ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ ویلت  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸ برنامه کودکان (تولید محلی)  
۱۹ آوانبوه  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ قرن بیستم  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ تآثر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

## جمعه ۳۰ تیر

۹/۴۰ کودکان (تولید محلی)  
۱۰ مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۱۱/۱۵ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۵ پسر سیرک  
۱۲ سرزمین عجایب  
۱۲/۵۰ آفتاب مهتاب  
۱۳/۴۰ مجله نگاه  
۱۴/۱۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)  
۱۴/۳۰ رویدادهای استان  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۲۰ جمع رفیقان  
۱۷ فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ وارینه گلپایگان  
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

## شنبه ۳۱ تیر

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ تابستان گرم و طولانی  
۱۴ دانش  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۶/۴۵ اخبار استان  
۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ افسونگر

۴۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ اخبار  
۲۱/۴۰ نویسنده کارآگاه  
۲۲/۴۵ ایران زمین  
۲۳/۵۵ اخبار

## سهشنبه ۳ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ رانده شده  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۸ آموزش کودکان روستایی  
۱۸/۵۰ آموزش بزرگسالان روستایی  
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲/۵۵ سرکار استوار  
۲۳ اخبار

## چهارشنبه ۴ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ ویلت  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۴۵ اخبار استان  
۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸ برنامه کودکان (تولید محلی)  
۱۹ آوانبوه  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ قرن بیستم  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ تآثر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

# مرکز آبادان

۱۴/۴۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۴۰ جمع رفیقان  
۱۷ فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ وارینه گلپایگان  
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

## شنبه ۳۱ تیر

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ تابستان گرم و طولانی  
۱۴ دانش  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۶/۵۵ تلاوت قرآن و اعلام برنامه  
۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲ خارج از محدوده  
۲۲/۴۰ درجه‌ای پرباغ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «مهدی‌اخوان ثالث»  
(تولید محلی)  
۲۳ اخبار  
۲۴/۱۵ فیلم



برنامه موج شانی (تولید محلی آبادان)

۱۹/۵۵ ورزش نوجوانان  
۱۹/۴۰ دانش  
۱۹/۵۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس (تولید محلی)  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ دنیای يك زن  
۲۱/۴۰ وارینه  
۲۲ فیلم سینمایی  
۲۳/۱۰ اخبار  
۲۳/۲۵ شبهای تهران

## جمعه ۳۰ تیر

۹/۱۵ تلاوت قرآن  
۹/۴۰ سخنرانی مذهبی و اعلام برنامه  
۱۰ مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۱۱/۱۵ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۵ پسر سیرک  
۱۲ سرزمین عجایب  
۱۲/۵۰ آفتاب مهتاب  
۱۳/۲۵ دیدار خودمآبی (تولید محلی)  
۱۴/۱۰ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)

## دوشنبه ۲ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ شما و تلویزیون  
۱۳/۳۵ مسابقه جایزه بزرگ  
۱۴ جولیا  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن و اعلام برنامه  
۱۸ رخ به رخ (تولید محلی)  
۱۸/۴۰ همسایگان (تولید محلی)  
۱۸/۵۵ اخبار خوزستان  
۱۹ اتاق ۲۲۲  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ بحث در متن و پیرامون زبان فارسی  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ اخبار بزرگ  
۲۱/۴۰ نویسنده کارآگاه  
۲۲/۴۵ ایران زمین  
۲۳/۵۵ اخبار  
۲۴/۱۵ فیلم سینمایی

## سهشنبه ۳ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ رانده شده  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن و اعلام برنامه  
۱۸ آموزش کودکان روستایی  
۱۸/۵۰ آموزش بزرگسالان روستایی  
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲/۱۰ سرکار استوار  
۲۳/۵۵ اخبار  
۲۴/۱۵ فیلم

## چهارشنبه ۴ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ ویلت  
۱۴/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۵۵ تلاوت قرآن و اعلام برنامه  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۰ همسایگان (تولید محلی)  
۱۸/۵۵ اخبار خوزستان  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ رنگارنگ  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵۵ مسابقه هما  
۲۱/۴۰ پزشک محله  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار  
۲۴/۱۵ فیلم

# مرکز بندرعباس

۴۰ افسونگر  
۴۰/۴۰ اخبار  
۲۱ محله پیتون  
۲۲ آ و ح و آ  
۲۲/۴۰ موسیقی فرهنگ و هنر

## یکشنبه ۱ مرداد

۱۷/۴۰ زیرگنبد کبود  
۱۸ کودکان (محلی)  
۱۸/۴۰ مبارز و پیروز  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۴۰ کیسی‌جوئز  
۲۰ رنگارنگ  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ترانه‌ها  
۲۱/۴۰ پزشک محله  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق

## دوشنبه ۲ مرداد

۱۷/۴۰ شکله  
۱۸ بازی بازی  
۱۸/۴۰ گیاهان  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۴۰ اتاق ۲۲۲  
۲۰ شهر آفتاب  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ اختاپوس  
۲۱/۴۰ ایران زمین  
۲۲ نویسنده کارآگاه

## سهشنبه ۳ مرداد

۱۷/۴۰ کارتون  
۱۸ آموزش کودکان و بزرگسالان روستایی  
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ محله پیتون  
۲۲ سرکار استوار

## چهارشنبه ۴ مرداد

۱۷/۴۰ کودکان (محلی)  
۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸/۴۰ موسیقی محلی  
۱۹ آوانبوه  
۱۹/۴۰ نغمه‌ها  
۲۰ قرن بیستم  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ تآثر  
۲۲ دنیای براکن



عبدالعلی همایون و یمن زین‌بور در سرکار استوار

## پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۷/۴۰ توسن  
۱۸ فرهنگ فولکلور جنوب (تولید محلی)  
۱۸/۴۰ الیور تویست  
۱۹ ورزش محلی  
۱۹/۴۰ دانش  
۲۰ مسابقه چهره‌ها  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی

## جمعه ۳۰ تیر

۱۰ کارگاه موسیقی و کارتون  
۱۰/۴۰ سرزمین عجایب  
۱۱/۳۰ آفتاب مهتاب  
۱۲/۴۰ موسیقی ایرانی  
۱۳ مجله نگاه  
۱۳/۴۰ چپارل  
۱۴/۴۰ موسیقی محلی  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۴۰ فوتبال  
۱۷/۱۵ وارینه چشمک  
۱۸/۱۵ جستجو  
۱۹/۴۰ پهلوانان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی  
۲۱/۴۰ دختر شاه پریان  
۲۲ بالاتر از خطر

## شنبه ۳۱ تیر

۱۷/۴۰ پسر سیرک  
۱۸ مسابقه جدول  
۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ شش‌هشت  
۱۹/۴۰ ورزش نوجوانان

پاسلام از پهلوان محمودپوریایی ولی حرف میزدیم و شعرش، زندگی، قصه‌هایش... دنبال میکنیم همسوز حرف و گپ قبلی‌مونه. از شعرش باز هم بخونم براتون، چون واقعا باعاشقش از درخشانترین رباعیاتی است که در زبان فارسی هست؛ هم متعالی و متفاخر، هم لفظ قوی، درخشان، فصیح و بلیغ، هم روحیه مردانگی، ملو و اعتدال... بهرحال این دوبیتی‌زه من در هفته پیش هم خوندم ولی باز هم خوش دارم تکرار کنم چون واقعا عالی است. واقعا زیباست. میگه:

گر کار جهان یه زور بودی و نبرد  
مرد از سر نامرد بر آوردی نمود  
چون کار جهان چو کعبه تین آمد و نبرد  
نامرد ز مرد میبرد، چه توان کرد  
این دردی است که یک پهلوان  
میتونه داشته باشه. باز میگه:

«این ره هم میدونم که تکرار  
میکتم.»

# دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت

آنیم که پیل بر نتاید لت ما  
بر چرخ ژند نوبت صولت ما  
گردوسف ما مورچه‌های گیرد جای  
آن مورچه شیرگرد از دولت‌ما  
همیشه تفاوتی هست در ادب  
فارسی؛ تفاوت و تضادی بین مور و شیر: «مورچ پرشد بزند شیر را سیا همه تند و صلابت که اوست» پیل در مقابل پشه. بهرحال از پهلوان محمود و قصصش و زیباترین قصه‌اش هفته گذشته، نمیدونم چطور، پس یا خوب، بهرحال نقل میکردیم چون فکر میکردم وقت کم هست این بود که قصه‌زه که باید در واقع شاخ و برگ داد و نقل‌نقلان ره کرد من بهم فخر دهمش. حالا اینشاه‌اله شما خوب شنیدید... غزل گونه‌ای باسم دیگران هم هست، شاید باسم صاحب «جالس‌المشاقه» و شاید باسم امیر علی شیر، ولی من در یک جنگ خلی قدیمی باسم (قتالی) یعنی همان پهلوان محمود پوریا یا پوریا شنیدم. قبلا بگویم روح حماسی را دارم که پیش در این غزل وارد میکنه و باین دلیل من میگم از اوست که میگه:



ما سنگ نیستی به ترازو نهاده‌ایم  
سود و زیان خویش بیکسو نهاده‌ایم  
سرگشتگان بسادیه معنت و غمیم  
نی در طریق عشق همی رو نهاده‌ایم  
برگردن امید دل دردمند خویش  
زنجیرها از آن خم گیسو نهاده‌ایم  
چشمی رسید و کرد اشارت که کار دل  
دیگر بدود و ترکس چادو نهاده‌ایم  
رفتیم ما بصورت و غم‌لیک چون کنیم  
با این دلی که پرس آن‌کو نهاده‌ایم  
شب گشت یاز، آه که دیگر چه یازیم  
در دیکس سر که پرس زانو نهاده‌ایم  
او مایل جفاست همان، ما بصد امید  
چشم وفا بر آن خم ابرو نهاده‌ایم  
دستی نمیرسد چو «قتالی» بزل فایار  
قوت زیبا و زور زبازو نهاده‌ایم  
باین مقدمات فکر میکنم شاید  
از او باشه. باری از قصه‌هایش و شعرش  
هایش نقل کردیم و از روحیه فاخرش  
که چنین و چنان بود. من میخوام باز  
برگردم به بعضی از شعرهای دیگرش  
منجمله درین کتاب (ریحانه‌الادب) ابیاتی

برنامه‌ای از شبکه سراسری  
تلویزیون ملی ایران  
بحث و برداشتی آزاد از:  
مهدی اخوان ثالث (م. امید)  
تهیه کننده: فرخ پورخامی

از این مثنوی نادر و کمیابش نقل کرده که میگه: «اگر تو خوبی خوش داری بهرکار» ببینید، عبرت‌ها، پندها و باصطلاح نصیحت بی حاصل‌ترین کلام در ادب. من معتقدم اینکه نصیحت چیزیست که ضامن اجرایی، نه روحی داره و نه باصطلاح مادی، چه غالباً بی‌حاصل. اما این‌پند و این‌ها نیست؛ این طرح کردن یک مسئله و یک تجربه زندگی است از کسی که جهان گشته است، پیر است و آشنا به حقایق. طرح میکنه، آنوقت ماروغیر میکنه، اختیار بسا میده که چی باشیم و چه بکنیم. بهرحال میگه:

اگر تو خوبی خوش داری بهرکار  
از آن خوبی بهشت آید پدیدار  
این کلمه معروف:  
ای برادر تو همان اندیشه‌ای  
باقی تو استخوان و ریشه‌ای  
گر گل است اندیشه تو گلشنی  
ور بود خاری تو همیشه گلشنی  
در این معنی است که میخواه  
بگه بهشت و جهنم و اینجا تو  
خودت مرد تویی آنچه هستی، دست  
خودت. میگه که:

اگر تو خوبی خوش داری بهرکار  
وگر خوبی بدت اندر ریاید  
از آن جز دوزخ چیز نیاید  
دهان تو کلیدانی است هموار  
زبان تو کلید، آنرا نگه دار  
بهشت و دوزخ تویک کلید است  
کلیدی این چنین هرگز که دیده‌است  
کز او گه گل‌دند دریاغ و گه خار  
گهی جنت‌گشاید در، گهی نار  
زیانت را کلیدی همچنان دان  
بدان گز آرژو باشد بگردان  
بیت آخر شعر مقصوده. میگه که:

در این عالم سز از نیک و بد دم  
که هم ابلیس میساید هم آدم  
اصلا در این کلمه دقت کنید،  
معنی بلند میگه: نگو چه بده چه  
خوبه، میگه بایست اینطور باشه  
«هر چیز که هست آنچنان میساید  
آن چیست که آنچنان نمی‌باید نیست»  
میگه که: نگو کی بده، کی  
خوبه، کی چی، فلان، خیلی حرف  
عجیبی است، میگه که این دنیا هم  
بایستی ابلیس داشته باشه و هم آدم.  
باری سرگذشت طولانی نیست، در  
پوریا چندان طولانی نیست، در  
خوارزم بوده و بعد دورانی گذرانده  
و آثاری هم داشته و قصه‌اش این  
چنین و شعرش این چنینه و عرض  
کردم که در ۲۲۲ هم نقل کردن که  
مرد، در گذشته، مردنش قصه قشنگی  
داره. ما از داستان کشتی‌گرفتن و  
این‌هاش گفتیم یا زرگر بیچه جون  
مولتان، و چه و چه‌ها، در اونجایی که  
گفتیم دس زد زیر شکم پیل و پیل‌ره  
مث کبوتر رد کرد از آب، سلطان  
گفت تو با این پهلوانی آنوقت از  
زرگریچه ما زمین خوردی، باورم  
نمیشه کرد. به سلطان گفت دیگه حرف  
نزد، بگذریم. اما یک بیت هم پیش  
جواب داد، یعنی رباعی گفت، فقط  
اینه میگم که دیگه مطلبی نباشه.  
گفت:

«گر پردگران نکته نگیری مردی  
ور پس سر نفس خود امیری مردی  
مردی نبود قتاده را پای زدن  
گر دست قتاده‌ای بگیرد مردی»  
این چنین، و سلطان متحیر که  
چه کنم که گذشت و گذشتیم و بعضی  
میگن این پهلوانی و کشتی و اینها  
صورت ظاهر زندگیه معنویش بوده و  
در باطن مرد صوفی یا صفائی بوده.  
من معتقدم که همه‌کس همین حالت‌ره  
داره، پس مشاغل آدم و حرکاتش،  
کردارش صورت ظاهر کارش و باطن،  
اینه راجع به همه‌کس میشه گفت ولی  
مسئله چیز دیگریست. بساری سخن‌ره  
در باره او کوتاه کنیم و بپردازیم  
به مطالبی دیگه. اما قصه سرگذش ره  
فراموش نکنم. میگن در اواخر عمر  
پوریای ولی در خوارزم در باغی که  
بیرون خوارزم داشت عزلت گزیده  
بود، گوشه‌نشین شده بود و با کسی،  
با احدی رفت و آمد نداشت. یه روز  
جمعی بدیدتش رفتن، صبح جمعه  
بود، هرچه در زدن صدائی نیاسد،  
رفتن تو باغ، خانه پیدا بود که مثل  
اینکه کسی تو خانه بوده یا هست یا  
نه، رفتن در اتاق و اینها مخصوصاً  
در زدن دیدن صدائی نیاده، نگاهی  
کردن دیدن مثل این که پهلوان محمود  
اونجاست، در جائیکه به حساب عبادتگاه  
کوچکی برای خودش درس کرده،  
رفتند اونجا و دیدن که سر گذاشته  
بزانوش و رفته در خواب و اما چه  
خوابی، همان خواب آخری که همه‌مون  
میریم. اما دیدن تن هنوز گرمه،  
یعنی باصطلاح معلومه که خیلی فاصله  
نیفتاده، رفتن خبر مرگ پهلوان و  
دادن و غلظه افتاد و اینها. سیاده‌شه  
که جمع کردن دیدن یک تکه کاغذ،  
روش به رباعی نوشته و این رباعی‌شه:  
ببینیم اون‌گذشته از اون حالات متفاخر،  
پهلوان باشه و چنین و چنان باشه  
و کشتی‌گیر باشه باید روح خیلی  
خشن باشه و آدم توقع نداره که اینقدر  
ظریف باشه، به ظرافت و لطافت  
حریر ولی چی، ولی به یرندگی  
شمشیر. و این نادره که روح آنچنان  
ظریف و تن قوی، شعر اینه میگه:  
«دیشب ز سر صدق و صفای دل من»  
(البته معانی را میشه بواله‌دیگه برد  
بهره‌ای میخواد از این رباعی بگیره،  
اصل شعر اینه)

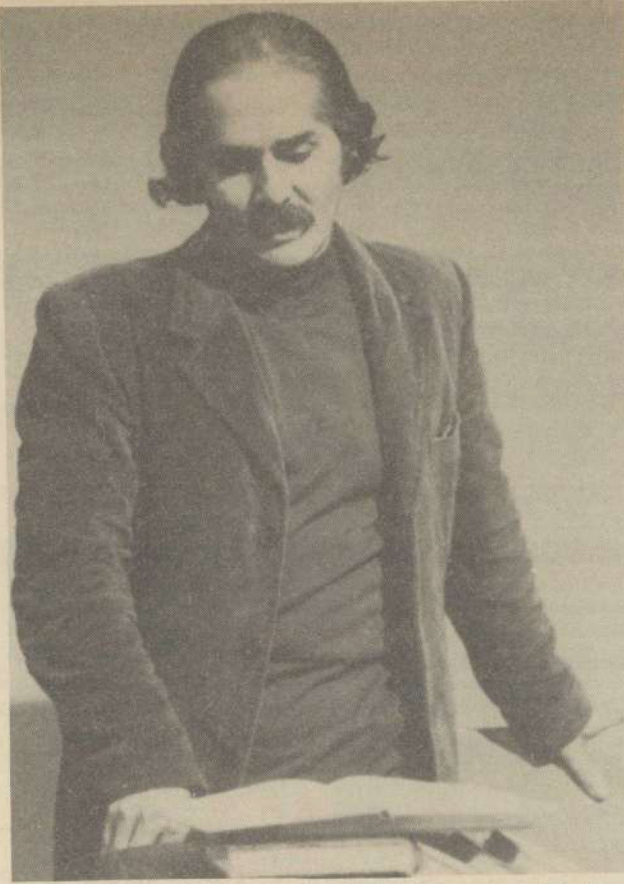
دیشب ز سر صدق و صفای دل من  
در میگذه آن هوش ریای دل من  
جامی به کم داده، که بستان و بنوش  
گفتم نخورم، گفت بسرای دل من  
«گفتم نخورم گفت برای دل من»  
پله و این آخرین شعر او بود چنان  
که البته قصه نقل میکنم. خب، بایستی  
از آثار او، از شعرهای دیگر او نیز  
بخوانیم ولی چون فرصت نیست راجع  
باین، یعنی نمیخوایم سو دقایق و  
اینجا بریم، این مسئله ره کوتاه  
میکنیم یعنی بحث راجع به پوریای  
ولی ره میگذاریم بفرست دیگه (اگه)  
مطالب گفتنی در این ردیف چنگک  
آمد به وقت دیگه ادامه میدیم) و  
الان بریم به ماجرای دیگر. من

میخواستم تو یکی از این برنامه‌ها،  
شروع برنامه‌ره این چنین آغاز کنم،  
این چنین، شروع کنم که از  
ذهن خودم فال بگیرم، فال از  
کتابچه خب رسه که بگیرن اون فال  
حافظ و چه و چه‌ها، اما من میخواستم  
از ذهن خودم فال بگیرم، و بعد با  
اون شیوه‌های تداعی معانی، یک کلمه  
که بود یا یک ماجرا، قصه به مثل، به  
شعر ذهن‌ره آزاد بگذارم تا هرچه  
شعر منته رسوند بسا اونجا، اونجاره  
دنبال کنم از شاخ به شاخ و با یک  
تنوع عجیب، حالا به برنامه بتسامی  
که نه، آخرهای این برنامه رو که  
فرصت هست، اینکار ره میکنم. خب  
مثلا چه جور؟ اصلا اجازه بدین من  
این سمدی ره ور دارم و درست و  
حسابی فال بگیرم. پله، کلمه‌ره دنبال  
میکنیم. اون غزل بسیار مشهور که  
خیلی شنیدم پله، یاز هم میشنویم:  
«بجهان خرم از آنم که جهان خرم از  
اوست» درباره عارفی بود سخن،  
صوفی و عارف و شاعر و پهلوان،  
ایش عجیبه، همیشه یادمون میمونه  
و مطلب باز خوشوقتانه از فالی که  
گرفتیم این دو کلام با همدیگر نزدیک  
هستند، یعنی این دو گوشه، «بجهان  
خرم از آن» از بهترین غزل‌های سمدی  
است یعنی غزلی است که جنبه  
عرفانی‌ش، اون آرامش عرفان ره  
داره نه عمقیات و رنگها و چهره  
در دل‌آلود حافظ ره که میگه:

این خرقه‌که من دارم در ره‌ن شراب‌اولی  
این دفتر بی‌معنی غرق می‌تاب اولی  
یا:

زان یار دنوازم شگریست باشکایت  
گر نکتان عشقی خوش بشنو این روایت  
(اینجور درد‌آلود نیست)  
یعنی بود و منت هر خدمتی که کردیم  
یارب میاد کس را مخدوم بی‌عنایت  
زندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس  
گویا ولی شناسان رفتند از این ولایت  
و شعر سمدی میخوانیم بخونیم  
شروع کردیم، یعنی فال بگیریم،  
حافظ بیادمون میاد.

در این شب سیاهم گم‌گشت راه مقصود  
از گوشه‌ای برون ای ای کوکب هدایت  
عرض شوره، سمدی هیچوقت  
غمگین شعر نداره، غزل سمدی روان  
و نزدیک به ذهن همگانه.  
آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم  
تا برفتی زبرم صورت بیجان بودم  
(ببینید همه‌کس میتفهمد)، و یا:  
بخت جوان دارد او که با تو قرین است  
پیر نگرده که در بهشت برین است  
دیگر از این جانب نماز نیاشد  
گر تو اشارت کنی که قبله چنین است  
آئینه در پیش آفتاب نهداند  
یا که در آن خیمه یا شعاع جبین است  
آئینه روبرو، ها، نه، دارم شعر  
حافظ و سمدی رو با هم دردم می-  
کنم «آئینه در پیش آفتاب نهداند -  
یا که در آن خیمه یا شعاع جبین است -  
الی آخر». سمدی این چنین روان سخن میگه  
و غزلش اگر هم غم داره غم‌های همان  
«آمدی وه چه پریشان بودم» و دیشب  
این چنین بود و عشق زمینی است عشق  
حافظ عرفانی نیست، حافظ اون



جنبه‌های شکست و خورد شده یک انسان  
در حالی که دیگه درد بدبختی خودش  
احساس می‌کنه، اما نه هر انسانی که  
برای او میسر مسکه‌چقدر، مثل  
دیگرانی که فخرها می‌فروشد و چنین  
و چنان زندگی‌ها، داشته باشه. اما،  
اون نمی‌پذیره و با همون رنج خودش  
میسازه، با اون یک چنین حالی، نه  
اینکه خوردشدگی یعنی خیام شدن  
حافظ، فرقی که حافظه بهترین شعرش  
اونجائی است که خیام شده، یعنی  
خورد و شکسته و خراب‌شده بزمین و  
زمان به همه چیز نفرین می‌فرسته و  
میخوره و اونوقت حافظ حافظه عجیبه،  
اما سمدی این حالتو نداره، خب غزل  
عرفانی‌ش چنین ساده است.  
بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست  
چه دل وسیعی داشته، والله این  
عجیبه‌ها. یه وقتی صحبت بود که پله  
در یک انجمن بین‌المللی شعر سمدی را  
بنی‌آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش زیک گوهرند  
چو عضوی یلرد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز منتت دیگران بی‌غمی  
نشاید که نامت نهند آدمی  
این سه بیت واقعا عالی، از این  
ابیات شعار کردن در مجلس بین‌المللی،  
واقعا سمدی به همچین حالت جهان  
وطنی داره، مفهوم وطن برایش باون  
شکل که امروز مطرح هست، البته خود  
مسئله وطن ره من یه وقت در شعر

نه‌فلك راست مسلم، نه ملك را حاصل  
آنچه در سر سویدای بنی‌آدم از اوست  
سویدا به اصطلاح یعنی اون  
سپاهی کوچیک در دل مطابق اون  
تقسیمات با اصطلاح فیزیونومی میگن  
چی؟ میگن، این پیکرشناسی و تن-  
شناسی، قدما اون نهم‌ترین جای دل‌ره  
نقطه سیاه میدونستن که بیش میگفتن  
نقطه سیاه، از سودا، سویدا شده بهر  
حال مٹ (حمرا و حمیرا) که گفت،  
چون بنامت از شاخ به شاخ بپریم،  
کلمه، حمیرا یادمون میاره از این بیت  
که گفت:

این تفنن‌ها که من «بموتوان کمال  
خجندی معاصر حافظ است» «این تفنن‌ها  
که من دارم بشعر-کلمه مید و حمیرای  
منست» کلام متنسبه به پیامبر اسلام که  
سرخ روی کوچکم گل‌گونه‌گمک میگه، با  
من حرف بزن. پیامبر باون آخرین  
خاتون خود که عایشه بود، دختر ابوبکر،  
هر وقت میخواس، میگفت بسا من سخن  
بگو ای گل‌گونه‌گمک که من همش غرق  
در عوالم عرفانی نباشم بلکه گه گاه  
بتوانم با مردمی که در زمین هستند نیز  
همراهی و هم‌دینی داشته‌باشم، بهرحال  
حالا این بود که:

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل  
آنچه در سر سویدای بنی‌آدم از اوست  
به‌حلاوت بخورم زهره که شاهد ساقی است  
(شاهد ره بمعنی زیبا میگیره سمدی)  
پارادت بیرم درد (یا یکشم درد) که در مان  
هم از اوست  
زخم خونینم اگر به نشود، به باشد  
خنك آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از  
اوست  
«غم و شادی بر عارف» اینه بگم  
حافظ خیلی کم، بندرت خود شه عارف  
خطاب میکنه، خیلی بندرت اصلا من  
گمون نمیکم، یعنی حضور ذهن ندارم  
ولی سمدی در واقع انگار داره میگه،  
پله، یعنی من عارف، یعنی من، غم و  
شادی برای عارف با تویی که هستی چه  
تفاوت دارد «ساقیا یاده بده شادی آن  
کاین غم از اوست» غمش هم حتی  
شاده، از غم یک حالت شادیه احساس  
میکنه، و ادراک میکنه و این ره سرایت  
میده برای اینکه کلام فصیح و بلند،  
عجیبه، جذبه داره از زیبایی لفظ و  
موزیک کلام، با دلالت معنوی و صنعت  
عجیبش. پله

«غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
ساقیا یاده بده شادی آن کاین غم از اوست»  
شادی ویادی وقتی یاده میخوردن،  
در آداب یاده خوردن قدما خیلی حرف‌ها  
دارم، یادداشت‌ها دارم، که چه باید  
باشه حرفی چی جور باشه، و نمیدونم  
کی باشه، و ...

اینجا ترتیبات داره، و اینشاه‌اله  
در فرصت‌های آینده، حالا پس به بیت  
دیگه ره هم میخونم تموش میکنم «غم  
و شادی بر عارف چه تفاوت دارد، ساقیا  
یاده بده شادی آن (یعنی شادی و  
سلامتی اون) کاین غم از اوست،»  
سعدیا گر یکنند سیل فنا خانه غم  
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست  
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم  
از اوست و دیگه، با درود و پدرو.

# مرکز تبریز

### شنبه ۳۱ تیر

|       |                  |
|-------|------------------|
| ۱۳    | موسیقی ایرانی    |
| ۱۲/۳۰ | افسونگر          |
| ۱۳    | کارگر            |
| ۱۳/۳۰ | دکتر بن کیسی     |
| ۱۴/۳۰ | اخبار            |
| ۱۵    | جولیا            |
| ۱۵/۳۰ | میان پرده        |
| ۱۵/۴۵ | چهار             |
| ۱۶/۳۰ | آقاخرسه          |
| ۱۷    | چهره ایران       |
| ۱۷/۳۰ | مغازی چه میدانست |
| ۱۸    | بریده جراید      |
| ۱۸/۴۵ | الماس            |
| ۱۹    | موسیقی محلی      |
| ۱۹/۳۰ | سفر با اسلحه     |
| ۲۰    | ادبیات جهان      |
| ۲۰/۳۰ | اخبار            |
| ۲۱    | یتون پلیس        |
| ۲۲    | آدم و حوا        |
| ۲۲/۳۰ | فیلم سینمایی     |

### پنجشنبه ۲۹ تیر

|       |                     |
|-------|---------------------|
| ۱۳    | موسیقی ایرانی       |
| ۱۴/۳۰ | ماجرا               |
| ۱۳    | رویدادهای استان     |
| ۱۴/۳۰ | اعتراف              |
| ۱۴/۳۰ | اخبار               |
| ۱۵    | گنجینه هلندی        |
| ۱۵/۳۰ | تکنوازی             |
| ۱۵/۴۵ | پیگرد               |
| ۱۶/۳۰ | بازی بازی           |
| ۱۷    | شهر عریان           |
| ۱۷/۳۰ | رتگارتک             |
| ۱۸    | بل فگور             |
| ۱۸/۳۰ | بریده جراید         |
| ۱۸/۴۵ | یاسدران             |
| ۱۹    | خانه قبر خانم       |
| ۱۹/۳۰ | سخنرانی دکتر دانشور |
| ۲۰/۳۰ | اخبار               |



تونی فرانچویزا (جستی)

|       |                   |
|-------|-------------------|
| ۲۱    | موسیقی ایرانی     |
| ۲۱/۳۰ | مالم و شما (محلی) |
| ۲۲    | فیلم سینمایی      |

### جمعه ۳۰ تیر

|       |                 |
|-------|-----------------|
| ۱۰    | موسیقی کودک     |
| ۱۰/۳۰ | توسن            |
| ۱۱    | چشمک            |
| ۱۲    | تامچونز         |
| ۱۳    | موسیقی ایرانی   |
| ۱۳/۳۰ | کشتی ییکاردی    |
| ۱۴/۳۰ | اخبار           |
| ۱۵    | فیلم سینمایی    |
| ۱۶/۳۰ | رویدادهای استان |
| ۱۷    | فوتبال          |
| ۱۷/۵۴ | آقای لوناک      |
| ۱۹/۳۰ | موسیقی محلی     |
| ۲۰    | اختاپوس         |
| ۲۰/۳۰ | اخبار           |
| ۲۱    | فیلم            |
| ۲۲    | بالتر از خطر    |



جیمز فرانسیس کاس (آقای لوناک)

### دوشنبه ۲ مرداد

|       |                     |
|-------|---------------------|
| ۱۳    | موسیقی محلی         |
| ۱۳/۳۰ | خلبان ارست          |
| ۱۴    | حفاظت و ایمنی       |
| ۱۴/۳۰ | احساس و تأثر        |
| ۱۴/۳۰ | اخبار               |
| ۱۵    | گریز یا             |
| ۱۵/۳۰ | جستجو               |
| ۱۶/۳۰ | ماجرای ساتورن       |
| ۱۷    | واریته شش و هشت     |
| ۱۷/۳۰ | نسانه‌های خوب گذشته |
| ۱۸    | بریده جراید         |
| ۱۸/۴۵ | ساز تنها            |
| ۱۹    | ایران زمین          |
| ۱۹/۳۰ | جان چاراکس          |
| ۲۰    | شهر آفتاب           |
| ۲۰/۳۰ | اخبار               |
| ۲۱    | پهلوانان            |
| ۲۲    | نویسنده کارآگاه     |

### سه‌شنبه ۳ مرداد

|       |                    |
|-------|--------------------|
| ۱۳    | موسیقی ایرانی      |
| ۱۴/۳۰ | آیوانهو            |
| ۱۳    | کارگر (تولید محلی) |
| ۱۴/۳۰ | راه آهن            |
| ۱۴/۳۰ | اخبار              |
| ۱۵    | سرزمین‌ها          |
| ۱۵/۳۰ | تکنوازی            |
| ۱۵/۴۵ | فراگیری عشق        |
| ۱۶/۳۰ | آقای جدول          |
| ۱۷    | آموزش روستایی      |
| ۱۷/۳۰ | پزشک محله          |
| ۱۸/۳۰ | بریده جراید        |
| ۱۸/۴۵ | میلیاردر           |
| ۱۹    | جونی آلیسون        |
| ۱۹/۳۰ | تقالی              |
| ۲۰    | دختر شاه بریان     |
| ۲۰/۳۰ | اخبار              |
| ۲۱    | یتون پلیس          |
| ۲۲    | سرکار استوار       |
| ۲۲/۳۰ | موسیقی اصیل        |

### چهارشنبه ۴ مرداد

|       |                       |
|-------|-----------------------|
| ۱۳    | موسیقی محلی           |
| ۱۴/۳۰ | راهبه پرده            |
| ۱۴    | کانون خانواده         |
| ۱۴/۳۰ | آزادس ۱               |
| ۱۴/۳۰ | اخبار                 |
| ۱۵    | آنچه شما خواسته‌اید   |
| ۱۵/۳۰ | میان پرده             |
| ۱۵/۴۵ | تلاش                  |
| ۱۶/۳۰ | نونهالان (تولید محلی) |
| ۱۷    | آموزش روستایی         |
| ۱۷/۳۰ | ماجرای راه آهن        |
| ۱۸/۳۰ | بریده جراید           |
| ۱۸/۴۵ | روکامبول              |
| ۱۹    | دانش                  |
| ۱۹/۳۰ | کارآگاهان             |
| ۲۰    | موسیقی کلاسیک         |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                 |
| ۲۱    | تأثر                  |
| ۲۲    | دنیای براکن           |
| ۲۲/۳۰ | موسیقی                |

# مرکز ورش

### پنجشنبه ۲۹ تیر

|         |                             |                           |                                 |
|---------|-----------------------------|---------------------------|---------------------------------|
| بخش اول | ۱۰                          | مسابقات کشتی (بخش مستقیم) |                                 |
| بخش دوم | ۱۱/۱۵                       | کارگاه موسیقی             |                                 |
| ۱۱/۳۵   | پسر سیرک                    | ۱۲                        | سرزمین عجایب                    |
| ۱۲/۵۰   | آفتاب میناب                 | ۱۳/۴۰                     | مجله نگاه                       |
| ۱۴/۵۵   | موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر) | ۱۴/۳۰                     | اخبار                           |
| ۱۵      | فیلم سینمایی                | ۱۶/۳۰                     | جمع رفیقان                      |
| ۱۶/۳۰   | فیلم سینمایی                | ۱۷                        | فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم) |
| ۲۰/۳۰   | اخبار                       | ۲۱/۵۵                     | ورزش نوجوانان                   |
| ۲۱/۳۰   | دانش                        | ۱۹/۳۰                     | مسابقه چهره‌ها                  |
| ۲۲      | اخبار                       | ۲۱/۳۰                     | دنیای يك زن                     |

# مرکز رضائیه

### پنجشنبه ۲۹ تیر

|       |                    |
|-------|--------------------|
| ۱۸    | کودکان (بازی بازی) |
| ۱۸/۳۰ | راهبه پرده         |
| ۱۹    | از همه رنگ (محلی)  |
| ۱۹/۳۰ | دانش               |
| ۲۰    | مسابقه چهره‌ها     |
| ۲۰/۳۰ | اخبار              |
| ۲۱    | دنیای يك زن        |
| ۲۱/۳۰ | واریته             |
| ۲۲    | فیلم سینمایی       |
| ۲۳/۱۵ | اخبار              |

# مرکز زاهدان

### پنجشنبه ۲۹ تیر

|       |                     |
|-------|---------------------|
| ۱۸/۳۰ | کودکان (تولید محلی) |
| ۱۹    | دانش                |
| ۱۹/۳۰ | موسیقی ایرانی       |
| ۲۰    | ستارگان             |

### ۲۱/۳۵ واریته

|       |                     |
|-------|---------------------|
| ۲۲    | فیلم سینمایی        |
| ۲۳/۱۰ | اخبار استان         |
| ۲۳/۲۵ | موسیقی (تولید محلی) |

### جمعه ۳۰ تیر

|       |                                 |
|-------|---------------------------------|
| ۱۰    | مسابقات کشتی (بخش مستقیم)       |
| ۱۱/۱۵ | کارگاه موسیقی                   |
| ۱۱/۳۵ | پسر سیرک                        |
| ۱۲    | سرزمین عجایب                    |
| ۱۲/۵۰ | آفتاب میناب                     |
| ۱۳/۴۰ | مجله نگاه                       |
| ۱۴/۵۵ | موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)     |
| ۱۴/۳۰ | اخبار                           |
| ۱۵    | فیلم سینمایی                    |
| ۱۶/۳۰ | جمع رفیقان                      |
| ۱۷    | فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم) |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                           |
| ۲۱/۵۵ | ورزش نوجوانان                   |
| ۱۹/۳۰ | دانش                            |
| ۱۹/۵۵ | مسابقه چهره‌ها                  |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                           |
| ۲۱/۳۰ | دنیای يك زن                     |

### جمعه ۳۰ تیر

|       |                             |
|-------|-----------------------------|
| ۱۰    | کارگاه موسیقی و مضحک‌قلبی   |
| ۱۰/۳۰ | سرزمین عجایب                |
| ۱۱/۳۰ | آفتاب میناب                 |
| ۱۲/۳۰ | موسیقی ایرانی               |
| ۱۳    | مجله نگاه                   |
| ۱۳/۳۰ | چهار                        |
| ۱۴/۳۰ | اخبار                       |
| ۱۵    | فیلم سینمایی                |
| ۱۶/۳۰ | فوتبال                      |
| ۱۷/۳۰ | چشمک                        |
| ۱۸    | جستجو                       |
| ۱۹/۳۰ | پهلوانان                    |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                       |
| ۲۱    | موسیقی محلی (تولید محلی)    |
| ۲۱/۳۰ | بالتر از خطر                |
| ۲۲/۳۰ | شما و تلویزیون (تولید محلی) |

### شنبه ۳۱ تیر

|    |                      |
|----|----------------------|
| ۱۸ | کودکان               |
| ۱۹ | برنامه جوانان (محلی) |
| ۲۰ | افسونگر              |

### جمعه ۳۰ تیر

|       |               |
|-------|---------------|
| ۱۷    | پسر سیرک      |
| ۱۷/۳۰ | فوتبال        |
| ۱۸/۳۰ | چشمک          |
| ۱۹/۳۰ | اعتراف        |
| ۲۰/۳۰ | اخبار         |
| ۲۱    | خانه قبر خانم |
| ۲۱/۳۰ | بالتر از خطر  |

### شنبه ۳۱ تیر

|      |        |
|------|--------|
| ۱۸/۳ | کارتون |
|------|--------|

### شنبه ۳۱ تیر

|         |  |                           |                             |
|---------|--|---------------------------|-----------------------------|
| بخش اول | ۱۰   | مسابقات کشتی (بخش مستقیم) |                             |
| بخش دوم | ۱۱/۱۵  | کارگاه موسیقی             |                             |
| ۱۱/۳۵   | پسر سیرک   | ۱۲                        | سرزمین عجایب                |
| ۱۲/۵۰   | آفتاب میناب  | ۱۳/۴۰                     | مجله نگاه                   |
| ۱۴/۵۵   | موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)                                  | ۱۴/۳۰                     | اخبار                       |
| ۱۵      | فیلم سینمایی   | ۱۶/۳۰                     | جمع رفیقان                  |
| ۱۷      | فینال مسابقات کشتی (بخش مستقیم)                              | ۱۷                        | فوتبال                      |
| ۱۹/۳۰   | آموزش بزرگ   | ۱۸/۳۰                     | چشمک                        |
| ۱۹/۵۵   | افسونگر  | ۱۹/۳۰                     | جستجو                       |
| ۲۰/۳۰   | اخبار  | ۱۹/۳۰                     | پهلوانان                    |
| ۲۱/۵۵   | یتون پلیس  | ۲۰/۳۰                     | اخبار                       |
| ۲۲      | خارج از محدوده   | ۲۱                        | موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر) |
| ۲۲/۳۰   | درچه‌ای برباغ بسیار درخت برنامهای از «مامید» (تولید خوزستان) | ۲۲                        | موسیقی محلی (تولید محلی)    |
| ۲۳      | اخبار استان  | ۲۳                        | اخبار                       |
| ۲۳/۱۵   | فیلم سینمایی   | ۲۳                        | اخبار                       |

### یکشنبه ۱ مرداد

|    |           |
|----|-----------|
| ۱۸ | کودکان    |
| ۱۹ | جادوی علم |



بارباراین (بالتر از خطر)

|       |              |
|-------|--------------|
| ۳۰/۳۰ | اخبار        |
| ۳۱    | روزهای زندگی |

### یکشنبه ۱ مرداد

|       |                 |
|-------|-----------------|
| ۱۸/۳۰ | آقا خرسه        |
| ۱۹    | راز بنا         |
| ۱۹/۳۰ | رتگارتک         |
| ۲۰    | روح کابیتان کرک |
| ۲۰/۳۰ | اخبار           |
| ۲۱    | دانش یالکی      |
| ۲۲    | هفت شهر عشق     |

### ۱۹/۳۰ آرزوهای بزرگ

|       |                            |
|-------|----------------------------|
| ۱۹/۵۵ | رتگارتک                    |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                      |
| ۲۱    | از دیدگاه شما (تولید محلی) |
| ۲۱/۳۰ | پزشک محله                  |
| ۲۲/۳۰ | هفت شهر عشق                |
| ۲۳/۱۰ | آزادس ۱                    |

### دوشنبه ۲ مرداد

|       |                                 |
|-------|---------------------------------|
| ۱۸    | کودکان                          |
| ۱۹    | اتاق ۲۲۲                        |
| ۱۹/۳۰ | آموزش بزرگ                      |
| ۱۹/۵۵ | بحث در متن و پیرامون زبان فارسی |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                           |
| ۲۱/۵۵ | اختاپوس                         |
| ۲۱/۴۰ | نویسنده کارآگاه                 |
| ۲۲/۳۰ | اخبار استان                     |
| ۲۳/۴۵ | فیلم سینمایی                    |

### سه‌شنبه ۳ مرداد

|    |                      |
|----|----------------------|
| ۱۸ | آموزش کودکان روستایی |
|----|----------------------|

### ۲۳ آدم و حوا

|       |                    |
|-------|--------------------|
| ۲۳/۳۰ | موسیقی فرهنگ و هنر |
| ۲۳    | اخبار              |

### یکشنبه ۱ مرداد

|       |              |
|-------|--------------|
| ۱۸    | کودکان       |
| ۱۹    | جادوی علم    |
| ۱۹/۳۰ | کیسی جونز    |
| ۲۰    | رتگارتک      |
| ۲۰/۳۰ | اخبار        |
| ۲۱    | هنرهای تجسمی |
| ۲۱/۳۰ | پزشک محله    |
| ۲۲/۳۰ | هفت شهر عشق  |
| ۲۳    | اخبار        |

### دوشنبه ۲ مرداد

|       |               |
|-------|---------------|
| ۱۸    | کودکان        |
| ۱۹    | موسیقی ایرانی |
| ۱۹/۳۰ | اتاق ۲۲۲      |
| ۲۰    | شهر آفتاب     |
| ۲۰/۳۰ | اخبار         |
| ۲۱    | اختاپوس       |

### دوشنبه ۲ مرداد

|       |                 |
|-------|-----------------|
| ۱۸/۳۰ | کیما            |
| ۱۹    | جادوی علم       |
| ۱۹/۳۰ | واریته شش و هشت |
| ۲۰    | ادبیات جهان     |
| ۲۰/۳۰ | اخبار           |
| ۲۱    | مدل‌مارج        |
| ۲۲    | ایران زمین      |

### سه‌شنبه ۳ مرداد

|       |           |
|-------|-----------|
| ۱۸/۳۰ | توسن      |
| ۱۹    | سرزمین‌ها |

|       |                         |
|-------|-------------------------|
| ۱۸/۵۰ | آموزش بزرگسالان روستایی |
| ۱۹/۳۰ | مسابقه تلاش             |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                   |
| ۲۱/۵۵ | یتون پلیس               |
| ۲۲/۱۰ | سرکار استوار            |
| ۲۳    | اخبار استان             |
| ۲۳/۱۵ | موسیقی ایرانی           |
| ۲۴/۴۵ | فراگیری عشق             |

### چهارشنبه ۴ مرداد

|       |                                       |
|-------|---------------------------------------|
| ۱۸    | آموزش زنان روستایی                    |
| ۱۸/۳۰ | کودکان                                |
| ۱۹    | آیوانهو                               |
| ۱۹/۳۰ | آموزش بزرگ                            |
| ۱۹/۵۵ | قرن بیستم                             |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                                 |
| ۲۱    | تأثر                                  |
| ۲۲    | دنیای براکن                           |
| ۲۳    | اخبار استان                           |
| ۲۳/۱۵ | کرانه‌های دریای ملازندان (تولید محلی) |
| ۲۴    | فیلم هائوای                           |

### نویسنده کارآگاه

|       |                 |
|-------|-----------------|
| ۲۱/۳۰ | نویسنده کارآگاه |
| ۲۲/۳۰ | ایران زمین      |
| ۲۳    | اخبار           |

### سه‌شنبه ۳ مرداد

|       |                                    |
|-------|------------------------------------|
| ۱۸    | آموزش روستایی - کودکان و بزرگسالان |
| ۱۹/۳۰ | مسابقه تلاش                        |
| ۲۰/۳۰ | اخبار                              |
| ۲۱    | روزهای زندگی                       |
| ۲۲    | سرکار استوار                       |
| ۲۳    | اخبار                              |

### چهارشنبه ۴ مرداد

|       |               |
|-------|---------------|
| ۱۸    | آموزش روستایی |
| ۱۸/۳۰ | کودکان (محلی) |
| ۱۹    | آیوانهو       |
| ۱۹/۳۰ | نغمه‌ها       |
| ۲۰    | قرن بیستم     |
| ۲۰/۳۰ | اخبار         |
| ۲۱    | تأثر          |
| ۲۲    | دنیای براکن   |
| ۲۳    | اخبار         |

### موسیقی ایرانی

|       |               |
|-------|---------------|
| ۱۹/۳۰ | موسیقی ایرانی |
| ۲۰    | دخترشاه بریان |
| ۲۰/۳۰ | اخبار         |
| ۲۱    | سرکار استوار  |
| ۲۲    | جنگ بزرگ      |

### چهارشنبه ۴ مرداد

|       |                    |
|-------|--------------------|
| ۱۸/۳۰ | باگزبانی           |
| ۱۹    | آموزش زنان روستایی |
| ۱۹/۳۰ | تقالی              |
| ۲۰    | جولیا              |
| ۲۰/۳۰ | اخبار              |
| ۲۱    | ویلت               |
| ۲۲    | موسیقی فرهنگ و هنر |

# مرکز سندج

۲۱/۴۰ فیلم سینمایی  
● جمعه ۳۰ تیر

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۴۰ فوتبال  
۱۸/۴۰ چشمک  
۱۹/۴۰ ادبیات جهان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۸/۴۰ بازی بازی  
۱۹ دانش  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن

● شنبه ۳۱ تیر

۱۸/۴۰ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته اید  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ آخرین مهلت

# مرکز شیراز

۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۴۰ جمع رفیقان  
۱۷ فینال مسابقات کشتی  
(بخش مستقیم)  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۰۵ واریته گلباتک  
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۳۱ تیر

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۰ تابستان گرم و طولانی  
۱۴ دانش  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم

۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ افسونگر  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۰۵ یتون پلیس  
۲۲ خارج از محدوده  
۲۳/۴۰ درجه‌ای بر باغ بسیار درخت  
برنامه‌ای از «امید»  
(تولید خوزستان)  
۲۳ اخبار

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۷ مسابقات دو میدانی (بخش مستقیم)  
۱۹/۰۵ ورزش نوجوانان  
۱۹/۴۰ دانش  
۱۹/۵۵ مسابقه چهره‌ها  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۰۵ دنیای يك زن  
۲۱/۳۵ موسیقی ایرانی (تولید محلی)  
۲۲ فیلم سینمایی  
۲۳/۱۰ اخبار

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۳ اخبار  
بخش اول

● جمعه ۳۰ تیر

۹/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۱۰ مسابقات کشتی (بخش مستقیم)  
۱۱/۱۵ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۵ پسر سیرک  
۱۳ سرزمین عجایب  
۱۳/۵۰ آفتاب مهتاب  
۱۳/۴۰ مجله نگاه  
۱۴/۰۵ موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)  
۱۴/۴۰ اخبار

باربارا برکیتز (بی اندرسن یتون پلیس)

۲۴ آدم و حوا  
● یکشنبه ۱ مرداد

۱۸/۴۰ آقاخرمه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۴۰ رتکارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۸/۴۰ کیبا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۴۰ واریته شش و هشت  
۲۰ ادبیات جهان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ میدل مارچ  
۲۲ ایران زمین

۱۴/۱۰ کارگر  
۱۴/۳۵ دکتر بن کیسی  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ برنامه کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ شما و تلویزیون  
(تولید محلی)  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۲۰ موسیقی ایرانی (تولید محلی)  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۰۵ مسابقه هما  
۲۱/۴۰ پزشکی محله  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق  
۲۳/۱۰ اخبار

● سه‌شنبه ۳ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ رانده شده  
۱۶ کاتون خانواده  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ آموزش کودکان روستائی  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۸/۵۵ آموزش بزرگسالان روستائی  
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ یتون پلیس  
۲۲/۱۰ سرکار استوار  
۲۳/۰۵ اخبار

● دوشنبه ۲ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۵ ادبیات جهان  
۱۶ جولیا  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ اتاق ۲۲۲

● چهارشنبه ۴ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۳۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ ویلت  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ آموزش زنان روستائی  
۱۸/۴۰ اخبار استان  
۱۸/۴۰ برنامه کودکان  
۱۹ آیوانو  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ قرن بیستم  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ تآثر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

● پنجشنبه ۵ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

● شنبه ۷ مرداد

۱۸/۴۰ آقاخرمه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۴۰ رتکارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۸/۴۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

● پنجشنبه ۵ مرداد

۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۲۰ جنگ شهر (تولید محلی)  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۰۵ اختاپوس  
۲۱/۴۰ نویسنده کارآگاه  
۲۲/۳۵ ایران زمین  
۲۳/۰۵ اخبار

● شنبه ۷ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ رانده شده  
۱۶ کاتون خانواده  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ آموزش کودکان روستائی  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۸/۵۵ آموزش بزرگسالان روستائی  
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ یتون پلیس  
۲۲/۱۰ سرکار استوار  
۲۳/۰۵ اخبار

● دوشنبه ۲ مرداد

بخش اول  
۱۴ اخبار  
۱۴/۱۰ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۵ ادبیات جهان  
۱۶ جولیا  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار استان  
۱۹ اتاق ۲۲۲

● چهارشنبه ۴ مرداد

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۰ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۳۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ ویلت  
۱۶/۴۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۸ آموزش زنان روستائی  
۱۸/۴۰ اخبار استان  
۱۸/۴۰ برنامه کودکان  
۱۹ آیوانو  
۱۹/۴۰ آرزوهای بزرگ  
۱۹/۵۵ قرن بیستم  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ تآثر  
۲۲ دنیای براکن  
۲۳ اخبار

● پنجشنبه ۵ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

● شنبه ۷ مرداد

۱۸/۴۰ آقاخرمه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۴۰ رتکارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

# مرکز کرمان

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۸/۴۰ کیبا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۴۰ واریته شش و هشت  
۲۰ ادبیات جهان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ میدل مارچ  
۲۲ ایران زمین

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۸/۴۰ بازی بازی  
۱۹ دانش  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۴۰ فیلم سینمایی

● جمعه ۳۰ تیر

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۴۰ فوتبال  
۱۸/۴۰ چشمک  
۱۹/۴۰ ادبیات جهان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۳۱ تیر

۱۸/۴۰ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته اید  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ آخرین مهلت  
۲۲ آدم و حوا

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۸/۴۰ آقاخرمه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۴۰ رتکارنگ  
۲۰ روح کاپیتان کرک  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ داش پالکی  
۲۲ هفت شهر عشق

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر

● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۸/۴۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر



دورس دی

● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۸/۴۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ دختر شاه پریان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ جنگ بزرگ

● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۸/۴۰ باگزبانی  
۱۹ آموزش زنان روستائی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۲۰ جولیا  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ویلت  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر



سریال آدم و حوا

# مرکز کرمانشاه

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۸ باگزبانی و کارتون  
۱۸/۴۰ خلبان ارست  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۴۰ اتاق ۲۲۲  
۲۰ شسر آفتاب  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ اختاپوس  
۲۱/۴۰ اعتراف  
۲۲/۴۰ ایران زمین  
۲۳ اخبار

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۸ بازی بازی  
۱۸/۴۰ ویرجینیایی  
۲۰ واریته شش و هشت  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی  
۲۳/۴۰ اخبار

● جمعه ۳۰ تیر

۱۱/۴۰ کارگاه موسیقی  
۱۳ سرزمین عجایب  
۱۳ آفتاب مهتاب  
۱۴ موسیقی ایرانی  
۱۶/۴۰ مجله نگاه  
۱۵ چهارل  
۱۶ فیلم سینمایی  
۱۷/۴۰ مسابقه فوتبال  
۱۸ چشمک  
۱۸/۴۰ جستجو  
۱۹/۴۰ پهلوانان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ ستارگان  
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۲ بالاتر از خطر

● شنبه ۳۱ تیر

۱۸ کیبا  
۱۸/۴۰ مبارز و بیروز  
۱۹ آنچه شما خواسته اید  
۱۹/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ محله یتون  
۲۲ آدم و حوا  
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۳ اخبار

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۸ نمایش غروسکی و کارتون  
۱۸/۴۰ توسن  
۱۹ موسیقی محلی  
۱۹/۴۰ کیسی جوز  
۲۰ رتکارنگ  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۴۰ مدافعان  
۲۲/۴۰ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

● جمعه ۳۰ تیر

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۴۰ فوتبال  
۱۸/۴۰ چشمک  
۱۹/۴۰ اعتراف  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر

# مرکز مهاباد

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۸/۴۰ بازی بازی  
۱۹ دانش  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۴۰ فیلم سینمایی

● جمعه ۳۰ تیر

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۴۰ فوتبال  
۱۸/۴۰ چشمک  
۱۹/۴۰ اعتراف  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ خانه قمر خانم  
۲۱/۴۰ بالاتر از خطر

● شنبه ۳۱ تیر

۱۸/۴۰ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۴۰ افونگر  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ آخرین مهلت  
۴۲ آ‌د و حوا

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۸/۴۰ آقاخسه  
۱۹ راز بقا  
۱۹/۴۰ رنگارنگ  
۴۰ روح کایتان گرگ  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ داش‌پالکی  
۴۲ هفت شهر عشق

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۸/۴۰ کیمیا  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۴۰ وارثه شش‌هشت  
۴۰ ادبیات جهان  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ میدل‌مارج  
۴۲ ایران‌زمین

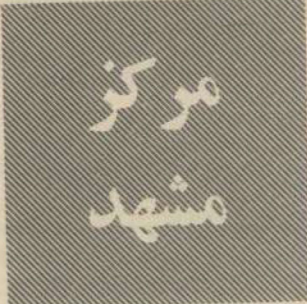
● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۸/۴۰ توسن  
۱۹ سرزمین‌ها  
۱۷/۴۰ سرزمین عجایب  
۱۸/۴۰ کارآگاهان  
۱۹ افونگر

۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۴۰ دختر شاه‌پریان  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ سرکار استوار  
۴۲ جنگ بزرگ

● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۸/۴۰ باگزیانی  
۱۹ آموزش زنان روستایی  
۱۹/۴۰ نقالی  
۴۰ جولیا  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ ویت  
۴۲ موسیقی فرهنگ و هنر



مرکز  
مشهد

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۷/۴۰ باگزیانی  
۱۸ آقاخسه  
۱۸/۴۰ شش‌هشت  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید

آقای رضا فریدی سال سوم «A» دبستان روش نو شماره ۱ مشهد

۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی  
۴۰ بیت‌وایان  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ فیلم سینمایی

● جمعه ۳۰ تیر

۱۶ دختر شاه‌پریان  
۱۶/۴۰ فوتبال  
۱۷/۴۰ موسیقی ایرانی  
۱۸ انتزاف  
۱۸/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۱۹/۴۰ دور دنیا  
۴۰ خانه قهر خانم  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ ناسیونال شو  
۴۲ آقای نواک

● شنبه ۳۱ تیر

۱۷/۴۰ کارتون  
۱۸ بازی بازی  
۱۸/۴۰ جادوی علم  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۴۰ غرب وحشی  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ محله پیتون  
۴۲ رویدادهای هفته

● یکشنبه ۱ مرداد

۱۷/۴۰ باگزیانی  
۱۸ آقاخسه  
۱۸/۴۰ شش‌هشت  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید



آقای علیرضا مصطفی سال دوم دبستان ریاضی

۱۹/۴۰ سازمان اس  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ فیلم سینمایی

● دوشنبه ۲ مرداد

۱۷/۴۰ آموزش کودکان روستایی  
۱۸/۴۰ جولیا  
۱۹ ایران زمین  
۱۹/۴۰ هاوانی  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ داش‌پالکی  
۴۲ شهر عریان

● سه‌شنبه ۳ مرداد

۱۷/۴۰ آموزش روستایی  
۱۸/۴۰ موسیقی محلی (تولید محلی)  
۱۹ سرزمین‌ها  
۴۰ فراری  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ سرکار استوار  
۴۲ راز بقا

● چهارشنبه ۴ مرداد

۱۷/۴۰ آموزش زنان روستایی  
۱۸ توسن  
۱۸/۴۰ مجله نگاه  
۱۹ اتاق ۴۴۴  
۱۹/۴۰ روهاید  
۴۰/۴۰ اخبار  
۴۱ محله پیتون  
۴۱/۴۰ هفت شهر عشق



آقای مجید افتخاری سال پنجم دبستان ریاضی



آقای سرویک آذاریانس سال پنجم دبستان آریان



آقای منوچهر وطن‌دوست‌فرخانی سال سوم دبستان نهم آبان



آقای محمد حسین صدری سال اول دبستان آریان



دوشیزه نادره السی سال دوم دبستان آریان

تلویزیون  
آموزشی

|                                  |                                  |                         |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|-------------------------|----------------------------------|
| ۱۰/۳۰ مسابقه اطلاعات             | ۸/۳۵ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری       | ۸/۳۰ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه |
| عمومی ( غرب - المثل و شعر مصور)  | ۱۱/۴۵ بخوانیم و بنویسیم          | ۱۱/۴۵ مکتبه آلمانی      | ۸/۳۵ نیایش                       |
| ۱۱ فیلم سینمایی                  | ۸/۴۵ ریاضی مدرن                  | ۱۲/۵۵ فیلم داستانی      | ۸/۴۵ رسم فنی                     |
| ● شنبه ۳۱ تیر                    | ۹/۳۰ مسابقه ریاضی                | ● سه‌شنبه ۳ مرداد       | ۹/۱۵ برنامه هنری                 |
| ۹/۵۵ مکتبه آلمانی                | ۱۰/۱۰ حساب ذهنی                  | ۹/۵۵ مکتبه انگلیسی      | ۹/۳۰ فیزیک برای همه              |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۱۰/۳۵ فیلم آموزشی                | ۱۰/۱۰ مسابقه طبیعی      | ۱۰/۳۵ فیلم آموزشی                |
| ۸/۳۰ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                | ۱۱/۱۵ برنامه هنری       | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸/۳۵ نیایش                       | ۱۱/۴۵ علوم دبستانی               | ۱۱/۴۵ مکتبه انگلیسی     | ۱۱/۴۵ مکتبه انگلیسی              |
| ۱۱/۱۵ برنامه هنری                | ۱۲/۵۵ فیلم داستانی               | ۱۲/۵۵ مکتبه انگلیسی     | ۱۲/۵۵ مکتبه انگلیسی              |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۸/۳۵ بخت آزاد                    | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۰/۳۵ فیلم آموزشی                |
| ۸/۳۵ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه | ۸/۴۵ بحث آزاد                    | ۹/۵۵ مکتبه فرانسه       | ۱۰/۱۰ طبیعت برای همه             |
| ۸/۳۵ نیایش                       | ۹/۱۵ برنامه هنری                 | ۹/۵۵ مکتبه انگلیسی      | ۱۰/۳۵ فیلم آموزشی                |
| ۱۱/۱۵ برنامه هنری                | ۱۱/۴۵ علوم دبستانی               | ۱۱/۴۵ مکتبه انگلیسی     | ۱۰/۵۰ نقاشی                      |
| ۱۱/۴۵ مکتبه انگلیسی              | ۱۲/۵۵ فیلم داستانی               | ۱۲/۵۵ مکتبه انگلیسی     | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ● چهارشنبه ۴ مرداد               | ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۸/۳۰ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۸/۳۵ نیایش                       | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۱۱/۴۵ علوم دبستانی               | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۱۲/۵۵ فیلم داستانی               | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۸/۳۵ بخت آزاد                    | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۸/۴۵ بحث آزاد                    | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۹/۱۵ برنامه هنری                 | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۱۱/۴۵ علوم دبستانی               | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |
| ۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها     | ۱۲/۵۵ فیلم داستانی               | ۹/۳۰ مسابقه علم و تجربه | ۱۱/۱۵ برنامه هنری                |

● پنجشنبه ۲۹ تیر

۱۱/۱۵ برنامه هنری  
۱۱/۳۰ مکتبه انگلیسی  
۱۱/۴۵ ریاضی دوره - راهنمایی  
۱۲/۵۵ فیلم داستانی  
۱۲/۳۵ ترسیم و رقص

● جمعه ۳۰ تیر

۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۸/۳۵ سلام شاهشاهی و اعلام برنامه  
۹/۳۰ مکتبه انگلیسی  
۹/۵۵ گرامر انگلیسی  
۱۰/۱۰ مکانیک برای همه  
۱۰/۳۵ مسابقه اطلاعات  
۸/۳۵ عمومی ( دانش - آموزش)  
۸/۴۵ اشعار حماسی  
۹/۱۵ برنامه کودکان  
۹/۱۵ برنامه هنری

تلویزیون  
آمریکا  
AFTV

رادیو آمریکا  
AFR

|  |  |   |  |  |  |   |
|--|--|---|--|--|--|---|
| THURSDAY<br>0830 Slides & Music<br>0855 Sign On<br>0900 Sesame Street<br>1000 Daniel Boone<br>1100 Cartoons<br>1145 Sign Off<br>1430 Slides & Music<br>1455 Sign On<br>1500 Sports Special<br>1630 Sports Challenge<br>1700 American Sportsman<br>1745 Greatest Fights of the Century<br>1800 Animal World<br>1830 My Three Sons<br>1855 C.B.B<br>1900 News<br>1915 Buck Owens<br>1940 The Lieutenant<br>2030 Playhouse 90<br>2145 Movie: "Caged"<br>2320 Sign Off | 2030 Gunsmoke<br>2120 Wrestling<br>2210 C.B.B<br>2215 Movie: "Fun On A Weekend"<br>2345 Sign Off | SATURDAY<br>1630 Slides & Music<br>1655 Sign On<br>1700 News<br>1700 Sesame Street<br>1800 Daniel Boone<br>1855 C.B.B<br>1900 News<br>1915 This is Your Life<br>1940 Glen Campbell Show<br>2030 Ironside<br>2120 National Geographic Special<br>2210 C.B.B<br>2215 Tonight Show<br>2320 Christophers<br>2335 Sign Off | MONDAY<br>1630 Slides & Music<br>1655 Sign On<br>1700 News<br>1705 Bill Cosby Show<br>1730 Doris Day Show<br>1800 Governor & J. J.<br>1830 The Law & Mr. Jones<br>1855 C.B.B<br>1900 News<br>1915 In Which We Live<br>1940 Ice Palace<br>2030 Mod Squad<br>2120 Funny Side<br>2210 C.B.B<br>2215 Movie: "Avalanche"<br>2325 Anyone Around my Base is It<br>2355 Sign Off | TUESDAY<br>1630 Slides & Music<br>1655 Sign On | 1700 Governor & J. J.<br>1730 Bewitched<br>1800 Julia<br>1830 My Three Sons<br>1855 C.B.B<br>1900 News<br>1915 Conversations In Black<br>1940 Iainie Kazan<br>2030 High Chaparral<br>2120 Dick Powell<br>2210 C.B.B<br>2215 Dick Cavett<br>2320 This is The Life | WEDNESDAY<br>1630 Slides & Music<br>1655 Sign On<br>1700 News<br>1705 Julia<br>1730 My Three Sons<br>1800 Nanny & The Professor<br>1830 Here's Lucy<br>1855 C.B.B<br>1900 News<br>1915 Wide Wide World<br>1940 Rowan & Martin's Laugh-In<br>2030 Perry Mason<br>2120 Nitecap Theater: 1st "It's A Bikini World"<br>2nd "Days of the Trifids"<br>0010 Sign Off |
|--|--|---|--|--|--|---|

|   |   |  |   |  |   |
|---|---|--|---|--|---|
| SAT-SUN-MON-TUE-WED<br>0530 Wake Up Easy<br>0830 Ira Cook<br>0900 Community Bulletin Board<br>0905 Bob Kingsley<br>1100 Nashville Beat<br>1200 Tom Campbell<br>1300 Tempo<br>1400 Wolfman Jack<br>1500 Traveling Home<br>1700 Country World<br>1800 Roger Carroll<br>1855 Community Bulletin Board<br>1900 News<br>1915 Pete Smith<br>2000 Club 20<br>2100 Segebrush Theater (SAT)<br>Golden Days of Radio (SUN)<br>Playhouse (MON) | Jim Hawthorn's Comedy (TUE)<br>Mystery Theater (WED)<br>2130 Bobby Troup<br>2200 Community Bulletin Board<br>2205 Interlude<br>2300 Adventures in Good Music<br>2345 Sign Off | THURSDAY<br>0700 Early Morning Melodies<br>0755 Community Bulletin Board<br>0800 Big Jon & Sparkie<br>0900 Jimmy Wakely<br>1000 Ted Quillin<br>1155 Community Bulletin Board<br>1200 Johnnie Daria<br>1300 Young Sound<br>1500 American Top 40 | 1600 Roland Bynum Show<br>1700 Jim Pewter<br>1800 Jazz Scene<br>1855 Community Bulletin Board<br>1900 News<br>1915 Charlie Tuna<br>2000 Hitline 72<br>2200 Community Bulletin Board<br>2205 Just Music<br>2355 Sign Off | FRIDAY<br>0700 Early Morning Melodies<br>0755 Community Bulletin Board<br>0800 Melvin's Kiddie Circus<br>0830 Country Crossroads<br>0900 Banners of Faith<br>0930 Crossroads<br>1000 Silhouette<br>1030 Music For The Soul | 1100 Protestant Hour<br>1130 Serenade in Blue<br>1155 Community Bulletin Board<br>1200 Philadelphia Orchestra<br>1300 Kim Weston<br>1400 Finch Bandwagon<br>1500 Bill Stewart<br>1700 F' veil Calls<br>1730 .and Ole Opry<br>1800 Latino<br>1855 Community Bulletin Board<br>1900 News<br>1915 History Of Country Music<br>2000 Hitline 72<br>2100 Carmen Dragon<br>2200 Community Bulletin Board<br>2205 Just Music<br>2355 Sign Off |
|---|---|--|---|--|---|



## برنامه اول جمعه بازار

برنامه جمعه بازار این هفته مثل هفته‌های گذشته مجموعه ایست از تازه‌ترین ترانه‌ها، نمایشنامه‌های فکاهی و طنزآلود و رپرتاژهای شنیدنی که صبح جمعه شمارا رونق خواهد بخشید.

## دو ترانه جدید از گوگوش

گوگوش، خواننده محبوب که مدتی است در اروپا بسر میبرد، اخیراً در کنار خواننده‌های معروف بین‌المللی برنامه‌هایی اجرا کرده که مورد توجه

محافل هنری جهان قرار گرفته است. در این برنامه، گوگوش دو ترانه بنام های:

Taking off و Sixtinc Dandi Lions

خواننده که روز جمعه این هفته از برنامه جمعه بازار رادیو ایران پخش میشود. آهنگ این ترانه‌ها را تنظیم کننده ایتالیایی پیرو - پین توجی برای ارکستر تنظیم کرده است



## نمایشنامه

جمعه ساعت ۱۴

## و... بزودی طنین ناقوسها

اثر: رابرت آلتمن - آمریکائی - ترجمه و تنظیم: موریس - تهیه کننده: مهدی شرفی - کارگردان: هوشنگ بهشتی. بازیگران: مهین نثری - ایران بزرگسار - فریدون اسمعیلی - علی محزون - منیژه زریں - کیومرث مبشری - محسن فرید.

## زندگی شیرین است

یکشنبه - ساعت ۱۶/۵

در برنامه این هفته «زندگی شیرین است» دکتر «مجید کهنه شهری» دانشیار گروه بهداشت مواد غذایی دانشگاه تهران درباره ارزش غذایی ماهی و علت کمبود آن در سالهای اخیر و اقداماتی که برای تکثیر ماهی انجام شده صحبت می‌کند.

## شاهکارهای ادبیات

یکشنبه - ساعت ۲۱

تهیه کننده و کارگردان مهدی شرفی - برنامه شاهکارهای ادبیات جهان این هفته به معرفی اثر چارلانی وینکور هوگو، «بینوایان» می‌پردازد.

بینوایان تنها کتابی است در نوع خود که در روز انتشار به ۹ زبان دنیا در شهرهای پاریس - لندن - بروکسل - نیویورک - مادرید - برلین - سن پترزبورگ و رم انتشار یافت و دیری نگذشت که به دوازده زبان دیگر برگردان شد و در میان جوامع پهنه گیتی توزیع گشت.

خالق توانای بینوایان، چنانکه درباره اش نوشته‌اند مدت چهارده سال متوالی بر روی آن کار کرد و اثری بوجود آورد که بتوان بدون تردید آنرا یکی از ده کتاب بزرگ عالم محسوب داشت.

این کتاب آئینه‌ایست روشن از زندگانی مردم محروم و قهیدست فرانسه در قرن نوزدهم.

بینوایان به گفته منتقدان ادبی اثری است لریز از پژوهشها و بررسی‌های اخلاقی، فضیلت یا ذلت بشر.

## گل‌های ۵۷۴

خوانندگان الهه - شهیدی تکنوازان منصور صارمی - سناتور جهانگیر ملک - ضرب آهنگ درمایه دشتی از: بزرگ

لشگری

ترانه از: بیژن ترقی

تنظیم برای ارکستر توسط فریدون ناصری

اشعار متن از سعیدی - رمی معیری

گوینده: روشنگر

این، تازه ترین برنامه گلهاست که ضبط شده و در ساعت ۱۳/۲۵

روز جمعه از رادیو ایران پخش میشود

## داستان شب

## عشق بزرگتری هم هست

ساعت ۲۲/۵

نوشته سبکتکین سالور

در گذشته این ملت روزها و

سالها و مردان و زنان نامدار و نامی

بسیار هست، بسیاری را شما و من

میشناسیم، اما هستند برخی از نامداران

که کمتر کسانی آنان را شناخته‌اند و

با کارهای آنان آشنائی دارند. اگر

شرح حال آنان داستان گونه و عاری

از کنایات و اشارات فنی آورده شود

چه بسا که دل‌انگیز و شیرین باشد و

چهبسا که در اذهان بماند... داستان

نسی که بنام «عشق بزرگتری هم هست»

بر این هفته از رادیو ایران پخش میشود

از اینگونه ماجراهاست و گوشه‌ای

ست از زندگی مردی که از کوهساران

ایلمان برخاست و بیگانه را از سر-

زمین آذربادگان براند و زمانی بر

آذربادگان و زنجان و قسمتی از قفقاز

نرمان راند و بنیان‌گذار سلسله‌ای شد

بنام سلسله شاهان سالاری یا سالاریان

.... او سالار مرزبان نام داشت، مردی

بود نامدار، ایرانی و دوستدار سر-

زمینش و تبارش و سنت‌های ملی و

ندیشه‌های بلند سرزمینش... اگر

ز نظر وسعت قلمرو به شهریاران دیلمی

که در تاریخ‌های درسی نامشان آمده

نخیر سیدند از نظر فکر و اندیشه

ایرانی. و اینکه قسمتی از ایران-

زمین را از یوغ بیگانه رها ساختند کم

ز آنان نبود... داستان زندگی آن مرد

نامی، یا عبارات دیگر داستان شب این

## آشنائی باموسیقی جاز

دوشنبه - ساعت ۱۶/۳۰

برنامه این هفته اختصاص دارد به گفتگو درباره بزرگترین نوازنده ترومپت جاز مدرن بنام «کارمل جونز» که ابتدا روی سبک «پت بیکر» نوازنده سفید پوست کار میکرد. رفته رفته تا آندرجه در نواختن ترومپت ترقی کرد که توانست تحریرهای ترومپت «کلیفورد براون» نوازنده شماره یک ترومپت در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۵ را تقلید کند و بعد از مرگ او بعنوان جانشین وی انتخاب شد و قطعاتی از ترکیب کونینت «کارمل جونز» پخش خواهد شد.

## فرهنگ مردم

سه شنبه - ساعت ۲۱

در برنامه فرهنگ مردم این هفته، مطالب و ترانه‌های زیر را

میشنوید:

● در مهمانی‌ها و عروسی‌ها

مرسوم است که خود مهمانان در نقش

بازیگران مختلف در میایند و یا

خواندن ترانه‌های شیرین و مطالب

آهنگین به همراه رقص و کف بر لطف

شایسته تحسین است اینکه طراحان

این بازیها هنرمندان با ذوق و گمنامی

هستند که این بازیهای شیرین را با

کنایه‌ها و شوخی‌های مختلف لطیف

ساخته‌اند. در ابتدای برنامه چند

نمونه از این بازیها پخش میشود.

● یکی از مسابقه‌های فرهنگ

مردم مسابقه «معرفی شهرها و

آبادیها» است در این برنامه «نجوا»

درباره وجه تمییه و نامگذاری شهرها

و دیه‌ها مطالب آموزنده‌ای خواهد

گفت.

● قسمت دیگر برنامه ناز و

نوازش‌های شعر گونه‌ای است که

مادرها برای بچه‌ها میخوانند و چند

نمونه از آنها با ساز و ضرب اجرا

میشود.

● برادر خواندگی و خواهر

خواندگی از آداب و رسوم بسیار

قدیمی هموطنان عزیز ما است که

گویای قسمتی از روابط اجتماعی

آنها است. این هفته آداب «برادر

خوانده کردن بچه‌ها» در بین کردها

در برنامه آمده است.

● واگوشک‌ها و چيستانه‌های

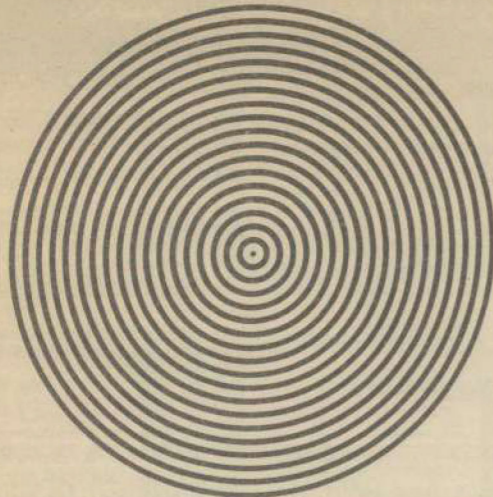
بکر و شنیدنی از دزفول قسمت جالب

دیگری از این برنامه است.

ترانه‌های اصیل و محلی این

برنامه از شیراز، آذربایجان، کرمانشاه

و خرم‌آباد لرستان خواهد بود.



از بامداد تا نیمه شب روی موج ۱۳۵۰

## تعطیلات با رادیو دریا

### برنامه رادیو دریا

- ۰۹/۳۰ تا ۰۷/۳۰ موسیقی بامدادی (موسیقی سبک)
- ۰۹/۳۰ تا ۱۲/۳۰ برنامه دریا (ترانه‌های گوناگون، نیازمندیهای عموئی، گزارشهای رادیویی)
- ۱۴/۳۰ تا ۱۲/۳۰ ناهار با موسیقی (موسیقی غربی)
- ۱۵/۳۰ تا ۱۴/۳۰ گلها
- ۱۵/۳۰ تا ۱۹/۳۰ برنامه دریا (ترانه‌های گوناگون، آهنگهای محلی، موسیقی غربی، گزارش‌های رادیویی)
- ۱۹/۳۰ تا ۲۱/۳۰ شام با موسیقی (موسیقی غربی)
- ۲۱/۳۰ تا ۰۰/۳۰ موسیقی رقص (آهنگهای از تمام ملل)
- ۰۱/۳۰ تا ۰۰/۳۰ گلها

ضمناً: ۱۸ بخش خبری، بطور خلاصه و کوتاه، در ساعت‌های ۲/۳۰ و ۸/۳۰ و ۹/۳۰..... تا پایان برنامه ساعت بساعت پخش میشود.



# تعمیر گاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

|  |  |  |   |
|--|--|--|---|
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>کرماتشاه<br/>خیابان شاه پختی بل اجلاویه<br/>تلفن: ۴۹۲۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>          | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>اهواز<br/>خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث<br/>تلفن: ۴۱۶۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>          | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>اراک<br/>خیابان شاهیور روبروی<br/>بیمه های اجتماعی<br/>تلفن: ۳۸۴۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p> | <p><b>تعمیر گاه مرکزی شواب لورنس</b></p> <p>خیابان آریانرود ایستگاه<br/>سینا کو پلاک ۵۵۸<br/>تلفن: ۹۶۳۰۱۶۳۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                        |
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>مهرگان<br/>خیابان شالی کوی مقابل سینما<br/>کاپری تلفن: ۲۲۲۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>     | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>اصفهان<br/>خیابان شیخ بهایی چهارراه<br/>سرکب تلفن: ۲۷۹۱۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>    | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>آبادان<br/>خیابان شاهپور<br/>تلفن: ۴۱۴۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                           | <p><b>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ شواب لورنس</b></p> <p>خیابان سیمتری نارمک بالاتر از<br/>میدان هفت حوض جنب بانک اصناف<br/>تلفن: ۷۹۵۵۶۵</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p> |
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>ساری<br/>خیابان فردوسی پلاک ۷۰<br/>تلفن: ۴۲۴۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                   | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>شیراز<br/>خیابان قصرالهدی چهارراه<br/>سینما سعدی تلفن: ۲۵۹۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p> | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>سنندج<br/>خیابان ششم بهمن<br/>تلفن: ۳۰۷۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                          | <p><b>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ شواب لورنس</b></p> <p>خیابان آریامهر جنب بانک ملی<br/>پلاک ۲۳۴-۲۳۳<br/>تلفن: ۶۲۲۳۳۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                   |
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>بندرعباس<br/>فروشگاه عابدینی خیابان رضا<br/>شاه کبیر تلفن: ۲۲۱۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p> | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>رشت<br/>خیابان سعدی<br/>تلفن: ۵۶۶۰</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                          | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>کرمان<br/>خیابان پهلوی «تهران»<br/>تلفن: ۲۲۵۲</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                     | <p><b>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ شواب لورنس</b></p> <p>عباس آباد سیمتری نظامی پلاک ۱۷۹<br/>تلفن: ۷۶۴۲۵۱</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                               |
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>درفول<br/>خیابان سیمتری جدید<br/>تلفن: ۲۵۶۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                     | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>رضاییه<br/>خیابان فرح نرسیده به خیابان<br/>داروش تلفن: ۸۲۲۷</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p> | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>مشهد<br/>خیابان احمدآباد «فرح»<br/>مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>   | <p><b>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ شواب لورنس</b></p> <p>خیابان شهنشاه شماره ۴۶۸<br/>تلفن: ۷۵۶۵۰۴</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>  |
| <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>تبریز<br/>خیابان پهلوی مقابل کلانتر کچه<br/>تلفن: ۷۹۰۸</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>          | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>همدان<br/>خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳<br/>تلفن: ۴۱۹۶</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>              | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>راهدان<br/>خیابان داورپناه ساختمان<br/>فقریایی تلفن: ۴۹۳۹</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>         | <p><b>تعمیر گاه شواب لورنس</b></p> <p>مسجد سلیمان<br/>خیابان فرمانداری «آریامهر»<br/>تلفن: ۲۱۳</p> <p>SCHAUB-LORENZ</p>                                     |

# موسیقی کلاسیک (استر یوفونیک) رادیو تهران (برنامه دوم)

**آثار جاودان موسیقی**

ساعت ۹

**پنجشنبه:**  
یوهان کریستین باخ: سمفونیا در می بمل مازور  
کارل فیلیپ اماتولگ باخ: کسرتودد ریمینور برای فلوت  
ارکستر مجلسی مونیخ رهبر ونوازنده فلوت کورت ردل  
گرشوین: یک آمریکائی در پاریس  
ارکستر فستیوال لندن برهبری استانیلی بلك شنبه:

**چهارشنبه:**  
موتزارت: سمفونی شماره ۳۱ (پاریس) در مازور ک - ۲۹۷  
ارکستر فیلارمونیک اسلواک برهبری لودویگ رایتز  
دوژاک: سمفونی شماره ۳ در می بمل مازور اپوس ۱۵  
ارکستر سمفونیک لندن برهبری ایستوان کرتس

**پنجشنبه:**  
استراوینسکی: باله پرستش بیهار  
ارکستر فیلارمونیک چک برهبری کارل آنچرل یوهانس اشتراوس: چند والس  
ارکستر سمفونیک شیکاگو برهبری فریتس رایتز  
**یکشنبه:**  
هایدن: سمفونیا شماره ۶ و ۷ و ۸  
ارکستر مجلسی ساربرهبری کارل ریستپارت  
**دوشنبه:**  
تلمان: سوناتهای فامینور و سی مینور برای فلوت و کلارون  
ژان پیرامپال: فلوت  
رابرت ویرون لاکروا: کلارون  
تی پت: فانتزی کسرتات روی تم کرلی  
ارکستر مجلسی پت برهبری آهنگساز  
استراوینسکی: اوکت برای سازهای بادی گروه مجلسی پراگ برهبری لیوریشک  
**سه شنبه:**  
دیتز دورف: کسرتو برای کترپاس و ارکستر در می مازور  
گنورگ هورت ناکل: کترپاس  
کسرتو برای هارپ و ارکستر در لامازور  
هلکا اشتورک: هارپ  
ارکستر مجلسی ورتمبرگ برهبری پورگ فابریز  
پاربر: کسرتو برای ویلن و ارکستر اپوس ۱۴  
آیزاک اشترن: ویلن  
ارکستر فیلارمونیک نیویورک برهبری لئونارد برنشتین

**کسرت شب**

ساعت ۲۱

**پنجشنبه:**  
دومینیکو اسکالاتی: چند سونات برای کلارون  
فرنادو والتی: کلارون  
**جمعه:**  
(شروع برنامه ساعت ۳۰-۲۱)  
ویشارد واگنر: ابرای هلندی سرگردان خوانندگان: گاتلوب فریک  
ماریان شک  
رودولف شک  
دیتزیش فیشر دیسکو  
کر و ارکستر ابرای برلین برهبری فرانتس کونویچی  
شنبه:

**پنجشنبه:**  
بنوون: کسرتو پیانو شماره ۳  
رودولف سرکین: پیانو  
ارکستر فیلارمونیک نیویورک برهبری لئونارد برنشتین  
کلود دیبوسی: داپسودی برای کلارینت و ارکستر شماره ۱  
استانیلی دوکر: کلارینت  
ارکستر فیلارمونیک نیویورک برهبری لئونارد برنشتین  
ژان سبیلیوس: سمفونی شماره ۱  
ارکستر هاله برهبری سرجان باریرولی  
**یکشنبه:**  
جرج گرشوین: کسرتو برای پیانو و ارکستر در فامازور  
استانیلتور: پیانو  
ارکستر سمفونیک پراگ برهبری واکلاو-فریمان

**سونا کوچ:** کوارتت شماره ۲

**SUNDAY**  
G-Gerstl: Piano Concerto in F Major  
Stanislav Knop-Piano  
Prague Symphony Orchestra Conducted by Václav Neumann.  
F-Schubert: The Trout Quintet.  
Mieczyslaw Horoszewski - Piano  
Members of the Budapest String Quartet.  
B-Barok: Piano Concerto No 1  
Dagmar Bilophova: Piano  
Prague Radio Symphony Orchestra Conducted by Martin Turnovsky.  
**MONDAY**  
A-Ovchar: Othello Overture Op 93  
Czech Philharmonic Orchestra Conducted by Karel Ancerl.  
P-Tchaikovsky: Symphony No 8 in B Minor Op 54 (Patetique)  
The Vienna Philharmonic Orchestra Conducted by Leon Masek.  
M. Bruch: Violin Concerto in D Minor No 2 Op 44  
Jascha Heifetz: Violin  
R.C.A. Victor-Symphony Orchestra Conducted by Izler Solomon.  
**TUESDAY**  
C-Pandrefky: Utrina  
Austria Radio Symphony Orchestra Conducted by Andrea Makovsky.  
**WEDNESDAY**  
Henry Cavelli: Symphony No 5  
Vienna Symphony Orchestra Conducted by Dean Dixon.  
Benjamin Britten: Variations On a Theme of Frank Bridge (Bath Festival Orchestra Conducted by Yehudi Menuhin).  
A-Honegger: Three Symphony Movements.  
C-Debussy: Rhapsody for Saxophone And Orchestra Sigurd Rascher: Saxophone  
New York Philharmonic Orchestra Conducted by Leonard Bernstein.

**THURSDAY**  
D-Scarlati: Sonatas for Clavcin  
Fernando Valente: Clavcin.  
**FRIDAY**  
R-Wagner: The Flying Dutchman.  
Dietrich Fischer-Dieskau  
Gottlieb Frick  
Marianne Schech  
Rudolf Schock  
German State Opera Berlin Conducted by Franz Konwitschny.  
**SATURDAY**  
L.W. Beethoven: Piano Concerto No 3 in C Minor  
Rudolf-Sarkin-Piano  
C-Debussy: Rhapsody for Clarinet and Orchestra No 1  
Stanley Drucker-Clarinet  
New York Philharmonic Orchestra Conducted by Leonard Bernstein.  
J-Sibelius: Symphony No 1 in E Minor  
The Hallé Orchestra Conducted by Sir John Barbirolli.

**IMMORTAL COMPOSITIONS**

9 A.M.

**THURSDAY**  
J-C-Bach: Symphonia in B-Flat Major Op 9 No 2  
C-P-E-Bach: Concert in D Minor For Flute & Strings The Munich Pro Arts Orchestra Kurt Redeconductor  
G-Gerstl: An American in Paris London Festival Orchestra Conducted by Stanley Black.  
**SATURDAY**  
S-Stravinsky: Le Sacre Du Printemps Czech Philharmonic Orchestra Conducted by Karel Ancerl.  
J-Strauss: Waltzes  
Chicago Symphony Orchestra Conducted by Fritz Reiner.  
**SUNDAY**  
J-Mozart: Symphonies No. 67-8  
The Chamber Orchestra of the Saire Conducted by Karl-Rittsperger.  
**MONDAY**  
G-P-Telemann: Sonata in F Minor & Sonata in B Minor for Flute & Continuo  
Jean-Pierre Rampal: Flute  
Robert Veyron - Lororic Harpsichord.  
M-Tippett: Fantasia Concertante on A Theme of Corelli  
Bath Festival Orchestra Conducted by the Composer.  
J-Stravinsky: Octet For Wind Instruments  
Chamber Harmony Ensemble, Prague Conducted by Liber Pesek.  
**TUESDAY**  
K-D-V-Ortensdorf: Concerto for Double-Bass & Orchestra in E Major George Hinrichs: Double - Bass  
Concerto for Harp and Orchestra in

**INTRODUCING GREAT MUSICIANS**

12 Noon

**THURSDAY**  
N-Paganini  
**SATURDAY**  
C-Debussy  
Gottlieb Frick  
Marianne Schech  
Rudolf Schock  
German State Opera Berlin Conducted by Franz Konwitschny.  
**TUESDAY**  
C-Debussy  
**WEDNESDAY**  
Viadimir-Horowitz  
**CLASSICAL MUSIC**

5 P.M.

**THURSDAY**  
Rozsa: Violin Concerto  
Benjamin Romantic Fantasy

# چرا خاویار ودگا در مدتی کوتاه مورد علاقه و توجه مردم قرار گرفت؟

## چرا خاویار ودگا در ایران يك نوسابه استثنائی شناخته شده؟



## چرا خاویار ودگا در ردیف بهترین ودگاهای جهانی قرار گرفت؟

## و بالاخره چرا خاویار ودگا پر فروش ترین نوسابه در ایران است؟

رای اینکه خاویار ودگا نوسابه ایست غیر از آنچه تاکنون عرضه شده.

رای اینکه خاویار ودگا نوسابه ایست سالم - خالص - مطمئن - نشاط آور و بدون عارضه بعدی.

رای اینکه خاویار ودگا نوسابه ایست در سطح بین المللی که بزودی بخارج از کشور صادر خواهد شد.

رای اینکه خاویار ودگا نوسابه ایست بی مسامحه فقط در کار خباجات ایران می اهواز مجهز ترین کارخانه

نوسابه سازی در ایران و خلور میانه تحت دستگاه های هدایت کننده تمام الکترونیکی قابل تهیه میباشد.

خاویار ودگا رادر تهران و شهر ستانها از نوسابه فروشیهای معتبر در خواست فرمائید.



## میان پرده

کشتی غرق شد و دو نفر از مسافران آن به جزیره کوچک متروکی پناه بردند که نه آب بود و نه آبادانی و نه گلبانگ مسلمانی. بعد از چند روز، یکشان که از گرسنگی و تشنگی به حال بدی افتاده بود رو به درگاه خدا کرد و گفت:

بارالها از این جهنم دره نجاتم بده، منم قول میدم، نذر می کنم که اگر نجاتم بدی بعد از این مرد شریفی باشم، کارهای خیر بکنم، عبادت کنم، وحتى بقیة عمرم برو در صومعه ای.. در این موقع رفیقش آهسته به شانه او زد و گفت:

داداش زیاد تند نرو، یه کشتی نجات داره میاد.

دوتا خانم درباره مهمانی با شکوه دیشب حرف می زدند:

خوب، دیشب خوش گذشت؟

مهمونی بدی نبود ولی به من زیاد خوش نگذشت چون یه کفشی پوشیده بودم که نمی تونستم وایسم و یه کرسی تنم بود که نمی تونستم بشینم.

فروشنده دوره گردی مشغول تبلیغ برای يك نوع داروی حشره کش بود ولی آزمایشی که در حضور مشتری انجام داد چندان موفقیت آمیز نبود به طوری که مشتری گفت:

آقا منم اینکه دواي شما مگسپارو نمی گشه

فروشنده با حاضر جوابی گفت:

کی ادما کرد که اونارو می گشه؟ دواي بنده فقط مگسپارو عاشق همدیگه می کنه و شما می تونین به وسیله اون، مگسپارو جفت جفت با مگس کش بکشین.

گرچه در کمین موش نشسته بود ولی شکار زرتنگ از لانه اش در نمی آمد. پس از چند دقیقه موش داخل لانه صدای دیگری را شنید که می گفت:

بیا بیرون، یازو رفت. موش بیرون آمد ولی همان لحظه در چنگال تیز گرچه اسیر شد. گرچه در همان حال به موش گفت:

به این میگن خاصیت زبون خارجه.

دو عرب صحرا نشین کنار چادر خود دراز کشیده بودندو چرت می زدند. در این موقع صدای موتور اتومبیلی از دور شنیده شد. یکیشان گفت:

ترافیک صحراهم اگه اینجوری پیش بره، شلوغ میشه ها! این سومین ماشینیه که تو این دوماه رد شده.

جوانی به يك دلالت محبت که زنی را برای ازدواج به او معرفی کرده بود گفت:

چرا به من دروغ گفتی؟ تو گفتی که زنه بیوه سی ساله است، اما معلوم شد پنجاه و پنج سالشه

بنده دروغ نگفتم آقا، ایشون سی ساله که بیوه هستن

دو آدم کور فقیر برادر ثروتمندی داشتند. این برادر مرد و وقتی وصیت نامه اش را خواندند معلوم شد که خیر، اصلا برادر نداشته است. معلوم کنید درجه قربابت این دو کور بدبخت فقیر را با این برادر ثروتمند مرحوم.

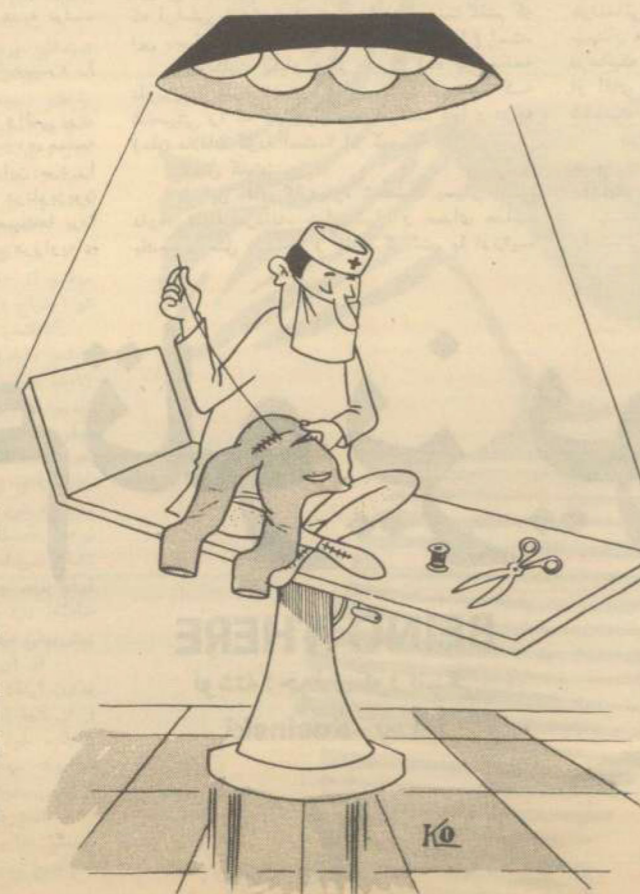
خوب معلوم است، آن دو کور فقیر بدبخت، خواهران متوفی بوده اند.

در يك درایون سینما، پیش از شروع فیلم، بلندگو اعلام کرد:

از دارندگان محترم اتومبیل های کوچک و کورسی تقاضا می شود مثل بقیه اتومبیل ها بلیت بخرند و بیهوده سعی نکنند با ویراژ دادن و قیقاج رفتن لابلای اتومبیل های دیگر خود را از نظر بلیت فروش مخفی سازند.

عجیبه آقا. این سگ شما به جای اینکه تم همسگهای دنیا، دمش رو به چپ و راست تگون بده، بالا و پایین می بره. من که تا حالا همچی چیزی ندیدم

حق با شماست البته سگ بنده اولها تم همه سگهای دیگه بود ولی تو این چند ساله اخیر که با من تویه اتاق تنگ زندگی می کنیم اینن عادت رو کرده.



راندنده آمریکایی با اتومبیل جیب از صحرای سوزان عربستان می گذشت. دریک واحه بمب بنزینی وجود داشت که مرد آمریکایی وارد آن شد و گفت:

چهل لیتر بنزین سوپر بزنین، یه خورده هم آب پرزین تو رادیات. متصدی پمپ کارش را کرد و گفت:

چهل و يك دلار آمریکایی بر آشت که: شما خودتون رو دریای نفت خوابیدین، اونوقت قیمت بنزینتون از اروپا و آمریکام گرون تره؟

عرب جواب داد:

همچین هام نیست، بنزینتون میشه یه دلار، بقیه مال یه لیتر آبه.

خانمی با يك اتومبیل کوچولو تصادف کرده وارد يك سرویس اتو شویی شد و گفت:

می تونین اینو برام درست کنین؟

صاحب سرویس نگاهی به قیافه اتومبیل انداخت و گفت:

ببخشین ما اینجا فقط می شوریم، اطو نمی کنیم.

پسری از پدرش پرسید:

بدهکار یعنی چی؟

یعنی کسی که پولی از یکی دیگه گرفته و باید پیش پس بده

طلبکار یعنی چی؟

یعنی کسی که خیال می کنه بدهکار پولشو پس می ده.

رئیس یکی از سندیکاهای بزرگ کارگری آمریکا، به دیدن هنری فورده، مالک کارخانه های بزرگ اتومبیل سازی رفته بود. فورده ماشینهای خودکار جدید اتومبیل سازی را نشان او داد و گفت:

بین جانم، اینن ماشینهای خودکار، جانشین کارگر شدن، حالا اگه زورت می رسه بیا از اینها حق عضویت بگیر.

رئیس سندیکا بی معطلی جواب داد:

من نمی تونم از اینها حق عضویت بگیرم ولی تو هم نمی تونی اتومبیلاتو بشهون بفروشی.

میلیونر هفتاد ساله ای به رفیق صمیمی اش درد دل می کرد که:

رفیق هفتاد ساله ولی عاشق یه دختر بیست ساله شدم فکر می کنی اگه بکم پیش پنجاه ساله و چند میلیون پول دارم، درخواست ازدواجمو قبول کنه؟

نه برعکس، باید یگی هشتاد سالته و چند میلیون پول داری تا قبول کنه.

کو

### خلاصه آنچه گذشت

«چنس»، باغبانی که تمام زندگی در خانه و باغ یک پیرمرد گذشته و دنیا را تنها از طریق صفحه کوچک تلویزیون می‌شناسد، ناگهان با مرگ پیرمرد از مسکن و ماوای مالوف خود بیرون رانده میشود و در اولین تماس با دنیای واقعی خارج از باغ و تلویزیون با یک اتومبیل تصادف میکند.

صاحب اتومبیل که زنی ثروتمند است چنس را به خانه خود میبرد و پرستارها و پزشک خانواده «رانده» از او مراقبت میکنند. «چنس» با شوهر پیر و علیل این زن که یکی از سهامداران و عضو هیات مدیره یک کمپانی بزرگ آمریکائی است آشنا میشود و مورد توجه او قرار میگیرد. در همین خانه است که «چنس» با رئیس

«توماس فرانکلین» پس از صرف شام بازن و فرزندانش به گوشه‌ای خزید تا به کارهایش رسیدگی کند. آقای فرانکلین قادر نبود کارهای خود را در اداره تمام کند، بخصوصی که معاونش خانم هاین نیز ایام مرخصی خود را میگذراند.

تا آنجا که قادر بود کار کرد و سپس به اتاق خواب رفت. زنش در تختخواب به تماشای برنامه‌ای مربوط به سخنرانی رئیس‌جمهور مشغول بود. فرانکلین در همان حال که لباسهای خود را بیرون میآورد، نگاهی به صفحه تلویزیون انداخت. در دو سال گذشته، قیمت سهامی که فرانکلین در بورس داشت به یک سوم ارزش واقعی آن تنزل کرده بود. فرانکلین در این مدت ذخیره خود را از دست داده بود، و به تازگی سود سهمیه‌اش در شرکت نیز مرتباً تنزل میکرد. از سخنان رئیس‌جمهور، امیدی برایش حاصل نشده بود و امید داشت معاون رئیس‌جمهور و درغیاب اوشخصی بنام «گاردینر» بتوانند از سیاهی بدیختی بزرگی که همه کم و بیش انتظارش را میکشیدند بکاهد. فرانکلین بجای اینکه از آویز اتوماتیک شلوار، که آن را طولنیز میکرد استفاده کند شلوار خود را بآبی‌اعتنائی به گوشه‌ای انداخت و روی تختخواب نشست تا برنامه «دیس‌ایونینگ» را که تازه شروع شده بود تماشا کند. آویز اتوماتیک را زنش بمنوان هدیه تولد برای او خریده بود.

اجرا کننده برنامه، «چنس گاردینر» را معرفی کرد و قدمی به جلو برداشت. تصویر تلویزیون روشن و رنگها واقعی بود، اما حتی قبل از اینکه تمام چهره چنس روی صفحه مشخص گردد، فرانکلین احساس کرد این مرد را زمانی، درحالی ملاقات کرده است. آیا در تلویزیون و در یکی از برنامه‌های مصاحبه با شخصیت‌ها بود؟ برنامه‌هایی که دوربین بیقرار و ناآرام هرزآویزهای

از سر و صورت و اندام مصاحبه شونده را به نمایش می‌گذاشت؟ آیا آقای «گاردینر» را شخصاً ملاقات کرده است؟ چیزی درباره «گاردینر» مخصوصاً طرز لباس پوشیدنش به نظر آقای فرانکلین آشنا میرسید. آقای فرانکلین بستنی در ذهن و خاطر خود به جستجو پرداخته بود تا نشانی از آشنائی با «گاردینر» بیابد. اوحی به آنچه گفته شد گوش نداد و نشمید چه نکته‌ای در مطالب شنوندگان را وادار به کفزدن و هورا کشیدن نموده، از همسر خود پرسید:

— چی گفت عزیزم؟  
زنش گفت:

— وای نمیدونی چه چیزی رو از دست دادی؟ میگفت وضع اقتصادی ملکت بسیار خوبه. اقتصاد چیزی است مثل باغ، مثلاً همه چیز در آن رشد میکند، بارور میشود و از میان میرود. گاردینر فکر میکند همه چیز درست خواهد شد.

خانم فرانکلین پس از گفتن این مطالب روی تختخواب نشست و در حالیکه صادقانه به شوهرش مینگریست ادامه داد:

— بهت گفتم که لازم نیست فکر خانه «ورمونت» رو از سرمون بدر کنیم و قید مسافرت دریائی را بزنیم. توئی دیگه. تو اولین کسی هستی که آرامش خودت رو از دست میدی. بهت گفتم که این بحران فقط یک یخ بندان ملایم درباغ است. فرانکلین یکبار دیگر حیرت زده بر صفحه تلویزیون خیره شده بود و از خود میپرسید که شخصیتی را که هم‌اکنون سخن میگفت کجا و در چه زمان ملاقات کرده است.؟ او کیست؟

زنش گفت:  
— این آقای گاردینر، شخصیت بسیار جالبی داره. قیافه مردانه، خیلی شیک و صدای جذاب. یک چیزی مثل تدکنس و کاری گران. با اون‌ایده

جمهوری آمریکا ملاقات میکند و در گفتگو با او حرفهایی راجع به باغ بزیان میراند که بسیار مورد توجه رئیس‌جمهور قرار میگیرد آنچنان که رئیس‌جمهور در سخنرانی خود سخنان او را عیناً تکرار میکند و این باعث میشود که ناگهان «چنس گاردینر» نظر معاف اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی را جلب کند.

آلیست‌های مسخره و تکنوکرات‌های وامانده کاملاً فرق داره.

فرانکلین قرص خواب خود را خورد. دیروقت بود و احساس خستگی میکرد. در این اندیشه بود که شاید، انتخاب شغل و کالت از ابتدا برای او اشتباه بوده. تجارت... سرمایه‌گذاری... رفتن به «وال‌استریت» احتمالاً نتیجه بهتری برای او می‌داشت. اما هم‌اکنون که چهل سال از عمرش میگذشت نمیتوانست ریسک کند. برای انتخاب مجدد، کمی دیر شده بود.

«گاردینر» حسادت او را پسرانگیخته بود. نگاه «گاردینر»، موفقیتش، و اعتماد بنفسش او را آزار میداد. تقریباً آه بلندی کشید و گفت:

— درست مثل یک باغ واقعاً همینطور بود. درست مثل یک باغ. فقط باید آن را باور داشت.

«چنس تنها درلیموزین نشسته بود و درحالیکه تلویزیون تماشا میکرد به خانه باز میگشت. در تلویزیون، اجرا کننده برنامه «دیس‌ایونینگ» را پامپیمان بعدی برنامه، یکی از هنرپیشه‌های سکسی‌هالیوود بود که پوشیده دریک لباس شیک و تقریباً بدن‌نما، خودنمایی میکرد. «چنس» شنید که اجرا کننده و میهمان هر دو نام او را بر زبان آوردند و هنرپیشه درحالیکه مرتباً لبخند میزد اظهار داشت که از نظر او آقای «گاردینر» مرد بسیار جذابی است با یک شخصیت مردانه.

در منزل رانده، یکی از خدمتکاران با عجله خود را بدر رسانید تا آن را بر روی «چنس» بگشاید. خدمتکار درحالیکه «چنس» را بطرف آسانسور راهنمایی میکرد گفت: سخنرانی بسیار جالبی ایراد

کردید آقای گاردینر.

پیشخدمت دیگری در آسانسور را برای چنس باز کرد و گفت:

— متشکریم آقای گاردینر. فقط متشکریم. تشکر از یک آدم عادی که در طول زندگی‌اش شاهد و ناظر خیلی از چیزها بوده.

در آسانسور، چنس به صفحه تلویزیون کوچک و قابل حملی که در گوشه‌ای پدیدار نصب شده بود نظر انداخت. برنامه «دیس‌ایونینگ» هنوز ادامه

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

— نمایش بسیار جالب و خیره کننده‌ای بود قربان. من تا بحال کسی را ندیده بودم که تا این حد در تلویزیون احساس راحتی بکند و فقط خودش باشد. شکر خدا، ما هنوز صاحب آدم‌های خوبی

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

— نمایش بسیار جالب و خیره کننده‌ای بود قربان. من تا بحال کسی را ندیده بودم که تا این حد در تلویزیون احساس راحتی بکند و فقط خودش باشد. شکر خدا، ما هنوز صاحب آدم‌های خوبی

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

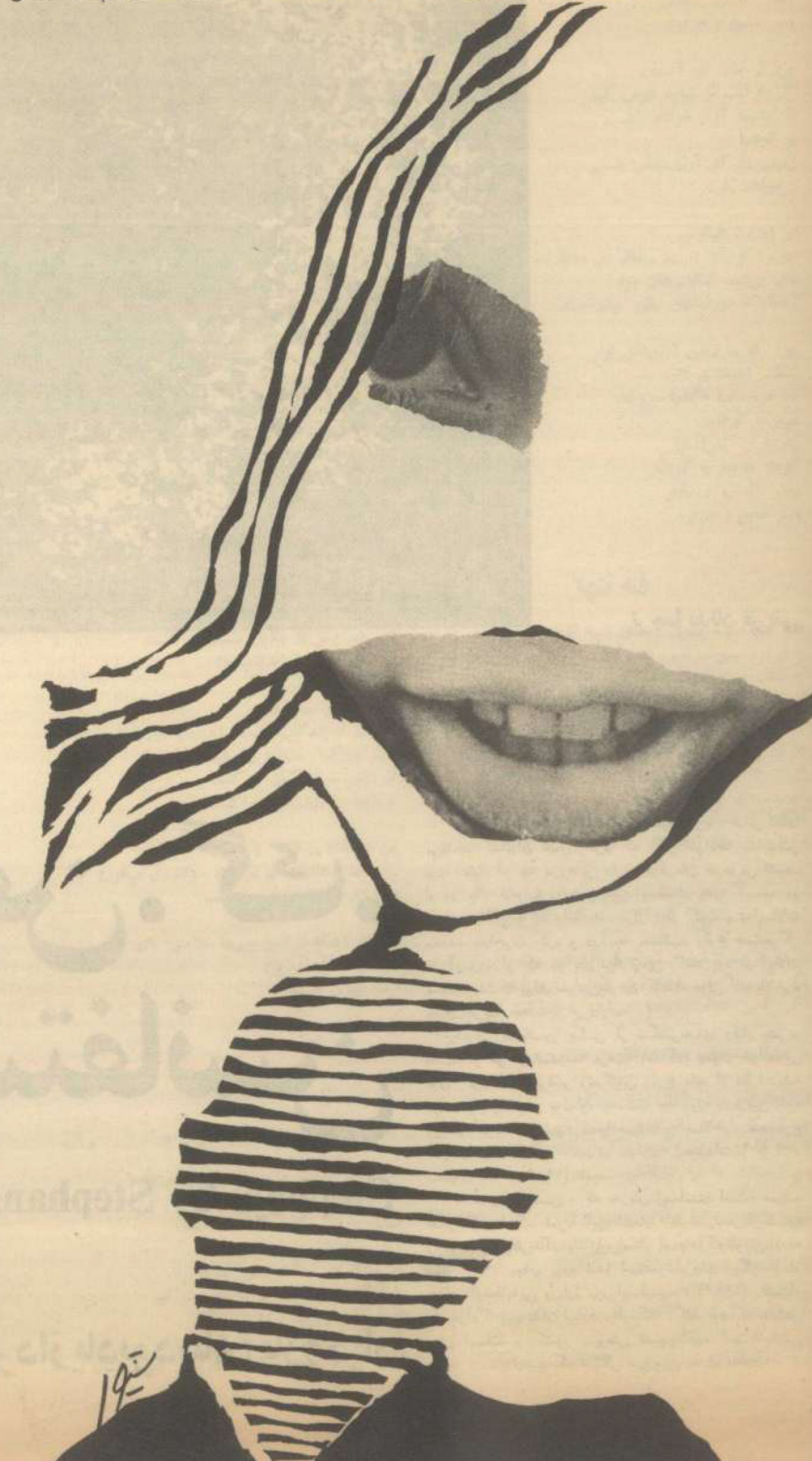
داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.

داشت. اجرا کننده با مسمان دیگری سخن میگفت. مسمان جدید، خواننده‌ای بود که ریش انبومی داشت و چنس مجدداً نام خود را از زبان او شنید. در طبقه بالا، منشی آقای رانده به استقبال چنس آمد.



مثل شما در این مملکت هستیم. راستی، آقای رانده تمام برنامه شما را در تلویزیون دیدند و چون حالشان زیاد خوب نبود، اصرار کردند وقتی به‌خانه برگشتید پدیدار ایشان بروید.

چنس وارد اتاق خواب آقای رانده شد. رانده درحالیکه بستنی میکشید روی تختخواب بسیار بزرگش بنشیند به چنس گفت:

— چنس، اجازه‌بده صمیمانه بپت تبریک بگویم. سخنرانی تو بیش از اندازه عالی بود. بیش از اندازه. امیدوارم تمام مردم مملکت، برنامه تو را دیده باشند.

آقای رانده گوشه‌ای از پتو را صاف کرد و ادامه داد:

— تو از موهبت بسیار بزرگی برخوردار هستی. خودت هستی و این عزیزم، استعداد ناپایی است که خبر از یک رهبر بزرگ میدهد. تو قوی و شجاع بودی، با این همه نخواستی به کسی درس اخلاق‌بدهی. هر چیز که گفتی لب‌کلام و مطلب بود. چنس و آقای رانده برای لحظاتی در سکوت کامل به یکدیگر خیره شده بودند. آقای رانده درحالیکه حالت جدی و لحن محترمانه خود را بازیافته بود ادامه داد:

— شاید بسرایت جالب باشد اگر بدانی «ای ای» رئیس کمیته تشریفات در سازمان‌ملل‌متحد است. بنا بر این، فردا شب باید در مهمانی بزرگی که در این سازمان برپاست شرکت کند. از آنجا که من نمیتوانم با او به این مهمانی بروم خیلی متشکر میشوم اگر تو این وظیفه را بجای من انجام بدی. سخنان تو هنوز در مغز مردم زنده است و من مطمئن دارم بسیاری از آنها با اشتیاق فراوان در انتظار دیدن تو هستند. خوب، پس تو همراه «ای ای» خواهی رفت. بله؟

— بله. من از این که با خانم «ای ای» به این مهمانی بروم بیش از اندازه خوشحالم قربان. برای یک لحظه صورت آقای رانده تار و درهم به‌نظر رسید. گویا چیزی در درون او یخ زده لبهای خود را تیر کرده و چشمانش بدون هدف دور و بر اتاق به حرکت در آمد. لحظه‌ای بعد نگاه خود را به چنس دوخت و گفت: متشکریم چنس و... راستی...

آقای رانده کمی صدای خود را پائین آورد. — اگر حادثه‌ای برای من اتفاق افتاد، خواهش میکنم از «ای ای» مواظبت یکن. او به‌کسی مثل تو احتیاج دارد... بیش از اندازه.

چنس و آقای رانده دست یکدیگر را فشردند و شب به‌خیر گفتند. چنس به‌اتاق خود رفت. همسر رانده، خانم «ای ای» با هواپیما از شهر «دوره» به نیویورک باز میگشت. در طول مسافرت، بیش از پیش به چنس فکر میکرد. او سعی داشت بین حوادث مختلفی که در گذشته اتفاق افتاده بود رابطه‌ای پیدا کند. خانم رانده بیاد اولین روز ملاقات خود با چنس پس از حادثه اتومبیل افتاد. بیادش آمد که چنس اصلاً کنجکاو از خود نشان نمیداد و چهره‌اش بدون احساس و رفتار آرام بود. چنس طوری رفتار میکرد که گویا وقوع حادثه، درد و رنج، وحشی ملاقات با خانم رانده را پیش‌بینی نمیکرده است.

از آن روز تاکنون دوروز تمام گذشته بود، بدون اینکه خانم رانده بداند آقای گاردینر کیست و از کجا آمده. این مرد، از بیان هرگونه مطلبی درباره خود مصراً امتناع می‌ورزید. روز گذشته، زمانی که خدمتکارها در آشپزخانه غذا می‌خوردند و چنس بخواب رفته بود، خانم رانده با احتیاط خود را به اتاق طبقه بالا رسانید و کلیه لوازم و وسایل شخصی آقای گاردینر را زیر و رو کرد. اما در میان آنها هیچ مدرکی از مسمان تازه‌وارد بدست نیاورد.

بقیه در صفحه ۷۹

# آدم تلویزیونی

BEING THERE

نوشته: جرسی کوزینسکی

Jerzy Kosinski



ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور



شعر امروز دنیا

# ستفن. گ. ستفانسن

Stephan G. Stephansson

شاعری، تصویر پرداز یادبودهای یارودیار

ترجمه عدنان غریفی

منتقدین معتبر، ستفانسن را ظریفترین شاعر کانادا می‌نامند: نمیتوان تصور کرد که اگر شرایط مساعدتر بود، اعتبار او چه مرزهایی را به‌زیر فرمان خود می‌کشید. او در يك خانواده زارع و فقیر ایسلندی دنیا آمد. در بیست سالگی با خانواده خود ترك دیار گفت و به ایالات متحده مهاجرت کرد و در آنجا مصائب زارع جستجوگر را آزمود. او که دو بار ترك زمین گفته بود از ایالات متحده رفت تا برای سومین بار در کانادا، جایی که بالاخره منزل گزید، بچستجو بپردازد. زندگی ستفانسن یکی از شگفتی‌های رفتار بشری است. او هرگز پندرسه نرفت، اما آدم بسیار خوانده‌یی بود. گرچه در سراسر زندگی زارع ماند از نظر اندیشه مردی جهان‌اندیش بود. او، چه شب چه روز، در زمین خود زراعت کرد، چه بسیار شعر سرود، و بالاخره مجموع آنها را Andvökur، «شبهای بیداری» (مجلدات ۱ تا ۶، سالهای ۳۸ - ۱۹۵۹) نامید. شعر ستفانسن، که به‌زبان ایسلندی است، همیشه تفکرانگیز است. نمونه این اشعار «اعتراض سرپازگمنام» (۱۹۲۱) و «وقتی که يك ویراستار بوده» (که اولین بار به سال ۱۹۲۳ بچاپ داده شد) است. شعرهای دیگر او از جمله «از خطابه‌یی درباره روز ایسلندی‌ها» (۱۹۰۴)، عشق‌او را به‌زادگانش نشان میدهد. او که آگاه بود که عشقت میان ایسلند و کشور متبوعش تقسیم شده است، باین نتیجه دردناک رسید که «دیگر سرزمین پدری ندارد»

## از خطابه‌یی درباره روز ایسلندی‌ها

با آنکه، توای رهگذر،  
نمی‌خواهی عالمی را کشف کنی  
با اینهمه اندیشه تو  
با سواحل سرزمین مادریت درآمیخته است  
بتاریخ و آتش‌فشان  
کودک جویبار و گردنه  
دختر گدازه و ماهی  
پسر خلیج و جزیره  
بر فراز خاک، در آسمان  
گرچه قلب تو شاید هوس کند  
با اینهمه آوار خواهد شد  
و کوهها  
زمینی را که آرزومندش هستی  
پرخواد کرد

در ابدیت اقیانوس  
جزیره نوحته است، محاط در حلقه نیک:  
عالم پرئش شگفتی‌های بهار  
آنجا که دورنمای عظیم میدرخشد.

چرا که سرزمین آرزوهای تو  
شکلی ایسلندی دارد  
اما خرسنگها با گلها می‌روند  
بهین‌ها گرم‌اند  
بتاریخ و آتش‌فشان  
کودک جویبار و گردنه  
دختر گدازه و ماهی  
پسر خلیج و جزیره

## قله تنها

قله تنها سینه بسوی آسمان زیا گرفته است  
و نیزار، مبهوت، خیره شده است  
درختان بیشه نمیخواهند آفتاب بالا روند  
و خزندگان فراسو آن را گم کرده‌اند.  
با آنکه تندبادهای سرد، از آغاز،  
با بیرحمی برجیشت می‌کوفته‌اند  
او در جنگ سپیم میشود  
نایب‌روز پای برجا می‌ماند  
انگار که شهادت و راستی را  
از صخره زعاله زوده‌اند

## وقتی که ویراستار بودم

عست خراب، شفیق و شوریده، ایستاد،  
اگر کسی گوش میدان زخم زبانها را می‌شنید  
اگر کسی به‌دار آویخته می‌شد، برخاک‌ترش گریه  
می‌کرد  
با صدای مخالف خوان، ناظر بر عدالتی بودم.

اما، بگونه‌یی، در آغاز چون جنگ  
بهنگامیکه قضای دستجمعی مد روز بود  
و نقش‌ها در سراسر کره خاکی پراکنده بودند  
من ایستادم، با تردیدی‌الکن.

چون مشکل ما دوستی بود و غذا -  
همدردی‌های آدمی را کسی به‌بیشیزی نمی‌خرد  
تا عذاب‌های درونم را بکاهم  
شکافهای شرفم را  
با دروغهای شادمانی که بشتاب اختراع کرده‌ام  
بیم وصله بین می‌کنم  
- و تا آنجا که صدایم برسد هلهله سر بدهم

## اعتراض سرپازگمنام

بر نام، من از مراسم تدفین مکرر  
بر تابانه خسته‌ام  
اگر خودی هستم  
یا هرگز بوده‌ام  
این تدفین‌ها و سرگردانی‌های بی‌پایان  
گمراهش کرده است  
سرگردگان قوم  
عادتاً بقایای مرا بوام می‌گیرند  
این به آن قرض میدهد -  
اگر چیزی جز بر نامی  
مانده باشد  
جز اینکه که بوده‌ام؟  
راستی را چه کرده‌ام؟

مراسم تدفینی در پاریس داشته‌ام  
تدفینی در لندن - اکنون  
پارچال عظام در واشینگتن  
به‌گور سپرده شده‌ام  
هنوز هم تمیدام  
بار دیگر کجا به‌خاک سپرده خواهم شد  
گویی سرگردانی‌های من پایان رسیده‌اند

حکام، سر بزیر، کلاه بدست،  
به‌آهستگی در پی نعش‌کش راه افتاده‌اند  
آنان را زرقالها، اعضاء مجلس، و باتوان  
اسکورت می‌کنند  
من قربانی جریان بی‌گیر وازه‌های  
کنشیاش و استقامت بوده‌ام - و  
فصاحت سخنوران روده دراز  
میدانی، همانهایی که خیلی خوب حرف می‌زنند  
اما

راجع به‌کشتک

این هم یکی از دلایل بسیار من است  
که چرا پیوسته اندیشیده‌ام  
هرگز چیزی نبوده‌ام -  
جز آن مراسم تدفین  
آقایان نمایندگان، پشت‌هم‌اندازان بین‌المللی  
و گران‌دوکیها، مدالها و صلیب‌هاشان را  
از روی سینه‌هاشان می‌کنند  
تا آنها را روی من بپراکنند

من خسته‌ام - خسته و کلافه‌ام  
زیر صلیب‌هاشان خم میشوم، سکندری میخورم  
و تا ابد در راه تدفین خوشم

و برای اینکه از این چیزها خلاصی یابم  
باید رد کنم، نپذیرم  
اگر چیزی هستم

## پوشش و پاسخ

«ستفان، وقتی که جنگ تمام شد  
آیا نمی‌خواهی  
در میدانهای جنگ سفر کنی؟»  
با آنکه بی‌برداشت کرایه سفر می‌کنم  
قدرت دارم به‌آنجا بروم  
آنجا که عظیمترین حقایق بشری  
افتاق افتاده است - آنجا که یاس عالمی است

## در نهایت روز

وقتی که تپه‌های آفتاب  
به‌شب تابستانی  
در سایه‌های مخملی پنهان میشوند  
و بانو «ماه» در میان اوج درختان آویخته میشود  
هلالش میدرخشد:  
هنگامیکه  
نسیم خوش آمدگویی شبانگه‌ها  
جبین تب آلوده مرا سرد می‌کند  
و همه آنان که رنج می‌برند  
از شب میمون  
شادمان میشوند  
اکنون پیش می‌آید -

هنگامیکه آنجا، میان گله‌ها  
زنگوله‌ها به‌صدا درمی‌آیند  
گاهی صاف، گاهی محو،  
همچون برنده‌یی تنها که  
شکایت شبانه خود را در جنگل  
سر میدهد،  
نسیم و لگرود  
به‌زبان خمار و سنگین  
آهنگ خود را زمزمه میکند  
و از جویبارها  
فریادهای کودکان  
برای من زاده میشوند.

هنگامیکه مزارع  
ذره‌یی نور مهتاب را  
بدام من اندازند  
اما زمین تاریک است -  
می برنگت خاکستری مروارید توده می‌شود  
تا دره‌های کوچک اطراف را لبریز کند؛  
ستاره‌های «لالی» سرک کشیده‌اند  
تا جنگل شرقی را روشن کنند -  
آنگاه من

بیرون  
روی درگاه خانه‌ام  
با حال و هوای طبیعت  
آرام گرفته‌ام

قلب من لذت آسایش آن فضا را  
آن بالا را  
منعکس میکند،  
آنجا که زیبایی  
زبان عالم است  
و عشق و صلح -  
آنجا که گویی همه چیزی  
برای دعا و نیایش من  
گرد آمده‌اند؛  
آنجا که می‌بینم  
در قلب عاشق شب  
زمین و آسمان  
درآسایش‌اند

هنگامیکه آخرین روز روزهای من بسر رسد  
آخرین برگ زده شود -  
و هرآنچه هست از مژده‌های  
که تا آن زمان گرفته بودم  
تیره و تار میشود  
در چنین حالی  
امید دارم که  
شیرین‌ترین دروغم را سرهم کنم -  
آنگاه دستم را بسوی تمامی عالم دراز کنم  
و بگذرم.

۱- به‌ایسلندی: Einbui : کوهی در ایسلند

و خدا انسان را آفرید و انسان آرزوهای دراز بدل پرواوند و دروغ بوجود آمد مثل از آفریقا



جزو ترکه پدرم، و عزیزتر از همه، يك نشان نقره نامست بشکل خورشید، که يك جمله قرآن در فضیلت مجاهدات پرنگ آب و خط نیم خوش بر آن نقش بسته و از روزگاری یادگار مانده که پدر محافظه کار محتاط، پس از ماهها تفکر و دیدن زیر و روی کار، صحبتهایی شایسته بر اضطراب که تا سفر خواب نداشت، بیاسخ ندای وطن، یعنی وطن مشروطه خواهان، نام خود را جزو فداییان نوشته یعنی نویسنده بود.

از پدرم بشار سالها و ماهها و هفتهها تصویرهای گویگون بخاطر دارم. در آن سالهای دور که دنباله آن در فلان امپراتوری کور کشیده، او بستهای همه دنیای من بود، از دنیا بزرگتر بود و دنیای کوچک من وابسته باو بود. با گذشت ایام هرچه دنیای من بزرگتر میشد، دنیای من در پدرم کوچک و کوچکتر میشد و دوران اقتراض این دنیای عزیز با آنچه خاطره دل انگیز، و گاهی تلخ، از حمایت پدرم و رفتن پدرانه و دلشوری صمیمانه چه دردناک بود! در آن سالهای اخیر، توان زنده ای سرگردان بودم و با حیرت آیمخته بوخت میدیدم که موجهای زمانه بیرحم، بالا و بالاتر میدود و تکه تکه سالهای دراز من در اتاق دور، پس امواج بیرحم ایام، نورتر و نورتر میشود. مدتها پیش از آنکه گور خاموش، پدرم را بگیرد، چادری لبها و نشاء دنیاهای نو که خست بنای آن کاغذ و کتاب و کلمه بود، پدرم را از من گرفته بود، راهبان از هم جدا شده بود، در دو دنیای مختلف افتاده بودیم. شالوده مادیات من و او را پشیمانز و واعظ و مسئله گو و کدخدای بسیاری عوامل نامرئی دیگر، ریخته بودند یا این تقاو که من از چادری لبها به آرامگاه بزرگان سلف، یعنی کتاب، پنجره ای دانشم و اشباح قدیم خاطرم با اشباح تازه نو که از بیرون صفا مایه داشت بکشاکن بود و اندر بی که گاه و بیگاه چیزی از این کشاکن نرسد آورد، میان ما من و او نبود.

اما زمینه همه تصویرها یکست. شیخ جاوید پدرم، تن و توشی داشت؛ چهار شانه بود با قد بلند، چیره کشیده و ریش نه کوتاه و نه بلند، و گونه های پر و پر آمده، با ایران پر مایه و چمنان مینوی پر رنگ و پشانی بلند و باز که نشان تندخویی یا کبابی است، با فرهنگی غنی از راه گوش و کمی مایه لبهای که قرآن را نه آسان میخواند و تجربه های تلخ، بشار موهایی سرش که تا سالهای آخر، رنگ نیاخته بود. و چندان محتاط که ریسمان دو رنگ بی حرکت را ماری دمان و زهر افشان میدید!

و عجب بود که این مرد بجان و خون محتاط، در کوزه افتاد، فدایی مشروطه شد و در میدان شاق مشق کرد و بنا بود، روزی که هرگز نیامد، گفتگ برادرز و برضد کسانی که معلوم نبود چه ساختند، از مشروطه که درست نماینداست چیست، دفاع کند.

مشروطه از شیر آمده بود. من قنبر جباروادار که هفته ای دوماه بار برای فروش میوه و آوردن قند و جای و نفت و پارچه و لوازم دیگر باصفهان میرفت خبر آورده بود که همه جا صحبت از مشروطه بود. اما کسی نمیدانست مشروطه چیست و ابهام کلمه برکتش آن میافزود. رفته رفته گفتگوها بالا گرفت و چند ماه بعد چه موج بیرومندی از تبلیغات مداوم و باب روستا بر اه افتاده بود.

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

پدرم ترکه پدرم، و عزیزتر از همه، يك نشان نقره نامست بشکل خورشید، که يك جمله قرآن در فضیلت مجاهدات پرنگ آب و خط نیم خوش بر آن نقش بسته و از روزگاری یادگار مانده که پدر محافظه کار محتاط، پس از ماهها تفکر و دیدن زیر و روی کار، صحبتهایی شایسته بر اضطراب که تا سفر خواب نداشت، بیاسخ ندای وطن، یعنی وطن مشروطه خواهان، نام خود را جزو فداییان نوشته یعنی نویسنده بود.

## نظر آقا، قهرمان دلیر تاریخ

ابوالقاسم پاینده

آمده بود، در مسجد محله پس از نماز شش چراغ الله گرفته بود. با آهنگ گرم و گریه چند شعر در ملح امام اول خوانده بود که کسب که ذهن مستعان خوب آماده شد گفته بود: خودم در حرم مطهر بودم، خوابم برد دیدم که آقا بیدارم کرد. فرمود: «درویش چرا خوابیده ای، برو باین مشروطه چرها کمک کن که شیعیان خالص منند». و چه شور و برانگیخته بود.

يك دو ماه بعد، درویش هندی آمده بود که كشكول و من نشاء و کلاه ترنادر قلابدوژی و چه مرقع و ریش سید بسینه افتاد و سیلی انبوه داشت. در میدان قصه معرکه گرفت. مار نداشت، حنه بازی نکرد، شعر خواند، هو حق کشید و مهنداری شکرینتر مترک که میگفت دور صریح گردانیدم! میان حاضران پیش کرد.

پدرم از سکوی دکان استاد رمضان آهنگر، معرکه را میدید و وقتی گفتگو بیهای دل انگیز رسید و مجلس روزگرمی میرفت مجذوب جمع شد و کنار معرکه ایستاد.

درویش میگفت: در حرم مطهر نبودم. نیم شب بود، پوی عطر بر خاست. همه جا روشن شد، زمین و زمان حالت دیگر گرفت و خودم از همین چمنهای دیدم که يك دست لورانی از صریح درآمد که يك کاغذ در آن بود. تو دیدند و گرفتند و خواندند. فرمان حضرت بود با خط سبز که نور از آن تنق میکشید؛ نوشته بود: کمک به مشروطه واجب است، در حکم صحبت از مشروطه بود. اما کسی نمیدانست مشروطه چیست و ابهام کلمه برکتش آن میافزود. رفته رفته گفتگوها بالا گرفت و چند ماه بعد چه موج بیرومندی از تبلیغات مداوم و باب روستا بر اه افتاده بود.

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

بود. مسجد ملامالام بود. شیخ بنتر رفت، صلواتهای بلند فرستادند. فریاد مشروطه! مشروطه! فلک میرسید. شاید پنداشته بودند بزور فریاد در معنی مشروطه نفوذ توانند کرد. روستایان ساده دل، عاشق مشروطه ندیده بودند. شیخ کومه پس از قدری مقدمه چینی گفته بود: «مردم! نمیدانید مشروطه چیست؟ مشروطه یعنی مرحمت امام زمان، یعنی نعمت خداوند، یعنی مشروطه، یعنی سعادت دو دنیا».

خلی کم از خطابه مفصل شیخ در خاطر پدرم مانده بود. حکایت گفته بود، شعر خواند بود، روی منبر زده بود زیر آواز که پدرم «مصل جانهای شیران خدا» را بیاد داشت. بعد گفته بود: «شما مشروطه ندیده اید که چه جوری است. وقتی مشروطه بیاید نودان خانه ها طلا میشوند. نان سنگک از گندم خالص میزند باین بزرگی» و دستپاشی را بطرف بالا و پایین برد بود که فاصله آن بیش از يك ذرع میشد. گفته میشد دانست که پنهانی نان مشروطه کمتر از نیم ذرع نیست. نان باین بزرگی را که خالی نمیشد خورد! کباب هم داشت و این کباب خوردن بود! با پهنی کف دست و البته پهمان نسبت دراز.

شیخ، مشروطه را معرفی کرد و سوازشد و رفت و چه ولوله ای در جماعت افتاد. نان و کباب مشروطه بیش از سعادت دو دنیا مردم غالباً گرمس و عموماً فقیر را جانو کرده بود.

خاطره قصصی هول انگیز و آتمشوری بیست سی سال پیش هنوز بخاطرها زنده بود. سالها بود که قسطی نبود اما فقر بیاد میگرد. مادر بزرگم میگفت: «در محله ما خانه ها بود که سال بسال دود از مطبخ آن برنمیخاست و چراغ بیشتر خانه ها، هفت هفت شب، مهتاب و پشته شبها طلعت بود.» کسانی که نان مرتبی داشتند چندان فراوان نبودند. هر سال یکبار یک دو ماه پیش از خرمن، قسطی واقعی بود: قسطی «زیربانه» یعنی در انتظار محصول نو، از قوانین ایسی روستا بود. عجب بود اگر اعتبار نان و کباب مشروطه چنین بالا گرفت و از نودان طلا پیش افتاد. پشیمانز محله قبرستان که يك سید جوان بود گفته بود: «بله، نون و کباب اینجوری را

بخانه شما میآورند» و این نعمت اضافی بود زیرا مردم فقیر گرستی دیده آماده بودند ب جستجوی وصال این دلبر خاطر فریب، تا قله کوهها و عنق دره ها بودند اما لعنت شیرین، پای خود یعنی بدست خدمتگزار مشروطه بخانه آنها میرسید! واقعا چه مشروطه خوشگلی بود.

پدرم در جایی، و شاید بطرف، گفته بود: «کباب را پخته میا رند یا نپخته!» گفته بودند بنتر است نپخته یا رند چون کباب پخته در راه سرد میشد و خوشمزه نیست. هنوز مشروطه نیامده، مردم، خوش سلیقه شده بودند و کباب سرد را نمی پسندیدند.

شیخ محله ما کسی نبود که در این مسائل پیش افتاده و ایماند. گفته بود: «اختیار، تو چور کباب بدخانه می رند؛ پخته و خام. هر کی خواص بختری بگیره، هر کی نخواس خام بگیره! مشروطه پخته نیست».

و تکه مهم دیگر، مهم مانده بود که نان و کباب مشروطه معنی است یا باید پول داد! این گفتگو در مسجد کوجه شاه، بعد از نماز و پیش از وعظ مل مدتی باین راه، در گرفته بود، از هفته ها پیش تصور پرداخت، سایه شکی بر اعتبار مشروطه انداخته بود. يك مرد لنجانی که کارگر کشاورزی بود گفته بود: «اگه پول و پله باشه مشروطه پشروطه میخوایم چکاره! پدرم چه خوب لهجه لنجانی را تقلید میکرد. پول تلفظ خاصی داشت. واو صدای غلیظ لای فرانسه میداد پول بود نه پول. همه گرفتاریا از پول آغاز میشد که نبود. يك کارگر کشاورزی روزی يك نایاب میگرفت که نمشاهی یعنی کمتر از نیم ریال بود. سالی سه چهار ماه کار داشت که جمعا شصت ریالی میگرفت و بقیه سال کنار کوجه آفتاب میخورد، یا زیر کرسی می لمبید و شکر خدا میکرد.

مل قتی آمد اما مشکل را ننگنود. به پندار او این گفتگوها گناه داشت. اگه خدا میخواس بهمه نون و کباب تو ذری میداد. لابد مصلحت نبود (لای فرانسه) که نداد. بیوشی خدا از مشروطه نون خواص کسره، آیینی چمنه. مشروطه رو گاتورپها نداشتن. اصلان این مشروطه کی؟ لاید او هم به پنده خدای محتاج

مردنی به. مردم! خدا را شناسید که از پدر رؤوف تره، بخواد میده نخواد نمیده. این مشروطه که میخواد جلو ذکون خدا ذکون وا کونید لاید از ابروس اومده. بزیدش. بیروش کونید. خشت کونید. به خدا پناه ببرد از خدا غافل نشید.

اما آنچه ملازمها که ریش کوتاه و موی بلند داشت و عینک میزد و ارس سبانه نخواب، پیا میکرد و پدرم شنیده بود که تریاک میکشد و بگفته حج شیخ مرتضی محله سنگی، بتای اعتقادش سست بود و بگفته مریدانش تسخیر جن کرده بود و تا صبح با اجنه کشتی میگرفت تا اسرار گنجیهای پنهان را از جیششان درآرد، بفریاد مشروطه رسید. در مسجد میرزا نصیر لر جن کرده بود. پدرم آنجا بود. اما عویم برایش نقل کرده بود که ملازمها بیداد کرد، آفتاده مشروطه! کرد کو دشمنی کف کرد (کو در لهجه قدیم قصبه ما بجای «که» بکار میرفت).

عویم بیشتر گفته های ملازمها را فراموش کرده بود، هینتندر بیاد داشت که گفته بود «مشروطه آبار طلای، آفتده پول داره، پول داره که تکو».

ملای محله قصبه را از روی دیگر دیده بود. اصلا منکر پول شده بود. پدرم آنجا حضور داشته بود و بیشتر گفته های او را بیاد داشت. گفته بود: «خلق الله! پول منظور خدای در خیر معتره هی که امام صادق فرمود: «پول کمکه شیطونه» از اخبار هی که وقتی امام غایب اومد پول از میون میره اصلان دریگه پول نیس. بجای پول صلوات باب میشه، صلوات مرفسید نون میگیرید. صلوات مرفسید گوشت میگیرید. مشروطه هم توکره امامه، مقدمه ظهور امامه، مشروطه میاد که بگه امام دازه میاد پس نونه مشروطه مته. کباب مشروطه امام مته. غصه نخورید، کارها درست میشه، دعا کونید مشروطه زودتر برسه و تو راه دچار مضمه نشه».

و قسطنی از دعای ندبه را خوانده بود و حاضران گروه کرده بودند. بدینسان در دیدگی قیای مشروطه رفو شد و تبلیغات نشان و کباب در مسیر خود افتاد.

اصراری بود که حوادث جاری را با اخبار ظهیر پیوند کنند؛ يك آخوند نیوکلی که از بغداد آمده بود از خروج یا جوج و ماجوج گفتگو داشت. میگفت: سد ذوالقرنین خراب شده و یا جوج و ماجوج بیرون ریخته اند و هر کیا برسند سنگ و خاک و کوه و درخت و حیوان و انسان را میخوردند و چشمها و رودخانه ها را خشک میکنند. این از علام ظهیره. در جلد سیزدهم بچار که پیش از ظهور امام یا جوج و ماجوج طغیان میکنند. خدا در قرآن گفته که یا جوج و ماجوج مایه فساد و بنده خاص خدا پادشاه ارس داره اینانو می گوشه. مردم بجان تزار دعا کونید که پیشکار امامه. اسم تزار تو قرآن هی مگر آیه «ولاترؤوا ربه» را نخونده اید تزار همان تزاره، ارس میگه تزار عرب میگه تزار، مردم بجان تزار دعا کونید.

بعنوان حاشیه عرض میکنم که سالها بعد، وقتی از ظلمات آن روستای دور افتاده دوربانوهر بنور افتاده قصه تزار و یا جوج و ماجوج شیخ را که اجبلا از زبان پدرم شنیده بودم، با چنگ روس و ژاپون تطبیق کردم. از استقرار شیخ الفانباک تغییر دوران بعد آزانی دست دوم با سوم دستگاه اطلاعات تزار بود و یا جوج و ماجوج او نیز ژاپونهای زرد پوست بوده اند.

تبلیغات مشروطه که نخست موجهای کوچک بود بتدریج هاهستگ با قوت افتاده، سبلی خروشان شد و روستایان را جابرو کرد. مردم قصبه ما اولها یکی یکی و بعدها گروه گروه جزو فداییان میشدند. هفته های اول دفتر تب نام در خانه پشیمانز محله بود و بعد، از آنجا برسجد انتقال یافت و پیش از نماز و بعد، از ازحاج داوطلبان راه تزار بود از جمع یازده هزار مردم قصبه ما پیش از هفتصد نفر اسم نوشته بودند و از روشهای کوچک نیز داوطلب فراوان بود. پدرم جزو آخریها بود که موج تبلیغات و مجاهده جستج او را کشیده بود. البته جزو مجاهدان یکشتمه نبود اما آنها از آسیابها افتاده بود و جوشش داوطلبان فرو نشسته بود که او عنوان فدایی گردید.

هنوز کسی نمیدانست کار فدایی چیست. از روزگاران پیش فدایی حسین و فدایی ابوالفضل و امام رضا داشته بودیم که در ایام عزای سیاه بتن میکردند و آب به تشنگان میدادند. کسانی بودند که در کودکی از بیماری صعب العلاج با درم گم رفته بودند و مادرشان نذر کرده بود اگر شما یافتند فدایی امام شونید. اما مشروطه نوظهور بود و معلوم نبود از فداییان چه میخواهد. باعث شد پدرم خیلی از فداییان پنداشته بودند این عنوان در حقیقت تعارفی است که میکنند و پزی میشوند و قصه نان و کباب هم دروغی بود که برای دلنشوی مردم گفته بودند. اما قصه بیخ پیدا کرد. پس از آمدن وقت درویشهای جورواجور که مدتها طول کشید درویش پهرینی که گسوانی بافته داشت آمد و خیرهای بد آورد. گفته بود: کار مشروطه تفریق شده و مجلسی را به توپ بستند. و باز جنجال بود و گفتگو و تنش های افسانوش از توپهای هشتاد هزار تنی محمد علی شاه که گلوله اش چشمه خورشید را میگرفت و همه جا را خراب میگرد و آنها که فدایی شده بودند به پیویچ افتادند.

آخوند محله از روی دفتر تب نام فداییان را دستنمسه احضار کرد و گفت: «باید برای مشق سربازی بشهر بروند» وقت زراعت بود و میباید حاصل رسیده را برداشت کنند و هزار جور گرفتاری دیگر بود، و تازه این روستایان ساده دل از تصور مشق و سربازی آشفته بودند. چمنه گریخته چیزهای بدتر میرسید. میگفتند: پس از مشق، فننگ است و جنگ و فننگ و کشت و کنار. دیگر آمد که حج آقا نورالله و آخوندهای دیگر که با چند خان لر اتحاد مشروطه دارند گفته اند باید بشهران رفت و مجلسی را باز کرد و شاه را بیرون کرد. قصه داشت جزی میشد. ورق بر گشت و هنوز جنگی نشده عقب نشینی سریع آغاز شد. فداییان بگروه آمده، بگروه های بزرگتر رفتند و از هفتصد فدایی مشتاق، بیست سی نفری بیشتر نمانده بود که بگفته پدرم بسیاری از آنها بچشم و هم چمنی یکدیگر دوام آورده بودند.

فرمان بسیج از مسجد شاه رسید و آخوند محله بدستویا افتاد که دست کم يك گروه ده نفری است. بقیه در صفحه ۸۶

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب



## استثمار کودکان در انگلستان

حزب لیبرال انگلستان اعلام داشت که کودکان بوسيله شرکتهایی که با دستمزدهای بسیار اندک آنان را برای کار در منازل میکارند، آگاهانه استثمار می شوند. به سبب اینکه دستمزد کودکان بسیار پایین است و گاهی به ۱۴ تومان برای ۲۸ ساعت کار می رسد، کودکان مجبورند که در کارهای خانگی به پدر و مادر خود کمک کنند.

رئیس حزب لیبرال انگلستان، آقای اریک وین رایلت، اعلام داشت که خانواده های انگلیسی برای بدست آوردن مبلغ اندکی که بتوانند بپردازند خود بیغزایند مجبورند تا دیر وقت و در بسیاری از مواقع به کارهای ناخوشایند بپردازند.

رئیس حزب لیبرال این وضع را با وضعی که در داستانهای دیکن می آید مقایسه کرد و اظهار داشت از آنجا که این وقایع در سال ۱۸۷۲ رخ می دهد از آن هم بدتر است.

آقای وین رایلت این وضع را مربوط به سه عامل دانست. عامل اول، دستمزد اندک در مورد اشتغال در بعضی از صنایع و مشاغل. عامل دوم: ایستت که پدر و مادر هر دو می باید بیش از اندازه کار کنند تا صاحبان مشاغل کم دستمزد با بیکاری مواجه می شوند، عامل سوم که مزید شدن عدم امنیت اجتماعی است، وارد عمل می شود.

حزب لیبرال انگلستان می خواهد پرداخت دستمزد از جانب هر مؤسسه و شرکت به میزانی که کمتر از دستمزدهای تعیین شده باشد، مجرم محسوب شود برای کارهای خانگی نیز لاقبل دستمزدی تعیین گردد که براساس ساعت کار باشد نه مقدار کار انجام شده.

به عقیده رهبر حزب لیبرال سطح دستمزد در يك هفته برای يك فرد مذکر قادر به کار از ۲۰ پوند نباید کمتر باشد و حداقل دستمزد برای هر دستمزدی تعیین شده باشد، مجرم محسوب شود برای کارهای خانگی نیز لاقبل دستمزدی تعیین گردد که براساس ساعت کار باشد نه مقدار کار انجام شده.

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

پدرم شبهای دراز زمستان، در آن اتاق یکدتری که یادگار عروسی مادرم دو پنجره شیشه دار و آلثاری از گلچ سید بزویوار آن مانده بود، پای چراغ روغنی کم نور که میباید پیوسته مراقب قند آن بود، تا نیشب و گاهی در تری، برای من نشاء از قصه های آرزوگار میگفت. طبی پر مایه داشت و حافظه ای نیرومند؛ مگر احتیاج کرده بودم. بسا میشد قصه های را دو و سه بار میگفت اما همیشه همان بود و طبع پر شور و قصه پرداز او در جزئیات تقریری نیامد. يك درویش کبابی - خوش گفتم نبود اهل کبابی - که ریشی بلند داشت و از نیشب

# خون بر شمل سرخ

پاورقی پلیسی ما  
نوشته «هنری سیل»

سرادوین پرات رئیس دادگاه عالی چنانچه در مراجعت به‌خانه، برائت وقوع حادثه‌ای گرفتار ضربه روحی می‌شود و در نتیجه، همه چیز را فراموش می‌کند، در آن‌عالم فراموشی، به‌زنی برمی‌خورد و به‌عوض آنکه به‌خانه خودش برود به خانه این زن می‌رود و پنج‌روز در خانه او می‌ماند. برای کتمان قضیه به‌دخترش دروغ می‌گوید و روز پنجم که بیدار می‌شود می‌بیند که روی جسد این زن افتاده است و دست‌های او را که بر سینه او فرو رفته تمبری است که بسیار قیمت‌دارد. دخترش الیزابت که به‌خانه برمی‌گردد مردی را می‌بیند که سرگرم بازی کردن گاو صندوق است و از زبان این‌مرد می‌شنود که این کار را ایدستور امبروز لور، صاحب این‌خانه، انجام می‌دهد... آن‌وقت امبروز لور را بوسیله تلفن به‌آنجا می‌خوانند و الیزابت این آدم عجیب را به‌عنوان کارآگاه خصوصی مامور کشف قاتل می‌کند. لور اعلانی به روزنامه‌ها می‌دهد وعده‌ای آدم مزب برای خدمت در این راه پیدا می‌کند و این عده طبق وظیفه‌ای که دارند زنبهائی را پشت سرهم به‌خانه آقای لور می‌آورند. در این اثناء خود آقای لور بجرم اشتغال به‌فحشاء و بهره‌برداری از این‌کار به زندان می‌افتد... دادگاه حکم برائت او را می‌دهد و در این موقع که دستیاران آقای لور سرگرم بازیهای عجیب و غریب هستند محاکمه قاضی شروع می‌شود... در جریان محاکمه آقای لور ورق‌های برنده

خود را یکی پس از دیگری رو می‌کند و صاحبخانه فلوسی را که آقای ترامپر باشد، به‌جلسه محاکمه می‌کشاند اما آقای ترامپر مشخصات مردی بنام ساج اسپریگ را که بدستور خودش فلوسی را کشته است، به پلیس می‌دهد... محاکمه ادامه دارد:

کلانتر پرسید:  
- میل دارید توضیحاتی در این باره بدهید؟  
- حرامزاده بی‌شرف!... البته که توضیح می‌دهم...  
کلانتر دفتر یادداشتش را از جیبش درآورد و گفت:  
- خوب؟  
- می‌توانم بگویم که این کافد کثیف را چه کسی برای شما فرستاده است... این کافد از طرف سیدنی ترامپر فرستاده شده... از من خواست که فلوسی را بکشم... من زیربار نرفتم... و می‌توانم بگویم که روز وقوع قتل کجا بودم... آن روز دو نفر از رفقا هم با من بودند... می‌توانم اسم و آدرسشان را به‌دستانتان عرض کنم و بگویم که آن روز کجا بودیم... میل دارید؟  
- خوب... السامه... شما کمی تند حرف می‌زنید... و من نمی‌توانم تند بنویسم... از قرار معلوم، منتظر ما نبودید؟  
- نه...  
- در آن صورت چطور ممکن است شما محل خودتان و رفتاری را که آن روز، یعنی روز وقوع قتل با شما بوده‌اند، دقیقاً به‌یاد داشته باشید... هیچ فرصت نداشتید فکرهای خودتان را بکنید... آدمی که بیشتر از من دقت و وسواس داشته باشد ممکن است خیال بکند که شما همه این چیزها را برای رفع اتهام از خودتان آماده کرده بوده‌اید... سام لحظه‌ای ساکت ماند... بعد جواب داد:  
- اتهام قتل چیز خوشایندی نیست... کلانتر جواب داد:  
- موافقم... حتی اگر این تیمت را پلیس هم نزند، ناگوار است...  
- پس شما مرا متهم نمی‌دانید...  
- درحال حاضر فقط یک نفر متهم به‌قتل است و آن یک نفر هم سرادوین پرات است...  
- او!... ترامپر چطور... متهم به‌قتل نیست؟  
- من که گفتم... در حال حاضر هیچکس غیر از سرادوین پرات متهم به‌قتل نیست... و طبیعی است که ما هرگونه اطلاعی را که بدستمان

برسد، بررسی می‌کنیم.  
سام گفت:  
- من آن زن را نکشته‌ام... قضیه روشن است... من آن روز جای دیگر بودم...  
- خوب! ولی از شما خواسته بودند این‌کار را بکنید؟  
- درست است... ترامپر از من خواسته بود این‌کار را بکنم.  
- حاضر هستید در این باره شهادت بدهید؟  
- مسلماً که حاضریم!  
- پس بگویید ببینم در کجا این تقاضا را از شما کرد و چرا این تقاضا را از شما کرد... خلاصه، هر چه می‌دانید، بگویید.  
- برای السامه گفتن این چیزها آسان بود... با کمال صراحت همه‌چیز را گفت و هرگونه اطلاعی را که از قضیه داشت با جزئیات آن شرح داد... و یگانه چیزی که از قلم انداخت، این بود که پیشنهاد آقای ترامپر را پذیرفته است و این پیشنهاد را هم به‌مرحله عمل آورده است... قسم خورد که پیشنهاد ترامپر را با تغییر رد کرده‌است... و قسم خورد که این چیزها هیچ ربطی به او ندارد. و برای آنکه حرفهای خودش را تقویت بکند، از بی حرفی که زده بود، چنین گفت:  
- به‌او گفتم که خودش این کار کثیف را بکند...  
کلانتر فریاد زد:  
- عجب!... تحریک به‌قتل!...  
- او... ببینید... منظورم این نبود... خودتان می‌دانید... از آن شوخیها بود که آدم هر وقت از کوره در برود، از دستش درمی‌رود...  
- به‌نظر شما، این پیشنهاد جدی بود؟...  
- بله...  
- رسماً و صراحتاً از شما خواست که این زن را بکشید؟  
- بله...  
- و اطمینان داشتید قصد چنین کاری را دارید؟  
- بله...  
- ولی شما نپذیرفتید؟

- بله...  
- چرا به پلیس خبر ندادید که می‌خواهند زنی به‌اسم فلوسی را بکشند؟  
- خیال نمی‌کردم بتواند کسی را برای قتل این زن پیدا کند...  
- پس شما یگانه کسی بودید که صلاحیت این کار را داشتید؟  
- من این صلاحیت را نداشتم... این حرف شما اهانت است...  
کلانتر گفت:  
- متأسفم... از ذهنم دررفت... نمی‌خواستم چنین حرفی بزنم... خواهش می‌کنم ببخشید... ولی بگویید ببینم چرا خیال می‌کردید خودش نمی‌تواند او را بکشد؟...  
- خیال نمی‌کردم جرات چنین کاری رداشته باشد...  
- پس بهمین دلیل بود که قضیه را به پلیس خبر ندادید... خیال نمی‌کردید بتواند کسی را برای قتل این زن پیدا کند...  
- بله...  
- با وجود این، یک نفر او را کشت...  
- بله...  
- چرا، آن موقع به پلیس مراجعه نکردید تا خبرهایی را که از قضیه داشتید، به پلیس بگویید...  
- خیال کردم اگر به پلیس مراجعه بکنم خودم هم به‌مخمس می‌افتم...  
- چرا؟  
- خوب... اگر به پلیس مراجعه می‌کردم و پلیس هم به‌نوبه خود، سراغ ترامپر می‌رفت، نامرد سعی می‌کرد، همانطور که امروز کرده‌است، برای حفظ جان خودش من بیچاره را به‌مخمسه بیندازد... من چندین بار به‌آپارتمان فلوسی رفته بودم... و این کار هم از دستش برمی‌آید که قسم بخورد من روز قتل در خانه او بوده‌ام... و بعد هم که دیدم یک نفر دیگر به‌اتهام قتل دستگیر شده‌است، خیال کردم ترامپر در این ماجرا دستی ندارد...  
- بشرط آنکه آن شخص مجرم باشد...  
- هر وقت مساله، مساله قتل باشد، آدم

مجرم است...  
کلانتر گفت:  
- متشکرم، آقای اسپریگ... مساعدت فراوان به‌ما کردید... باوجود این، متأسفانه باید از شما بخواهم که همراه ما به‌دادگاه بیاید تا بیشتر از این در حق ما مساعدت بکنید... از لحاظ قانونی، شما مجبور به‌این کار نیستید... برای اینکه احضاریه‌ای به‌اسم شما نیامده است... ولی می‌خواهم تذکر بدهم که ما می‌توانیم چنین احضاریه‌ای را بسپولت بگیریم... بعلاوه، اگر السامه بخواهد با ما بیاید، می‌توانید از ماشین‌ها استفاده بکنید... و از این گذشته هر وقت انسان متهم به‌قتل باشد... صلاح در این است که پایای خودش به‌دادگاه برود... اگر چه این اتهام ناشی از نامه بی‌امضائی باشد...  
سام گفت:  
- حاضرم بیایم...  
●

پرونده شهادتهائی که علیه آقای ترامپر بدیخت داده می‌شد، بسرعت قفل بیشتری پیدا می‌کرد. ابتداء آقای لور به محلش شهود رفت. از تلفن‌هایی که به‌آقای ترامپر زده بود و دلایل دیگری که درباره این قضیه گردآورده بود، حرف زد. دادستان پرسید:  
- موضوع این تلفن‌ها چه بود؟  
- موقعی که این تلفن‌ها را زدم، از اطلاعاتی که از منابع مختلفه به‌دستم آمده بود، اعتقاد پیدا کرده بودم که ترامپر قاتل است. خواستم به حقیقت امر پی ببرم. نمی‌توانستم باور کنم که آدم بی گناهی به پلیس مراجعه نکند. بعکس، چندان احتمال نمی‌رفت که مجرمی این کار را بکند. خوب می‌دانستم که تصمیم در این باره، جناب رئیس، حضرات هیئت منصفه، باشما است. و می‌دانستم که خودداری از اعلام این تلفن‌های جانفرسا و رفتار خارق العاده نماینده من سرهنگ برین به پلیس ممکن است دلیل بسیار ناچیزی به‌نظری بیاید. اما آنچه، در واقع، برای من اهمیت داشت این بود که پیش از احاله قضیه به پلیس به‌گتکارکاری او یقین پیدا کنم. و اگر طبق مقررات عمل نکرده‌ام معذرت می‌خواهم.  
- چرا به این محاکمه اینهمه علاقه دارید؟  
- برای آنکه دستمزد گرفته بودم. برای آنکه حق و حساب گرفته بودم و خوب حق و حسابی هم گرفته بودم. ادعا نمی‌کنم که علاقه آتیشینی پیدا نکرده‌ام ولی این قضیه برای من معامله‌ای بیش نبود... مادام‌اول پرات مرا برای تحقیق در این زمینه استخدام کرده بود و می‌خواستیم ببینیم ممکن است کس دیگری این زن را کشته باشد یا نه...  
- سعادت داشته‌اید که توانسته‌اید این دو شاهد را پیدا کنید... مقصودم آن دو شاهدی است که یکی را درمیخانه و دیگری را از طریق اعلان در روزنامه پیدا کرده‌اید.  
- جناب رئیس، می‌توانید بگویید سعادت بوده است. و تا اندازه‌ای هم سعادت بوده است: باینهمه، وقتی که انسان مشغول چنین تحقیق عظیمی است حق دارد در انتظار نتیجه‌ای باشد، در صورتیکه نتیجه‌ای وجود داشته باشد. من از هزارها نفر باز-جوئی کردم و در نتیجه این‌کارها نزدیک بود به زندان بروم... و خیال می‌کنم فقط برای آنکه برخی از شهادت‌ها ساختگی بود، از قرار منع تعقیب برخوردار شدم.  
از آقای لور پرسیدند به چه موضوعی اشاره می‌کنند... حوادثی را که اتفاق افتاده بود حکایت کرد و از بی‌این حکایتها گفت:  
- حاضر بودم به زندان بروم ولی منظور حقیقی خودم را فاش نکنم... سعادت داشتم که

بعض اشخاص سعی کردند دلایلی علیه من بیاورند... (متظورم اعضای پلیس نیست، زیرا که رفتار پلیس بنایت خوب بود) شهادت دروغ بسیار مشکل است بجائی برسد.  
رئیس دادگاه گفت:  
- خواهش می‌کنم حرفهایتان در چهارچوب جواب سؤال باشد... شما بسیار زیاد حرف می‌زنید.  
آقای لور گفت:  
- معذرت می‌خواهم، جناب رئیس... ولی مقام ریاست توجه می‌فرمایند که من می‌خواهم دامن خودم را از اتهامی که ممکن بود مرا به‌لجن بکشد، پاک بکنم... حکم برائت گرفتن همه‌کارها را روبراه نمی‌کنند.  
رئیس دادگاه گفت:  
- خوب... اگر حرفهائی که می‌زنید حقیقت داشته باشد، مسلماً به مقصود خودتان رسیده‌اید... ولی سعی کنید سخنرانی نکنید... بسیار خوب... قربان...  
شاهد دیگر جناب سرهنگ برین بود و جناب سرهنگ پیش از آنکه سوگند بخورد، به طرف رئیس دادگاه برگشت و تعظیمی کرد. رئیس دادگاه هم با حرکت سر جواب تعظیم او را داد.  
جناب سرهنگ پرسید:  
- اجازه می‌دهید حرفهای خودم را بزنم؟  
- خواهش می‌کنم اول قسم بخورید.  
- می‌خواهم اعتراض بکنم، جناب رئیس...  
- به چه اعتراض بکنید؟  
جناب سرهنگ گفت:  
- به‌مسائله شهادت و آنچه دنباله شهادت است... من هرگز انتظار نداشتم به این ماجرا... به این جنجال و دنباله آن... کشانده بشوم... من در خانه خود گرفتار دردمس می‌شوم، جناب رئیس  
- حتماً زن شما به این نکته توجه می‌کند که شما وظیفه مدنی خودتان را انجام می‌دهید.  
- وظیفه من جناب رئیس؟ کاملاً چیز دیگری است... من همیشه سعی داشته‌ام وظیفه خودم را انجام بدهم. شمار خانواده من «وظیفه پیش از عیش و عشورت» بوده است... درواقع، این شمار خانوادگی ما به‌زبان لاتین است... ولی من هرگز نمی‌توانم چیزی از آن بیاد بیاورم.  
رئیس دادگاه با خشونت گفت:  
- سرهنگ برین، لطفاً بیادتان باشد که در حضور دادگاه هستید. و باید رفتار معقولی داشته باشید. و حالاً، دیگر وقت را تلف نکنیم. خواهش می‌کنم قسم بخورید.  
جناب سرهنگ اطاعت کرد و به‌سوی سرملکم که می‌خواست سوالهایی از او بکند، برگشت.  
- آیا شما سرهنگ دوم بازیل فرنچ برین هستید؟  
- مقصر، جناب رئیس...  
رئیس دادگاه به‌سوی جناب سرهنگ برگشت:  
- لطفاً به‌سوالهایی که طرح می‌شود جواب شایسته‌ای بدهید. وگرنه شما را به جرم اهانت به‌قضات دادگاه به زندان می‌فرستم.  
- معذرت می‌خواهم، جناب رئیس... در خانواده من، ما همیشه اینطور حرف می‌زنیم.  
- شما که در حال حاضر در محفل خانوادگی نیستید... در حضور دادگاه هستید... اخطار نهائی...  
- خانه شما همان خانه شماره ۱۳ در غرب استنبریک کورت است.  
جناب سرهنگ ساکت ماند.  
سرملکم گفت:  
- خوب!... خانه شما همانجاست؟  
بقیه در صفحه ۹۲



۱۹۲

از : پاك

نور خورشید بر آب سرد

ساخته‌ای از نوشته فرانسوا ساگان  
ساگان، هم به‌عنوان نویسنده‌ای پولساز و محبوب، مخصوصاً محبوب مردم احساساتی و سانی مانتال، و هم یک کاورشگر روح انسان، منشی کاورشگری نه‌واقع‌بین و قاطع، بلکه بسیار سطحی، که خود نیز درگیر احساسی رقیق و لولیف است، همواره مورد اقبال تهیه‌کنندگان فیلم بوده است. نگاهش به‌ساخته ژاک دوری از آخرین اثر وی «نور خورشید بر آب سرد» - به دنبال آثار دیگری که در گذشته از او فیلم شده است شاهد این مدعا است. زنی، در حالیکه اشک برچهره‌اش

رهائی بخشند. به‌دنبال ژیل فرستاده شد و او اکنون، درحالی‌که نامه‌ای در دست دارد تنها در اتاق انتظار است.  
«من همواره آدم هیجان‌زده‌ای بودم و هرگز کسی را جز تو دوست نداشتم.»  
ژیل، یک روزنامه‌نگار پاریسی، از زندگی سرسام‌آور، شغلی، دوستانش و معشوقه‌اش خسته شده است. او دیگر نمی‌تواند تظاهر به‌خوشی، خوش‌بینی، و موفقیت‌کنند، به‌حوادثی که دنیا را تکان می‌دهد بی‌تفاوت می‌شود. در واقع، او در یک آفسردگی و پریشانی عصبی فرو می‌رود.  
به‌امید استراحت و آسایش به‌لیموز نزد خواهر خود می‌رود. ولی در آنجا هم خود را افسرده و تنها حس می‌کند تا آنکه با ناتالی زن بلندقد و زیبایی برخورد می‌کند که به‌او لبخند می‌زند. ناتالی زنی است مغرور و پرحرارت همچون آتش. و این زن با نگاه اول عاشق ژیل می‌شود. و به‌سوی او می‌رود، و خود را به‌آرامی و آشکارا تسلیم او می‌کند ژیل نیز عاشق این زن شهرستانی، که خوب گوش می‌کند و اسبیل و درستکار و مثبت است می‌شود؛ با آنکه این زن شوهر دارد.

ژیل به‌بودی خود را باز می‌یابد. سفری به‌پاریس می‌کند ولی دوام نمی‌آورد و به‌لیموز باز می‌گردد. ناتالی در ایستگاه منتظر او است.  
زندگی آرام و مخفی آندو همچنان می‌گذرد تا آنکه برادر ناتالی به‌ژیل می‌گوید ناتالی دختری نیست که بتواند با چنین زندگی نیم‌بندی مدتی طولانی بنیازد، و اگر دوام آنرا می‌خواهد باید بی‌تأخیر، او را از لیموز دور کند.  
ژیل همین کار را می‌کند. ناتالی همه چیز خود را ترک می‌گوید: شوهر، پول، بستگان، دوستان - و می‌رود که با ژیل در آپارتمان کوچک او زندگی کند. چند

هفته‌ای را به‌خوشی می‌گذرانند تا آنکه ناتالی جنبه‌ای از ژیل را کشف می‌کند که تا کنون چیزی درباره آن نمی‌دانست، یا شاید کوشش درتدبیدن آن کرده بود - جنبه‌ای نسبتاً ضعیف، نامردانه و سطحی - صفاقی که درخود وی یافت نمی‌شود. در همان زمان، ژیل، که خصوصیات سابق خود را باز می‌یابد، احساس می‌کند که خود را از ناتالی، که دیگر نیازی به‌وجود او ندارد، دور می‌کند. راه‌های آندو که به‌آرامی به‌یک‌دیگر نزدیک شده بود، از هم جدا می‌شود. ناتالی به‌دنبال پیشه‌ای می‌گردد تا روزهایش را بپرکند، و در یک مورد ژیل به‌او خیانت می‌کند.

ناتالی به‌خاطر درگذشت یکی از بستگان به‌شهر خود باز می‌گردد، و در این فرصت توفیق می‌یابد تا به‌طور قطع از شوهر مغرور و پرحرارت همچون آتش، و این زن با نگاه اول عاشق ژیل می‌شود. و به‌سوی او می‌رود، و خود را به‌آرامی و آشکارا تسلیم او می‌کند. ناتالی سابق نیست. همواره غمگین و گرفته است. زندگی آندو شکافی عمیق تر یافته. او که از همه‌چیز دست‌شسته احساس می‌کند ژیل را هم دارد از دست می‌دهد.  
ژیل نیز نمی‌داند چه کند. روزی به‌یکی از دوستانش می‌گوید ناتالی دیگر به‌درد او نمی‌خورد و می‌خواهد از او جدا شود، ولی نمی‌داند چگونه.  
ناتالی که این گفت‌وگو را شنیده، بار دیگر ژیل را از تصمیم گرفتن نجات می‌دهد و آخرین انتخاب تراژیک خود را می‌کند. سناریو را ژاک دوری، ژان کلود کاریرو انیولفلائیانو باهم نوشته‌اند.

کلودین اوژه و مارک یوول بازیگران نقشهای ناتالی و ژیل هستند، ضمناً ژان کلود کاریرو، یکی از سناریست‌ها و دیالوگ‌نگار فیلم نیز نقش شوهر ناتالی را بازی می‌کند.

کلودین اوژه و مارک یوول درناتالی از «نور خورشید بر آب سرد»



«جنون» هیچکاک

بازگشت «همیشه استاد»

باید که تراولینگ‌شات که تاویربیرج و رودآرام تینز را دربر می‌گیرد، فیلم آغاز میشود. سیاستمداری به‌گروهی دیدارکننده اطمینان می‌دهد که رودخانه از آلودگی پاک خواهد شد. ناگهان یکی از دیدارکنندگان فریاد می‌زند، «نگاه کنید!» و ما جسد دختری را می‌بینیم که دم و روی آب شناور است و تنه‌اش پوشش او کراواتی است به‌گردنش. قاتل کراواتی ضربه‌های دیگری وارد آورده است.  
بلافاصله فیلم بریده می‌شود روی یک اتاق محقر و کثیف و جان‌فین را می‌بینیم که به‌نقش ریچارد بلانی - باچشمان گورگرفته و صورت تراشیده و حالتی التهاب‌زده - کراوات نوی خود را محکم می‌کند.  
این آغاز فیلم «جنون» پنجاه و دومین ساخته آلفرد هیچکاک استاد ۷۲ ساله سینما است که به‌این‌شکل و بانمایش خصوصیات ظاهری و روانی بلانی، قاتل بودن وی را به تماشاگر القا می‌کند.  
«جنون» - که اخیراً به‌روی پرده سینما آمده است - باردیگر نظر منتقدان

را به‌این استاد بزرگ سینما جلب کرده و کار او را با عنوانی از قبیل «بازگشت استاد» (جی کاکس منتقد تایم) مورد تحسین استاده (جی کاکس منتقد تایم) مورد تحسین و ستایش قرار داده‌اند و عقیده دارند بعد از ضعف‌هایی که در فیلم‌های اخیر هیچکاک - مخصوصاً «توپاز» - مشهود بود، «جنون» در زمره کارهای خوب او به‌شمار می‌رود. (ضمناً فرانسوا تروفو فیلساز و منتقد فرانسوی هم مطلبی درباره این فیلم نوشته بود که قبلاً زیر عنوان «شیرینی خانگی هیچکاک» در این مجله چاپ شد.)  
هیچکاک در این مورد که چرا بعد از ۲۱ سال لندن را برای ساختن فیلم «جنون» انتخاب کرده است می‌گوید: «مطالعه و تحقیق در اطراف جنایت، به‌طور کلی، یک کار انگلیسی است. انگلستان تاریخی از جنایات عجیب دارد که ناشی از عوامل اقتصادی، مشکل ازدواج و کمبود نسبی تیانچه است. ادبیات انگلستان همواره اینگونه موارد را جدی گرفته است، حال آنکه در

آمریکا آنرا یک مسئله دست دوم می‌دانند. «جنون» را آنتی‌شافر از داستانی زیر عنوان «خدا حافظ بیکادیلسی، و داع لیستر سکویر» به‌قلم آر ترولاورین، به‌سناریو درآورده است. در این داستان جنایتی - روانی - پلیسی ریچارد بلانی جوانی است که پلیس و مردم او را تجاوزکار می‌دانند که قربانیان خود را با کراوات خفه می‌کند.  
هیچکاک در گفتگویی می‌گوید: «ده سال پیش ما نمی‌توانستیم یک صحنه تجاوز را بپریم و مفصل نشان دهیم و در نتیجه یک نکته مهم اساسی فیلم از دست می‌رفت و آن این بود که تماشاگر هیچکاک قاتل را ضمن کار نمی‌دید. و نمی‌توان تماشاگر را در صحنه‌های شرکت داد مگر اینکه آنان را کاملاً به‌حرکات آن صحنه نزدیک کرد. بیشتر این فصل از نقطه‌نظر قربانی نشان داده شده. ایده کلی در هر صحنه‌ای آنست که با نشان دادن حرکات آن صحنه از نقطه‌نظر یک کاراکتر خاص، تماشاگر در آن شرکت داده‌شود.»

هیچکاک درباره سینمای امروزی می‌گوید، «امروزه شما چه می‌بینید؟ تصویر مردم در حال حرف‌زدن، که فقط امتدادی است از تأخر. یا تعقیب با اتومبیل، که فقط حرکت است. سینمای خالص مجموعه‌ای از قطعات فیلم است که چون در کنار هم گذارده شد ایده‌ای را در فکر تماشاگر خلق کند، و از آن ایده است که احساس برمی‌خیزد.»  
علاوه بر جان فینچ، دیگر بازیگران اصلی فیلم الک مک کاون و بری فاستر هستند. مدیر فیلمبرداری گیل تیلور، مونتور - جان سیمپسون و سازنده آهنگ ران کوردون است.  
فیلم «جنون» در ظرف دو هفته نمایش تنها در نیویورک بیش از یک میلیون دلار فروش کرده است.  
امیدواریم بتوانیم، لاقلاً، این فیلم را در همان مدت ۱۱۶ دقیقه اصل، با دوبله‌ای خوب - و بی‌خوشمزگی - هر چه زودتر به‌بینیم.



«تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

The Economist

آیا ایران، ژاپن بعدی است؟

در سال شمس گذشته، تولید ناخالص ملی به‌ارفاق واقعی ۱۳ درصد بود که

به رشد ۳/۴ درصد جمعیت فاصله‌ای بسیار داشت. در سال ۷۳ - ۱۹۷۳ نیز رشد قابل ملاحظه مشابهی انتظار می‌رود. در سال گذشته درآمد نفتی ایران ۴/۱ میلیارد دلار بود که امسال انتظار می‌رود به ۴/۷ میلیارد دلار برسد. در ایران تگرانی‌هایی درباره افزایش قیمت‌ها به‌میزانی در حدود ۷ درصد سالانه وجود دارد. با وجودی که ایران برای سرمایه‌گذاری هنوز به‌اعتبارات خارجی متکی است، طرح‌های عمرانی که در دست دارد به نظر می‌رسد که خوب انتخاب شده‌اند. این طرح‌ها عبارتند از طرح‌های صنایع پتروشیمی تولید فلزات، صنایع الکترونیک، خطوط لوله، ایستگاههای مولد نیرو و طرح وسیع تولید مس در سرچشمه.

مسئله عمده‌ای که ایران با آن دربرووست، همان مسئله تمامی کشورهای است که به سرعت رشد می‌یابند و آن مهاجرت از ده

به شهر است. با وجودی که اسام، پس از دو سال خشکسالی، چشم‌انداز محصولات کشاورزی خوب به‌نظر می‌آید، مهاجرت دهقانان به‌شهرها تقاضای پیش‌بینی نشده‌ای را برای خدمات اجتماعی پدید آورده است. تسریع در انقلاب کشاورزی و جلوگیری از تورم شهرها وظایفی است که در مقابل ایران قرار دارد.

L'EXPRESS

افزایش ارزش جوایز نوبل  
مبلغ جوایز صلح نوبل در ۶ رشته (صلح، فیزیک، شیمی، پزشکی، ادبیات و اقتصاد) امسال افزایش خواهد یافت. بنیاد نوبل به‌رکدام از برندگان جوایز مزبور امسال ۴۸۰ هزار کورن

# سند مالکیت ساختمان ۴ طبقه شماره یک

## جایزه بانک بیمه بازرگانان، تحویل آقای رحمت الله نجفی شد

آقای دکتر حسین شرافت مدیر عامل بانک بیمه  
بازرگانان هنگام تحویل سند و کلید ساختمان ۴ طبقه  
شماره یک گفت:

«امروز با انتقال سند مالکیت  
ساختمان ۴ طبقه شماره یک،  
بزرگترین برنامه تشویقی برای  
پس انداز بانکی، بنحو احسن  
باجام رسید»

سند مالکیت ساختمان ۴ طبقه  
شماره یک، بزرگترین جایزه بانکی  
که از طرف بانک بیمه بازرگانان  
برای دارندگان حساب پس انداز  
اختصاص یافته بود، طی مراسمی  
بنام آقای رحمت الله نجفی انتقال  
یافت و ساختمان ۴ طبقه شماره یک  
تحویل وی گردید. در این مراسم که  
مقرن ظهر روز پنجشنبه پانزدهم  
تیرماه در دفترخانه اسناد رسمی شماره  
۳۰۹ تهران انجام گرفت، آقای دکتر  
حسین شرافت، چندتن از مقامات و  
مسئولان بانک بیمه بازرگانان و نیز



آقای دکتر شرافت هنگام امضای اسناد انتقال سند مالکیت ساختمان ۴  
طبقه شماره یک بنام آقای رحمت الله نجفی.  
آقای نجفی برنده ساختمان، در کنار آقای دکتر شرافت دیده میشود.



در پایان مراسم تحویل ساختمان ۴ طبقه شماره یک به آقای رحمت الله  
نجفی، که بعد از ظهر پنجشنبه، با حضور نمایندگان بانک و جمعی از  
خبرنگاران و نمایندگان مطبوعات در محل ساختمان انجام گرفت، نماینده  
بانک، کلید طبقات و درهای اتاقها را به آقای نجفی برنده ساختمان ۴ طبقه  
شماره یک میدهد.

کروهی از خبرنگاران و نمایندگان  
مطبوعات حضور داشتند.  
مراسم، در ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه  
صبح پنجشنبه، با ورود آقای دکتر  
حسین شرافت مدیر عامل بانک بیمه  
بازرگانان، آقای رحمت الله نجفی  
برنده ساختمان ۴ طبقه شماره یک و  
نیز جمعی از مسئولان بانک به دفتر  
خانه شماره ۳۰۹ آغاز شد.  
مدیر عامل و هیئت بانک بیمه  
بازرگانان، هنگام ورود به دفترخانه،  
مورد استقبال آقای جواد محمدیان  
سر دفتر اسناد رسمی شماره ۳۰۹  
قرار گرفتند. آنگاه با اعلام آمادگی  
اسناد و دفاتر مربوط به انتقال سند  
مالکیت ساختمان ۴ طبقه شماره یک،  
نخست آقای دکتر حسین شرافت و  
سپس آقای رحمت الله نجفی، با امضای  
اسناد پرداختند.  
هنگامی که امضای دفاتر و اسناد  
خاتمه یافت، آقای دکتر شرافت و  
مقامات بانک یکایک به آقای رحمت الله  
نجفی تبریک گفتند و سپس مدیر عامل  
بانک بیمه بازرگانان، در حالیکه  
لیخندی حاکی از رضایت و خوشحالی  
برلب داشت کلید ساختمان ۴ طبقه  
شماره یک را به آقای رحمت الله نجفی  
تحویل داد و گفت:  
«من و عموم همکارانم، عمیقاً  
خوشوقیم که امروز با انتقال سند  
مالکیت ساختمان ۴ طبقه شماره یک  
برنده گردید و کلیه کلیدهای اتاقها  
و طبقات در اختیار آقای رحمت الله  
نجفی قرار گرفت.  
برنده بزرگترین جایزه بانکی،  
نیل از بازگشت به سیاهکل لاهیجان از  
طرف بانک بیمه بازرگانان اعزاز مشهود  
قدس میشود تا بشکرانه این سعادت  
بزرگ که نصیب او شده است به  
طبقه شماره یک، سالهای سال، مورد  
یارت مرقد مطهر ثامن الائمه حضرت  
ضا علیه السلام تایل شود.

بزرگ، پایه یک زندگی سعادتبار و  
مرفه برای خانواده و فرزندان شما  
باشد.»

### برنده خوشبخت کیست؟

بطوریکه خوانندگان هزیمت اطلاع  
دارند، آقای رحمت الله نجفی، طی  
مراسمی که ساعت ۹ بعد از ظهر روز  
دوشنبه ۲۹ خردادماه از شبکه سراسری  
تلویزیون ملی ایران پخش گردید،  
جایزه بخت بلند و بحکم قرعه برنده  
ساختمان ۴ طبقه شماره یک گردید.  
این کشاورز گیلانی که روز پنجشنبه،  
ساختمان ۴ طبقه شماره یک بزرگترین  
جایزه بانکی را رسماً تحویل گرفت،  
بیش از ۲۱ سال ندارد و دارای همسر  
و ۴ فرزند (۲ دختر و ۲ پسر) میباشد.  
آقای نجفی، که در سیاهکل  
لاهیجان به شغل کشاورزی اشتغال  
دارد، پس از دریافت سند مالکیت و  
کلید ساختمان ۴ طبقه شماره یک، در  
دفترخانه شماره ۳۰۹ خبرنگاران  
گفت:

«در اسفند ماه گذشته که همه  
جا صحبت از جایزه بزرگ بانک بیمه  
بازرگانان بود، من نیز مانند بسیاری  
از همسرهایم به شعبه بانک سیاهکل  
مراجعه نمودم و با ۱۲۰۰ ریال  
موجودی بنام خود حساب پس انداز باز  
کردم، تا ضمناً بتوانم، از مزایای  
مختلفی که بانک بیمه بازرگانان برای  
دارندگان حساب پس انداز قائل است  
استفاده نمایم. قرعه کشی ساختمان  
انجام گرفت، و روز بعد، آقای نجفی  
سرپرست شعب بانک بیمه بازرگانان  
در گیلان، به سیاهکل آمدند و بمن اطلاع  
دادند که برنده بزرگترین جایزه بانکی  
شده ام. آقای نجفی، درباره چگونگی  
استفاده از ساختمان ۴ طبقه شماره  
یک، اظهار داشت:

«تصمیم دارم ساختمان چهار  
طبقه را اجاره بدهم تا هم از درآمد  
ماهانه آن بهره مند شوم و هم اینکه این  
ساختمان مادام العمر و نسل اندر نسل  
برای خود و فرزندانم باقی بماند و  
آنها بتوانند از محل درآمد ساختمان،  
درس بخوانند و هر کدام برای خود  
تحصیلات عالی داشته باشند و واقعا  
سعادت مند شوند.»

### زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه

بعد از ظهر روز پنجشنبه نیز  
آقای رحمت الله نجفی، با اتفاق چندتن  
از مسئولان بانک بیمه بازرگانان به  
ساختمان ۴ طبقه شماره یک رفتند و  
ز طبقات و قسمتهای مختلف ساختمان،  
بازدید کردند. در این بازدید،  
ساختمان ۴ طبقه شماره یک، تحویل  
برنده گردید و کلیه کلیدهای اتاقها  
و طبقات در اختیار آقای رحمت الله  
نجفی قرار گرفت.

برنده بزرگترین جایزه بانکی،  
نیل از بازگشت به سیاهکل لاهیجان از  
طرف بانک بیمه بازرگانان اعزاز مشهود  
قدس میشود تا بشکرانه این سعادت  
بزرگ که نصیب او شده است به  
طبقه شماره یک، سالهای سال، مورد  
یارت مرقد مطهر ثامن الائمه حضرت  
ضا علیه السلام تایل شود.

### آدم تلویزیونی

بقیه از صفحه ۶۹

از چک، اسکناس، و کارت اعتباری خبری نبود.  
خانم راند حتی نتوانست پاره شده بلیط تاتری را  
در جیب آقای گاردینر پیدا کند.  
خانم راند از اینکه آقای گاردینر به این  
شکل زندگی و احياناً مسافرت میکرد در عجب بود.  
احتمالاً شرکت یا بانک مخصوصی به کلیه امور  
شخصی آقای گاردینر رسیدگی میکرد. این شرکت  
یا بانک حتماً در دسترس فوری او بود. پس تردید  
آقای گاردینر خوب زندگی میکرد. لباسش از یک  
پارچه گران قیمت با دست و بوسیله خیاط دوخته  
شده بود. پیراهن هایش از ابریشم لطیف و کششهایش  
از چرمی نرم و زیبا با دست ساخته شده بود.  
چمدانهای آقای گاردینر تقریباً نو بود. هر چند  
شکل و قفل آن کمی قدیمی و از مد افتاده به نظر  
میرسید.

خانم راند یکی دوبار سعی کرده بود، از  
گذشته آقای گاردینر سئوالاتی کند. چنس هر بار  
بین آنچه از او میپرسیدند و مطالبی از تلویزیون  
یا باغ و طبیعت مقایسه میکرد و به پرسش اصلی  
پاسخ نمیداد. خانم راند حدس میزد که چنس از  
یک مسأله ناگوار مثل ورشکستگی در تجارت و از  
دست دادن سرمایه که این روزها کم و بیش عمومیت  
پیدا کرده بود و یا حتی از دست دادن عشق یک  
زن محبوب و مورد علاقه، رنج میبرد. شاید در یک  
لحظه تصمیم گرفته بود زن محبوب خود را ترک  
گوید و هم اکنون مرد بود پیش او بازگردد یا بر  
تصمیم خود باقی بماند. حتماً نقطه ای در این  
مملکت، محلی بود که این مرد در آن زندگی میکرد.  
ماوآئی بود که در آن بسر میبرد و گوشه ای بود که  
شغل و گذشته او را دربر میگرفت.

آقای گاردینر در این مدت به نام شخص،  
مکان یا حادثه ای اشاره نکرده بود. خانم راند تا  
کنون کسی را مثل گاردینر ندیده بود که تا این حد  
برخودش تکیه و اعتماد داشته باشد. رفتار این  
مرد به تنهایی از اعتماد اجتماعی و امنیت مالی  
او حکایت میکرد.

خانم راند قادر نبود احساسی را که از این  
مرد در درون داشت بیان کند. خوب میدانست که  
هرگاه نزد اوست ضربان قلبش تندتر میشود.  
تصویر او را در افکار خود احساس میکرد و از اینکه  
در سخن گفتن با او لحن بی تفاوت و خونسرد خود  
را حفظ می کند سخت در عذاب بود. خانم راند  
آرزو داشت چنس را بشناسد. چنس شخصیت های  
بسیاری را در درون او زنده میکرد. اما خانم راند  
هرگز نتوانسته بود در هیچ یک از حرکات چنس،  
کوچکترین انگیزه و احساسی را کشف کند و  
تشخیص بدهد. در یک لحظه به نظر خانم راند  
رسید که از چنس میترسد. از همان ابتدا، خانم  
راند متوجه شده بود چنس در آنچه به او و دیگران  
میگوید دقت و احتیاط بسیار بخرج میدهد. چنس  
نمیخواهد او و دیگران درک کنند که درباره آنها  
چطور فکر میکند. درباره آنها و هر چیز دیگری.

با اینهمه، برخلاف سایر مردانی که از  
نزدیک میشناخت گاردینر نه او را از خود دور  
میساخت و نه وسوسه اش میکرد. خانم راند از فکر  
اینکه چنس را اغوا کند و قدرتش را از او بگیرد  
به هیجان آمده بود. هر قدر چنس خود را از او  
کنار میکشید، خانم راند بیشتر مایل میشد او را  
به خود متوجه سازد. خانم راند آرزو میکرد،  
چنس اشتیاق او را درک کند و بداند که او  
میتواند یک معشوقه دلخواه باشد. خانم راند در خیال،  
بی احتیاط با چنس عشق بازی میکرد، او را از  
خود دور میساخت، بر او دست مییافت و خودداری  
از دست میداد.  
«نامام»

### «تماشا» مطبوعات مهم جهان

THE TIMES

### تغذیه و رابطه آن با گریه نوزادان

مطالعه ای که اخیراً روی نوزادان و مادران کمبریج  
انجام گرفته نشان میدهد که نوزادان در ساعات میان ۶  
بعد از ظهر تا نیمه شب بیش از دیگر ساعات روز گریه  
میکنند. این مطلب را مجله تحقیقی طب توسعه ای و  
عصب شناسی کودکان که از طرف «انجمن فلوشناسی»  
حمایت می شود، منتشر ساخته است.

هفتاد و هفت تن از مادرانی که در خانه وضع حمل  
کرده بودند حاضر شدند زمانی را که کودکان صرف  
گریستن می کنند، آنچه را که پس از برداشتن و بغل  
کردن کودک اتفاق می افتد و رابطه میان تغذیه و گریستن  
کودک را ثبت کنند. در نتیجه مشاهده شد نوزادانی که از  
شیر مادر تغذیه می کنند بیش از نوزادان دیگر گریه  
میکنند و میزان گریستن آنها به ویژه بعد از ظهرها  
بیشتر از نوزادانی است که با شیشه و پستانک تغذیه  
می شوند، و آرام کردن آنها نیز با بغل کردن و تکان دادن  
سخت تر از بقیه انجام می گیرد.

زمان گریستن کودکان دسته اول بیش از دسته  
دوم بود. دلایل نیز ظاهراً این بود که مادران با تجربه  
که برای چندمین بار وضع حمل کرده بودند میل نداشتند  
بگذارند نوزاد بیش از چند دقیقه گریه کند و پس از آن  
نوزاد را با برداشتن و حرکت دادن ساکت می کردند. در  
ضمن آنها برای دادن شیر اضافی به نوزاد گریان آمادگی  
بیشتری از خود نشان می دادند.

مادرانی که برای نخستین بار وضع حمل کرده  
بودند نسبت به مراعات نکات جدول تغذیه جدی تر می  
نمودند. بسیاری از این مادران پس از گذشت یکی دو  
هفته، از شیر دادن به نوزاد خویش امتناع ورزیدند، زیرا  
متوجه شده بودند که کودک دو تا سه ساعت پس از تغذیه  
بیدار می شود و گریه را سر می دهد، و در نتیجه این  
تصور برایشان پیش آمد که شیر تولید شده در پستانهایشان  
بسیار اندک است.

خانم دکتر جودی برنال، که این بررسی را رهبری  
می کرد، معتقد است که با توجه به کمبود پروتئین در شیر  
انسان، باید آن را به مقدار کمتر و دفعات بیشتر به نوزاد  
خورانید و از خوراندن شیر زیاد در دفعات کمتر با فاصله  
زمانی بیشتر باید اجتناب ورزید. شیر گاو یا پروتئین  
بیشتری که دارد برای تغذیه در فواصل طولانی مناسبتر  
است.

بررسی کمبریج نشان داد که فاصله زمانی میان  
آخرین وعده غذا و آغاز گریستن نوزاد، به نظر می رسد  
که اهمیت زیادی در تعیین واکنش مادر داشته باشد.  
مادری که خود به نوزاد شیر می دهد در صورتی که نوزاد  
۹۰ دقیقه پس از آخرین تغذیه گریه را شروع کند،  
آمادگی و تمایل بیشتری برای برداشتن کودکش خواهد  
داشت، زیرا در این فاصله شیر به اندازه کافی تولید کرده  
است تا به نوزاد بخوراند.

دکتر برنال در مورد اینکه آیا مادر باید شیر دادن  
نوزاد را ادامه دهد یا آنرا متوقف سازد، برای یک  
برداشت متغیر و انعطاف پذیر از برنامه تغذیه اهمیت  
خاصی قائل است. وی معتقد است گریستن کودکانی که  
از شیر مادر تغذیه می کنند در ساعات عصر ممکن است  
تا حدود زیادی با پروتئین شیر مادر که در ساعات مذکور  
تقلیل بیشتری می یابد ارتباط داشته باشد.



# لئون تولستوی



## هنر چیست؟

ناشر: امیرکبیر

پرسشی که دامنگیر هر آدم کنجکاری است، پرسشی تقریباً ابدی که هنوز پاسخ درستی را دریافت نکرده است. پرسشی هنر چیست؟

انسان که شلینگ (۱۸۵۴ - ۱۷۷۵) فیلسوف آلمانی می‌گوید: «هنر اتحاد ذهنی و عینی با اتحاد طبیعت و عقل است» یا «عالیترین وسیله معرفت»

تا پیش از فرارسیان قرن بیستم و شیوع تعریفهای جدید، بخصوص فلاسفه قرن هیجدهم و نوزدهم هنر را وسیله بیان زیبایی می‌دانستند، آنگاه برسر این بحث می‌کردند که: زیبایی چیست؟ بیشتر ایدالیست‌ها، تاهگل و پیروانش، زیبایی را با خوبی قرین میدانند. تعریفی که شلینگ از زیبایی میداد این بود: زیبایی عبارت است از ظهور نامتاهی در متاهی. و نامتاهی همان ابدیت و ازلیت خدائی است. وقتی هدف هنر فراچنگ آوردن نامتاهی و به‌تعریف کشاندن جهان پنهانور خیال باشد، پس‌عالی‌ترین وسیله معرفت هم تواند بود.

کراوزه، که یکی از پیروان شلینگ بود هنر را تحقق زیبایی در قلمرو روح آزاد انسانی می‌دانست. سپس می‌گفت: عالی‌ترین درجه هنر، هنر زندگی است که فعالیت خویش را متوجه آرایش حیات می‌کند تا برای انسان زیبا مسکنی زیبا بشود.

بدواز شلینگ، می‌رسم به‌عقاید هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) و پیروانش، که تعریفشان از زیبایی و هنر تقریباً دارند. در عین حال هگل نیز تعریفی چنان روشن و صریح بدست نداده است. او هم مثل دیگر ایدالیست‌ها هنر را آسمانی می‌داند، و معتقد است که: «خداوند در طبیعت و هنر، بصورت زیبایی تجلی نموده است. خداوند خود را به دو طرز عیان می‌سازد: یکی بصورت ذهنی و آن دیگر بصورت عینی، به‌عبارت دیگر خداوند در طبیعت و در روح تجلی می‌کند. زیبایی حقیقی فقط روح و هر آن چیزی است که بهره‌ای از روح دارد. از اینرو زیبا فقط واجد فضامین روحانی است. ولی شی روحانی می‌بایستی خود را بصورت محسوس ظاهر سازد. بنابراین تجلی محسوس روح یک همانندی ظاهری پیش نیست و این همانندی، تنها حقیقت زیباست. پس: هنر تحقق همین همانندی تصور (Idea) است که توأم با دین و فلسفه وسیله‌ای برای وجود آوردن

شعور و بیان عمیق‌ترین مسایل انسانی و عالیترین حقایق روح است.»

بنابراین هگل حقیقت و زیبایی را یکی میداند. به نظر او «تصور» زمانی که در خارج تجلی کند، برای شعور انسان هم حقیقی و هم زیبا می‌گردد. پس زیبا تجلی تصور است.

پیروان هگل کاری نکردند جز اینکه تعاریف او را به‌صورت‌های مختلف و با تغییراتی در عناصر لفظی تعریف تکرار نمودند. مثلاً وایسه (۶۷ - ۱۸۰۱) معتقد است که: هنر عبارت است از وارد کردن جوهر روحانی زیبایی بدون ماده پیرای و مرده خارجی، و ماده عاری از زیبایی، مضموماً فاقد هرگونه موجودیتی است.

چنانکه گفتیم این تعریف‌ها تماماً سرچشمه در ایدالیسم دارند. آنان خدا را نیز چنین تعریف می‌کنند. یگمان ایدالیست‌ها هیچ‌چیز به‌خودی خود موجودیتی ندارد مگر در تصور ما. این تعریف را بارها شنیده‌اید. پس تصور ما که به‌جان هستی میدهد خود بارقه‌ای یا جلوه‌ای ازگان لم‌یزل تصور یعنی‌خدا است. اما به‌موافقت تئوریهای هگل و پیروانش، و همزمان با آن فرضیه‌هایی دربارهٔ زیبایی در آلمان وجود می‌آید که نه فقط زیبایی را بنیانه فرضیه هگل تجلی یک تصور و هنر را بروز این تصویر نمی‌داند بلکه مستقیماً با آن به‌مخالفت برمی‌خیزد. هر عبارت به‌خودی خود وجود داشته باشد و ندارد. آنچه وجود دارد قضاوت ماست. لازم است که پایه‌های این داوری را کشف کنیم. شالودهٔ این قضاوت در رابطه تأثرات ما پیدا میشود. روابط خاصی وجود دارد که آنها را زیبا می‌نامیم. هنر عبارت است از یافتن این روابط زیبا.

این تعریف، گرچه اندکی از تعلیق ایدالیستی بری است و نزدیکتر به‌واقع تصور ما، بازهم «مادی» و ملموسی نیست.

شونپاور، مخالف دیگر تئوریهای هگل معتقد است که: اراده، در جهان، در مراحل مختلف به‌وجود وجود خارجی می‌بخشد. گرچه، هراندازه مرتبهٔ وجود خارجی اراده، بلندتر باشد زیباتر است، اما هر مرتبه، زیبایی خود را داراست. ترک نفس و مراقبه، یکی از این درجات تجلی اراده است و آگاهی از زیبایی را به‌ما ارزانی می‌دارد. «انسان قادر است. برای مدتی خود را از شخصیت خویش آزاد سازد اما نبوغ هنرمند این استعداد را به‌عالی‌ترین درجه داراست و بدین سبب عالی‌ترین زیبایی را متجلی می‌کند.

هارتمان، مخالف دیگر هگل معتقد است که زیبایی در هیچ جا نیست، نه درجهان خارج نه در ذات و نه در روان، بلکه در صورت ظاهر نهنه و به‌وسیلهٔ هنرمند وجود آمده است. شی قیغه زیبا نیست، هنرمند آرا تبدیل به‌زیبایی می‌کند.

این دو نظریه (شونپاور و هارتمان، مخصوصاً هارتمان) نزدیکتر به‌تعاریف امروزی است، باوجود این، گرچه از قلمرو ایدالیسم فلسفی خارج شده، به‌بند اخلاق هنری کشیده شده است، نظریه شونپاور چقدر نزدیک به اندیشه‌های هنری و بودائی است...؟

راوسون، متافیزیسین فرانسوی، زیبایی را هدف نهائی جهان می‌داند. اسپنسر (۱۸۴۰) معتقد است که‌منشا هنر، بازی است و این عقیده ایست که پیش از او شیلر



## معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آشتی

بیان کرده بود. تولستوی پس از گذشتن از دالانهای باریک و پرچراغ این نظریات - نظریات متافیزیکی و نظریات مبتنی بر زیبایی، به‌نقی همه‌آنها برمی‌خیزد و می‌گوید: «تعریف نخستین، تعریف تکامل‌تدریجی فیزیولوژیک دقیق و کامل نیست بدلیل اینکه از خود فعالیتی که جوهر و هستهٔ اصلی هنر را می‌سازد سخنی به‌میان نمی‌آورد، بلکه از میدا، هنر سخن می‌گوید...»

برای اینکه هنر را دقیقاً تعریف کنیم پیش از همه لازم است که بدان همچون یک وسیلهٔ کسب لذت‌نگریم، بلکه هنر را یکی از شرایط حیات بشری بشناسیم. وقتی به‌هنر با چنین دیدی نگریم ناچاریم آرا یکی از مسایل ارتباط و اطمینان انسانها بدانیم.

هر یک از محصولات هنر، این نتیجه را دارد که گیرندهٔ تأثیر آن محصول هنری، با بوجود آوردن هنر و یا تمام کسانی که در عصر او، پیش از او، و یا بعد از او، همان تأثیر هنری را گرفته‌اند و یا خواهند گرفت، رابطهٔ خاصی پیدا می‌کند.»

و سپس به‌تعریف کلی خود می‌پردازد: «هنر آنگاه آغاز می‌گردد که انسانی، با قصد انتقال احساسی که خود آرا تجربه کرده است، آن احساس را در خویشن برانگیزد و بیاری علامت معروف و شناخته‌شدهٔ ظاهری، بیانش کند.»

پس تولستوی موضوع تمام هنرها را یکی می‌داند و تنها قالب و زبان بیان آنها را مختلف می‌بیند: کلام، رنگ و نت و...»

اما آیا تعریف خود تولستوی کامل است؟ مسلماً بسیاری از هنرمندان و صاحب‌نظران هنری نظریات او را که سخت اساس رئالیستی دارد می‌پذیرند، منتهی رئالیسم او نیز رئالیسمی اخلاقی است و ریشه در مذهب دارد. تولستوی بیجان و آشکار به‌مخالفت با پدیده‌های هنر صورت‌آیستی برمی‌خیزد و شعر شاعرانی چون ورلن، بودلر و دیگرانی چون آنها را مبهم و ناروا می‌داند، در حالیکه امروز چیزی که منظر نیست رئالیسم اخلاقی تولستوی است. جالب، نادرست در آمدن پیش‌بینی آخری تولستوی است که معتقد بود: هنر آینده هنری خواهد بود ساده و برکنار از پیچیدگی شکلی. کاش زنده بود و می‌دید که هنر متداول امروز چیز به‌شکل به‌هیچ‌چیز دیگر نمی‌پردازد...



ناشر: رز

او نیز در میان این دو قلمرو تعیین شده است. اشاره‌های علمی و سکسی از یکطرف و جذبه‌های پاک و مؤثر عاشقانه و فضای صوفیانه از طرف دیگر، در همه‌جا و تقریباً در تمام پاراگرافها، بر شعر تمیمی از خود نشانه می‌گذارد:

بیوده از تو، با تو سرودم  
و اشتیاق تند بدنهای لخت را  
در پای تو به زمزمه افشادم.

روایتی ساخت  
در بازوان من سفری بود  
و پوست  
در زلفهای خود  
با واژه‌های زندهٔ نیلوفر  
یاد شگوهند سفر را نوشته بود.

این جنگ و گریز تمیمی بین دو قلمرو متضاد، تا حدودی جنبهٔ عمدی دارد. تمیمی، از طرفی می‌ترسد که سرپا غرق خیال و اوهام شاعرانه و خلسه‌های صوفیانه شود، اینست که جایجا جنگ در بدیبات و «مساله‌های روز می‌اندازد. از طرف دیگر از پیوستن همیشه به ادا و اطوارهای روشنفکرانه و آرتیست‌بازپسای مد روز نیز وحشت دارد، زیرا می‌داند که اگر شعر را از لحظه‌های ناب و اصالت‌های تاریخیش مهجور کند و صرفاً به اطفاي شیونتهای روشنفکرانه خود پردازد، هم واقعاً از دنیای شعر دور خواهد افتاد و هم از این سو به مطلوبی نخواهد رسید.

برای همین است که تمیمی نمی‌گذارد شعرش «مالیخوئیای صرف» را زمزمه کند، مالیخولیایی که حاصل ذهن تبزده و متوش شاعرانی چون تمیمی است، شاعران درد یعنی. و این گریزاز مالیخولیا گاه چنان لجوجانه است که تصور نادرست «خیلی روشنفکر بودن» را در خواننده‌های عجول ایجاد می‌کند. در حالیکه چنین نیست. ظهر عظیم (ص ۴۴) مالیخولیای معقول اوست:

خون  
خون  
آنجا که فرش مخمل خوین  
بر ارتفاع سبز ستون ماه  
گسترده میشود  
آیا کدام سنگ  
با ناخن بلند خارايش  
ظهر عظیم را

بر نیروز شبزده حاک کرده است؟  
این تکه یکی از چند قطعه‌ای است که به خاطر دیدار از نمایشگاهی از نقاشی سروده است. قطعه دوم است، اما قطعه‌های اول و سوم آن توانسته‌اند به صافی روانی و ناچاری شده است. کاری که گاهی می‌کند و هیچ ضرورتی هم ندارد.

با تمامی تأیید از کار تمیمی دو نکته هست که باید به او یادآوری کنم:  
۱- تمیمی، در این دفتر پیداست که، با وجود ادامهٔ زبان پاک‌وشسته رفته قدیمی خود، نسبت به ایجاز و اختصاری که از ویژگیهای پسندیده کارش بوده، اندکی لافید شده است. گاه به کلمات یا عباراتی برمی‌خوریم که غیبتشان هیچ لطف‌های به شعر نمی‌زند و این در کنار یک شاعر خوب یعنی عیب:

فی‌المثل در شعر «مدار قلب تو»:  
وقتی که یاد  
از دور سوی مشرق دیدار می‌دمید  
من بادبان دست بزرگم را  
سوی مدار قلب تو افراشتم (بلند!)

در مد شامگاهی خود، سبز می‌ویزد.  
این کلمه «بلند» باهمه بلندای پر کبک‌باش، زیادی است. از این دست باز هم هست که لزومی به تکرار نمی‌بینم. ۲- بیولندی که شعر تمیمی با زندگی امروزی دارد، بدون اینکه نیاز به تظاهر و تمهیدی بوده باشد. تا حالا بر همه آشکار بوده است. این مسئله، با کیفیت خود بخودیش باید در شعر ظهور کند که کرده، اما تمیمی بتازگی «اجتماعی بازی» غیر لازمی را به دنیای ساده و شکنندهٔ شعرش راه داده است. مثلاً شعر «انسان» صفحه ۵۷ از تمام خصوصیت‌های خوب شعر تمیمی خالی است. یا شعر «مرگ و میلاد» با آنکه بیانی استوار و صلب و سنگینی دارد، به گمان من هیچ وجهی‌ای به شعر آدمی چون تمیمی نخواهد داد. تمیمی را همان شیطنت‌ها و اشارات و «له‌های نیمه‌روشنفکرانه در کنار دنیای ساده و خوب عارفانه - عرفان امروزی - کافی است. به‌خصوص عاشقانه‌های امروزی و دور از ادا و اصول و... به‌شرط اینکه در «بی‌روزی» اتود نکند. بی‌روزی را بگذاریم برای آدمهای فضائی و مقلدان آنها که بدون اینکه، به‌ماورا-جو که هیچ، به ارتفاع هنرجنبان اصفهان هم پرواز کرده باشند، خود «سبک» مغز خدائی هستند.

## کتاب نمونه

کار تازه‌ای که خانم عاطفه گرگین زحمت گردآوری و تنظیمش را به عهده داشته، نمونه یک کار «یکدست» و تمیز است - منهای غلطیهای پشمار چاپی - که کاش در تمام موارد مشابه رعایت میشد و خواننده با «کنسول»ها سروکار پیدا نمی‌کرد.

این دفتر فقط ترجمه است، ترجمه‌هایی در زمینه‌های مختلف، که هر زمینه‌را جداگانه و کنار هم تدوین کرده‌اند. خواننده تکلیفش روشن است و می‌داند چه می‌خواند، یا چه بخواند.

در این دفتر: مقالات «هنر و تربیت» ترجمه سروش حبیبی «فراتس کافکا یا توماس مان» ترجمه مرحوم فریبرز سعادت، «نویسندگان که فرهنگ راویران می‌کنند» ترجمه بابک رستگار، چاپ شده و سپس «پرسی و شناخت ادبیات امروز جهان» آمده است. امیدواریم این تجربه‌ای باشد برای کارهای بعدی و بهتر تنظیم‌کنندگان دفتر.

Advertisement for 'کتاب نمونه' (Sample Book) by Ezzat Ghalib. It lists various authors and titles available in the collection, including works by Tolstoy, Dostoevsky, and others. The ad also features a small illustration of a person reading.

## کتابهای تازه

- شرکت مسایم کتابهای جیبی منتشر کرده است: کتابهای تازه کارگاه نفايش: پرومتوس دربند اثر اسکيلس ترجمه عباس نعلبندیان.
- بهار و ادب فارسی (در دو جلد) مجموعه ۱۰۰ مقاله از ملک‌انصاری بهار به کوشش محمد گلین.
- برگزیده اشعار فروغ فرخزاد.
- عشق هرگز نمی‌میرد.
- کتابهای تازه کارگاه نفايش: پرومتوس دربند اثر اسکيلس ترجمه عباس نعلبندیان.
- بهار و ادب فارسی (در دو جلد) مجموعه ۱۰۰ مقاله از ملک‌انصاری بهار به کوشش محمد گلین.
- برگزیده اشعار فروغ فرخزاد.



## در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

### آخرین نمایشنامه تنسی ویلیامز

ناتوانترین نمایشنامه تنسی ویلیامز نویسنده ۵۸ ساله آمریکایی، «اختلال کوچک» نام دارد. در این نمایشنامه او زندگی مردمی را بازگو می‌کند که در شهری دور افتاده در ساحل کالیفرنیا می‌زیوند. زندگی پر تحرک و پرهیجانی را می‌گذرانند. همه شب‌ها در رستوران قصر مونت جمع می‌شوند، آبجو و برندی‌شان را میل می‌کنند و می‌گویند تا آنجا که ممکن باشد، روز را بدون دردمس، در بی‌خیالی و بی‌خبری شب و شب را سحر کنند. میان اینهمه ۳۵ پرده فقط «لوناست» که معنی زنده بودن و شور داشتن را می‌دهد. حالا سالروز مرگ برادر جوانش رسیده است. می‌خواهد ثابت کند برای آن آدمها که در زندگی‌شان واقعه زیبایی پیش آمده، زندگی مرده نیست. زندگی برای کسانی مرده است که بالا و پایین آنرا نشناخته‌اند.



تنسی ویلیامز

### آن فصل رفاقت

#### نمایشنامه از جیسون میللر

برندن جیل منتقد تئاتر آمریکایی در مجله نیویورکر درباره نمایشنامه «آن فصل رفاقت» اثر جیسون میللر می‌نویسد: نمایشنامه او کاری است سادگانه، شاد و کاملاً ابتکاری که باید جدی گرفته شود. نمایشنامه بیشتر از آنچه نشان می‌دهد، معنا و مفهوم دارد. «آن فصل...» پنج نقش دارد. یک مرئی بازنشته سابق بسکتبال و چهار بازیکن سابق که بیست سال پیش مسابقه می‌داده‌اند، قهرمان

شده‌اند و امروز در کنار تجارت و سیاست‌اند. سالی یکبار دور هم جمع می‌شوند برای اینکه درباره خاطرات خودشان حرف بزنند. امشب، در خانه مرئی سابق خود به‌همانی آمده‌اند. یکی از آنها شهردار است، دیگری تاجر پولدار، سومی یک مدیر مدرسه اشرافی و چهارمی برادر دائمی‌الخسر مدیر مدرسه. تاجر، تجارت سکس می‌کند و در خیلی از فضیحت‌ها سهیم بوده، مدیر مدرسه استعدادی در سیاست ندارد، یابند خسانوده است ولی هیچوقت نتوانسته رضایت مالی خانواده را فراهم کند. رقیب آنها در کار سیاست و تجارت و غیره یک کلیمی

است و این قضیه برای مرئی سابق بسکتبال خیلی دردناک است. پس از رختن تاجر، میان سه نفر دیگر بحث و مجادله در می‌گیرد و سرانجام مرئی طبق دستور وظیفه مرئی، میان آنها را صلح می‌دهد. برندن جیل می‌نویسد: «توجه و علاقه نویسنده به نقش‌ها، به آنها شکوه خاصی داده است. آ. ج. آکتون «آن فصل رفاقت» را در آن فصل رفاقتی خیلی خوب کارگردانی کرده است. خیلی بهتر از بسیاری از نمایشنامه‌های برادری. برای اینکه حق واقعی بازیگران ادا بشود، باید مقاله دیگری برای آنها بنویسم»

### تئاتر تریبون سیاستمداران و مستأجران و روحانیان

اخیراً در آلمان اف‌فراین-شتاین مهندس معدن سابق، کار پر سر و صدایی در تئاتر کرده است. شش سال پیش او مهندسی را برای همیشه کنار گذاشت، به تئاتر روی آورد و هنرپیشه شد. حال هنرپیشگی را هم کنار گذاشته و تهیه‌کننده و سرگزارنده تئاتر شده است. او می‌گوید: «در تئاتر امروز به تماشاگر یک برنامه کلاسیک نشان می‌دهیم که ارتباطی با او ندارد، چرا نباید مسائل حساس زما را، مسائل او را به او نشان بدهیم؟ تئاترهای تصویب شده امروز با سازمان‌های مفصل خود جلوی تحریک فکری تماشاگر را می‌گیرند.»

اف‌فراین‌شتاین، به‌اری دانشجویان و دانشگاه اشتوتگارت، هم در جهت معنوی و هم در جهت مالی، تالار انجمن هنر شهر اشتوتگارت را

صحنه‌ای از نمایش تئاتر تریبون آزاد



گرفته است تا تئاتر دموکرات خود را نشان بدهد. او از سیاستمداران، روحانیون، اجاره‌نشینان و دیگر طبقات، خواسته است روی صحنه بیایند و زیر نور خیره‌کننده پروژکتورها درباره «زمین، خانه و اجاره» حرف بزنند و اگر مایلند حرف‌هایشان را به‌صورت تئاتر نشان بدهند. با تصد تماشاگر او اجازه دارند سخن یا بازی ناطقان را با فریاد اعتراض یا تئویق همراهی کنند. جالب اینجاست که انجمن موجران و مستأجران، موافقت خود

بیشک سکوت می‌کند. بیان صحنه به‌ار چنان قدرتی می‌دهد که بر این مشکل قافق می‌آید.

بیمار به‌عقاب «الکتروای» سوفولک می‌زود و حرف‌های خودش را می‌زند. استاد تئاتر به‌بیماری او اشاره نمی‌کند او همانطور که هنرپیشه را رهبری می‌کند، بیمار را هم رهبری می‌کند. به‌او یاد می‌دهد واژه را بهتر ادا کند، نقش خودش را بازی کند و از مصنوعی بودن پرهیز کند.

امیل دارس مدیر هنری تئاتر دیوکولوسه سرپرست بخش نمایش بیمارستان است.

تئیرات آزمایش الکتروآه فالوگرافی و افزایش اندک‌اندک خون علائم مشخص آژاد شدن احساس خفته بیمار است. امیل دارس می‌گوید: هرچه حال بیمار بهتر شود، او می‌تواند راحت بازی کند، یعنی متن را عینی و با فاصله بازی کند. به‌عبارت دیگر از عقده و ناراحتی آزاد می‌شود.

در مرحله اول بیمار با استاد تئاتر تنها کار می‌کند، در مرحله دوم بیمار می‌تواند با دیگران نیز رابطه ایجاد کند. برای روان‌پزشکان، اساس بیماری روانی عدم رابطه بیمار با همنوعان خودش است. در یک گروه که همه زانو به‌زانوی هم نشسته‌اند، ارتباط بوجود می‌آید. بیمار از متن-های خود را تجزیه و تحلیل می‌کنند و از هم انتقاد می‌کنند. مارین کولر در پایان مقاله خود می‌نویسد: من شش را با ماری، مارک و سوفی گذراندم و هیچوقت احساس نکردم که میان بیمارانی روانی نشسته‌ام.



در تالار انتظار تئاتر فراین‌شتاین

آفیش دیگر که دخترخانم بدست گرفته است: من هم مال نیستم.

### رویدادها

پیتراهال، کارگردان تئاتر، ابرا و فیلم انگلیسی از سال ۱۹۷۴ سرپرست تئاتر ملی انگلیس خواهد شد و سرلارنس ایویه از سرپرستی کناره خواهد گرفت.

### کابو کی در مونیخ

تئاتر سنتی ژاپن کابوکی که اوائل قرن هفده میلادی بوجود آمد و هنوز اعتبار ویژه‌ای در جهان دارد، ماه گذشته با ۶۰ نفر هنرپیشه دوشب در تالار اپرت تئاتر «گرتز» پلاتز مونیخ برنامه نمایش اجرا کردند. «۴۷ ساموورای» که سال ۱۷۸۴ برای تئاتر عروسکی نوشته شده است، و همچنین رودخانه سومی‌دا که در اصل برای تئاتر «نو» نوشته شده است، دو نمایشنامه‌ای بود که هنرمندان ژاپنی روی صحنه آوردند.

### تئاتر برای جوانان

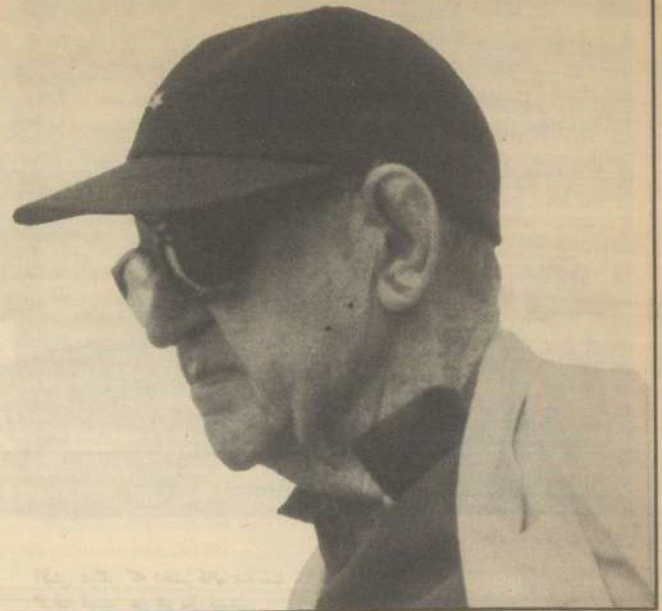
شهر کنسپل آلمان، تازگی برای تأسیس یک تئاتر مستقل جوانان، بودجه و وسائل لازم در اختیار تئاتر شهر قرار داد. تئاتر جوانان در مدارس، در خانه‌های جوانان و در همه مراکز تجمع آنها، اردوها و مانند آن نمایش اجرا خواهد کرد. استودیوی تئاتر شهر نیز برای تمرین و نمایش به جوانان داده شد. شهرداری از همه جوانان خواسته است که در اینگونه فعالیت‌ها همکاری کنند و برای آگاهی به‌نوع کار آشنایی با تئاتر دست کم به‌عنوان تماشاگر هنگام تمرین نمایشنامه به استودیو بیایند.



دکتر ستونه - روانشناس و بازیگران حرفه‌ای و بیمار



یک بیمار روانی با استاد تئاتر



# جان فورد

نوشته پیترو بوجدانوویچ

۱

ترجمه بابک ساسان

نمایش سه فیلم از جان فورد: «قلعه آپاچی»، «آندو باهام اسپ راندن» و «پاییز شاین» در انجمن ایران و آمریکا و بحث‌هایی که مجدداً درباره این غول مطلق سینما و کارهای او در گرفت ما را بر آن داشت تا پسراغ یکی از بهترین و مستندترین کتابهای که درباره او نوشته شده پرویم ترجمه آنرا تقدیم خوانندگان عزیز - خصوصا دوستداران سینما - بکنیم.

## فصل اول کاری سترگ

جان فورد با ۲۸ شون آلوئیس اوفینی در اول فوریه ۱۸۹۵ در کیپ الیزابت در جنوب غربی نیوزیلاند به دنیا آمد. او سیزدهمین و آخرین - فرزند شون اوفینی و باربارا کوران بود که از گالوی ایرلند به آمریکا آمده بودند. هنوز او طفل بود که این خانواده به یورتلند، در همان ایالت، رفتند، که در آنجا پدرش میخانه‌ای داشت، و تابستانها را در یکسای آیلند می‌گذراندند. پدرش چند بار او را به ایرلند برد، او می‌گوید: «از یورتلند خیلی آسان می‌شد سفر کرد. ما در همانجا سوار کشتی می‌شدیم و سپس در گالوی پالین می‌آمدیم، و از آنجا تا روی تپه‌ای که خوشان مازندگی می‌کردند چند کیلومتر بیشتر فاصله نبود.» در اطراف خانه به زبان گالیک (زبان سلت-های ایرلندی و اسکاتلندی، م) صحبت می‌شد و او در آنجا آنرا یاد گرفت. می‌گوید: «حالا هاش را فراموش کرده‌ام.» پس از پایان تحصیل در دبیرستان یورتلند در سال ۱۹۱۳، مستقماً به هالیوود رفت تا با برادر بزرگترش (۱۳ سال بزرگتر)، فرانسیس، که نام فورد به خود گرفته بود و یک کارگردان - نویسنده - بازیگر قرار دادی یونیورسالی استودیوز بود، کار کند. نام جک فورد (نامی که او بر خود گذاشت)

پوگدانوویچ تنها از دیدگاه خود به فورد و کارهای او نمی‌پردازد، یا غالب کسانی که در زندگی خصوصی یا کاری فورد نقشی داشته‌اند نزدیک شده و نظرها و عقاید آنان را در این مجموعه نقل کرده است. و از خود جان فورد نیز گفته‌های بسیاری می‌بینیم درباره همه چیز. کوشش بسیار کرده‌ام ضمن حفظ اصالت و نقطه‌نظرهای نویسنده کتاب و نثر خاص او، ترجمه‌ای روان بدهم، اگر در این زمینه توفیق کامل نیست امیدوارم خوانندگان عزیز با بزرگواری خود آنرا پذیرا شوند.

مترجم

در راههای سال ۱۹۱۶ استودیو، هوشمن - پیکچریوز به سمت دستیار کارگردانی آمده است، ولی او می‌گوید کار سینمایی را به عنوان کارگر و سپس متصدی وسائل صحنه برای یک دستیار سوم آغاز کرده است. [مطالب این فصل نسخه‌ک و اصطلاح شده مساجهای است با جان فورد، که در منزل وی، در بلایر کالیفرنیا، در مدت هفت روز، در تابستان و پاییز سال ۱۹۶۶ به‌زوی نوار ضبط شد.]

پدر و مادر شما در ایرلند با هم آشنا شدند؟

● نخیر، آندو در یک قریه زندگی می‌کردند ولی در آنجا با هم آشنا نشدند. البته یک قریه، زمین نسبتاً وسیعی را اشغال می‌کند - اداره پست جزء قریه است و همچنین ممکن است چند خانه و یک میخانه هم در آنجا وجود داشته باشد - ولی تپه‌ها هم ممکن است جزء قریه باشند. پدرم در یک طرف این منطقه زندگی می‌کرد و مادرم در طرف دیگر. شاید یکدیگر را در کلیسا دیده باشند، ولی در آمریکا با هم آشنا نشدند.

پدرم اول آمد که وارد جنگهای داخلی شود، او فقط ۱۵ سال داشت ولی درشت هیکل بود، و چهار برادرش قبلاً وارد جنگ شده بودند - یکی برای جنوبیها، که کشته شد، دوتا برای شمالیها، و یکی دیگر هم برای هر دو طرف - که دو حقوق بازنشستی می‌گرفت، ولی زمانیکه پدرم رسید جنگ تمام شده بود. از او پرسیدم: «تو می‌خواستی برای کدام طرف بجنگی، پدر؟» جواب داد: «اوه، فرقی نمی‌کرد - هر کدام می‌شد.»

چرا شما و برادران، فرانسیس، نام فورد را به خود گرفتید؟

بعد از کار کردن در چند پنکاه هنریشکی در این طرف و آن طرف، برادرم به نیویورک رفت و مدیر صحنه چند کمپانی که می‌خواستند نمایشی را در برودوی به

کرده بودم. سپس، زمانی که کارل لامل برای اولین بار به دیدار یونیورسالی استودیوز آمد، در تنها صحنه بسته‌ای که در استودیو بود میهمانی بزرگی نیز برای او دادند. من در آن موقع متصدی وسائل صحنه بودم و آن شب به عنوان متصدی بار انجام وظیفه می‌کردم. میهمانی تا نیمه‌شب طول کشید و من زیر بار خوابیدم تا بتوانم صبح به موقع سرکارم باشم. ولسی وقتی که سرکار رفت، نه کارگردان نه هیچیک از بازیگران آنجا نبودند - آنان تمام شب را به بیداری گذرانده بودند، چند تن از کارگردانان (کابوی‌ها) سیاهی لشکر آنجا بودند و دیگر هیچکس. ایزادور برنستاین که در آن موقع مدیر کل بود و مرد خیلی خوبی بود وقتی که وضعیت را دید بی- نهایت آشفته شد. گفت: «رئیس دارد می- آید، باید یک کاری بکنیم.» من گفتم:



روى صحنه بیاورند شد؛ او که حافظه‌ای قوی داشت در چهار یا پنج قسمت هنریشیه علی‌البدل شد. شب گذاش، شخصی که یکی از نقش‌های مهم را بازی می‌کرد - یک نقش کم‌دی را - منت کرد، یا شاید شکست، یا چیزی از این قبیل - به نظر من همان اولی بود. پس برادرم فرانک آن نقش را بازی کرد و موفقیتی بزرگ به دست آورد. ولی نامی که در آنکس و برنامه چاپ شده بود «فورد» بود - بنابراین از آن به بعد نام او فورد شد و هیچگاه نتوانست از آن رهائی یابد؛ منم به همچنین، از آن پس همواره فورد نامیده شدم. چند سال بعد، شخصی نزد من آمد و گفت، «من دنبال شغلی می‌گردم - هنریشیه خیلی خوبی هستم.» من گفتم: «تو تپ خوب داری - اسمت چیست؟» گفت: «فرانک فینی.» من گفتم: «خیلی مضحک است - این اسم واقعی برادر من است.» او گفت: «می‌دانم - من فرانسیس فورد اصلی هستم - همان که بد آورد - یعنی همان که پایش شکست و برادر شما جایش را گرفت؛» به نظر من خوش‌مزگی خیلی جالبی آمد و نقش خوبی به او دادم. او ناشر را به چیز دیگری تغییر داد و سالها کار کرد. فکر می‌کنم حالا دیگر مرده باشد.

حقیقت دارد که شما در چند فیلم دو حلقه‌ای نقش اول را بازی کردید؟  
● من نقش اول فیلمی را بازی کردم؛ یا این قیافه؟ خدای بزرگ! خوب، می‌دانم که بدل‌های زیادی را بازی کرده‌ام - یا اسب خودم را به قطار تندرویی رسانده‌ام، یا اسب از روی پرتگاه پریده‌ام و از این قبیل کارها. بیشتر بدل برادرم بودم - ما شبیه هم بودیم و هیکلمان هم مثل هم بود. هفته‌ای در حدود ۱۵ دلار می‌گرفتم.

اولین بار چطور فرصت کارگردانی به دست آوردید؟  
● خوب، در آن موقع کاملاً جوان بودم. من به عنوان یک کارگر، یک متصدی وسائل صحنه و معاون کارگردان کار

«جکار کنیم؟» او گفت، «هر کار.» بنابراین وقتی که آقای لامل و همراهم آمدند، من به کارگردانان گفتم به ته خیابان بروند و به سرعت با فریادهای گوشخراش به طرف دوربین تاخت کنند. لامل ظاهراً از آن خوشش آمد، پس آقای برنستاین گفت، «حالا سعی کن یک کار دیگر بکنی.» من گفتم، «خوب، تنها کاری که من می‌توانم بکنم آنست که به آنان یکویم برگردند.» او گفت، «خوب، همین کار را بکن.» من به کارگردانان گفتم، «وقتی که من یک تیر خالی می‌کنم، می‌خواهم چندتا از شما از روی اسب بیفتید زمین.» دخترهای خوشگل زیادی جزء همراهم آقای لامل بودند، بنابراین وقتی که من تیر را خالی کردم همه آن کارگردانان لغتی از اسب افتادند زمین - میدانید، برای خودمناهی، آقای برنستاین گفت کار دیگری نمی‌توانی بکنی؟» این بود که ما خیابان را به آتش کشیدیم، آنان همچنان به پس و پیش می‌ناخندند - به یک قتل عام بیشتر شبیه بود تا یک وسترن. ماها بعد، آقای لامل گفت، «کار را به جک فورد بدهید - او خوب فریاد می‌کشد.»

خوب، آنان به کسی نیاز داشتند که یک فیلم ارزان و بی اهمیت با هری کری که قرارداد او داشت به سر می‌رسید بسازد. من هری را خوب می‌شناختم و او را تحسین می‌کردم؛ ایده‌ای را که داشتم به او گفتم و او جواب داد، «خوب است، بیا آنرا بسازیم.» گفتم، «خوب، ما ماشین تحریر نداریم.» او گفت، «به چنین، احتیاجی نداریم، همینطور که پیش می‌رویم آنرا تکمیل می‌کنیم.» پس ما شروع کردیم و آنرا ساختیم، و این فیلم در آن سال بهترین فیلم آنان شد.

ما حتی بعد از آنهم که قرارداد هری تمام شد همچنان فیلم می‌ساختیم تا اینکه عاقبت او و همسرش، اولی برای گردش به نیویورک رفتند. به نظر می‌رسید که همه گردانندگان کمپانی احساسات بسیار دوستانه‌ای دارند و خیلی زود اولی دریافت کرد که هری بازیگر اول یونیورسالی است؛ و قرارداد او تمام شده است. خوب، او هفته‌ای ۷۵ دلار می‌گرفت - حالا قراردادی ۱۲۵۰ دلاری امضاء کرد. من به عنوان معاون کارگردان هفته‌ای ۵۰ دلار می‌گرفتم، ولی وقتی کارگردانی را شروع کردم مزدم به ۳۵ دلار تنزل پیدا کرد - نرسید چرا؛ وقتی که هری قرارداد تازه‌اش را امضاء کرد، حقوق من هفته‌ای ۷۵ دلار شد - که در آن روزها پول زیادی بود.

وسترن‌های اولیه‌ای که با هری کری ساختید چگونه بود؟

● فیلم‌های بزن بروی نبودند، داستانهایی بودند که روی صفات و خصوصیات شخصیت‌های آنها کار می‌شد. کری هنریشیه بزرگی بود، و ما او را مثل کارگردانهای که شما توی تلویزیون می‌بینید خیلی شیک و خوشگل لباس نمی‌پوشانیدیم. در آن هنگام بازیگران وسترن خیلی محدود بودند - تام میکس و ویلیام اس. هارت و باک جونز - باکماسترز پسر رئیس‌زندان را تهدید می‌کند و می‌گریزد. رئیس زندان به هری قول می‌دهد او را ببخشد به شرط آنکه بتواند ماسترز را دوباره دستگیر کند. هری از نقشه باک برای زدن یک کالسکه با خیر می‌شود. به کلاتر خبر می‌دهد و ماسترز را دستگیر می‌کنند. ولی هنگامی که می‌فهمد دوست دخترش خواه باک است به اتفاق برادرانش به دنبال افراد کلاتر می‌رود و به ماسترز کمک می‌کند که بگریزد.

راندن‌شدگان پوکرفلت (یونیورسالی)  
Poker Flat  
کارگردان: جک فورد. تهیه‌کننده: بی. ا. پاورس. سناریست: اچ. تیوتونستک، فیلمبردار: جان دلبلیو. براون. شش حلقه. با شرکت: هری کری (لایتون دستکار؛ جان اوکهرست) کال لندیس (بیلی لایتون؛ تامی اوکهرست) گلوریا هوپ (روث واتسون؛ سوفی).

داستان از یک مقدمه و موخره ترکیب شده که کری از روی کتاب برای پسرش می‌خواند؛ جانی اوکهرست «قفاریاز دستکار» تنها است و به این سبب پسر بچه‌ای را به فرزندى اختیار می‌کند، که چون بزرگ‌شد عاشق همان دختری می‌شود که اوکهرست عاشق او است. اوکهرست به‌خاطر پسر خوانده‌اش از دختر چشم می‌پوشد.

قبولی درباره این فیلم می‌نویسد: «صحنه‌های رودخانه عالی و فیلمبرداری آن قطعاً بی‌رقیب است...» این فیلم در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۵۲ به ترتیب به وسیله کریستی کابانی و جوزف نام، نیومن مجدداً ساخته شد. (درباره تپه دریائی دانوان «Donovan's Reef» به موقع خود اطلاعات لازم را خواهیم داد.)



## فیلموگرافی فیلمهای یاد شده

۱۹۱۸

سه سوار Three Mounted Men (یونیورسالی)  
کارگردان: جک فورد. نویسنده: یوجین لوئیس. فیلمبردار: جان دلبلیو. براون. شش حلقه. با شرکت: هری کری (شاین هری)، جوهریس (باکماسترز)، تواجریس (لولاماسترز)

باکماسترز پسر رئیس‌زندان را تهدید می‌کند و می‌گریزد. رئیس زندان به هری قول می‌دهد او را ببخشد به شرط آنکه بتواند ماسترز را دوباره دستگیر کند. هری از نقشه باک برای زدن یک کالسکه با خیر می‌شود. به کلاتر خبر می‌دهد و ماسترز را دستگیر می‌کنند. ولی هنگامی که می‌فهمد دوست دخترش خواه باک است به اتفاق برادرانش به دنبال افراد کلاتر می‌رود و به ماسترز کمک می‌کند که بگریزد.

۱۹۱۹

راندن‌شدگان پوکرفلت (یونیورسالی)  
Poker Flat  
کارگردان: جک فورد. تهیه‌کننده: بی. ا. پاورس. سناریست: اچ. تیوتونستک، فیلمبردار: جان دلبلیو. براون. شش حلقه. با شرکت: هری کری (لایتون دستکار؛ جان اوکهرست) کال لندیس (بیلی لایتون؛ تامی اوکهرست) گلوریا هوپ (روث واتسون؛ سوفی).

داستان از یک مقدمه و موخره ترکیب شده که کری از روی کتاب برای پسرش می‌خواند؛ جانی اوکهرست «قفاریاز دستکار» تنها است و به این سبب پسر بچه‌ای را به فرزندى اختیار می‌کند، که چون بزرگ‌شد عاشق همان دختری می‌شود که اوکهرست عاشق او است. اوکهرست به‌خاطر پسر خوانده‌اش از دختر چشم می‌پوشد.

قبولی درباره این فیلم می‌نویسد: «صحنه‌های رودخانه عالی و فیلمبرداری آن قطعاً بی‌رقیب است...» این فیلم در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۵۲ به ترتیب به وسیله کریستی کابانی و جوزف نام، نیومن مجدداً ساخته شد. (درباره تپه دریائی دانوان «Donovan's Reef» به موقع خود اطلاعات لازم را خواهیم داد.)

نفری برای مشق نفرستد. اما آن یستوچند نفر باقیاندمهم بیشترشان جا زدند. پدرم و سه نفر دیگر مانده بودند. برای تکمیل گروه شش نفر دیگر لازم بود و نبود. قصه تلاش آخوند محله بهجستوی شش داوطلب نو که آبروی محله را حفظ کنند، يك شب دراز زمستان را گرفت. چارچی چار زد که حکم امامه. مشروطه تنها موند و کمک میخواست. اما ترس جنگ و خطر فشنگ و نفرت از بوی باروت ترس در جانها رسوخ کرده بود که گوش نشین نبود. سرشی بود که گروه نه نفری پراه افتاد. پدرم از این سفر کوتاه و رفتن به میدان شاه و یصف شدن و بیپی و راست گفتن و دنباله های آناز خرید فشنگ حسن موسیوگرفتن نشان ترهنا و سرچوخشدن که حواش معتبر عمر او بود حماسه کوچکی ساخته بود که هنگام نقل آن برق توفیق در چشمش نودار میشد، زندگی یکساخت و کمچادباش هدیه داشته بود. مشق سربازی آغاز شد. یکنفر که سبیل خجری و لباس خاکی و شلوار تنگ داشت و پاهایش را از زانو پایین پیچیده بود و پویین یوقور مشکلی با داشت نه نفر را بتربیب بند یبض کرد، پدرم اول صف افتاده بود. مشق اول بهچپچپ و براست راست بود که میناید همه با هم عمل کنند و چه مخصوص ای بود.

نظر آقای، قصاب محله ما در تشخیص چه راست درمانده بود؛ وقتی فرمان چپ میرسد براست میپیچد و هنگام چپ کار وارونه بود. معلم خاکی پوش متغیر شد و پرخواست کرد اما نظر آقای گنج و مرعوب که برقرار از زن سلیطه و بلزبانان از کنار تاریخ عبور میکرد پرخواست و تغییر را نیز از بیپی چه نمیفهمید. پدرم ریگی بهدست او نهاد تا چپ و راست را بنشانسد. اما مشکل حل نشد وقتی معلم بانگ میزد براست نمیدانست ریگ را بدست چه دارد یا براست و چون سنگ آزمایشگاه در جنگ عوامل گمراه کننده گنج میشد و بدور خودش میچرخید.

مشق، هفته ای دوبار بود و سه ماه طول کشید. روز آخر پدرم را با یستوچند نفر دیگر بحضور حقا لورالله بردند. عمامه پرزگی داشت با صورت لاغر و ریش کم پشت حنای و چشمان ریز. در يك پنجدری نشسته بود. چندتا عمامه بسر و کلامه پوستی دیگرهم بودند. خود آقا کاغذی پدرم داده بود که سرچوخه گروه نه نفریست و نشان ترهنا را با سنجاق بسینه او زده بود بدینسان پدرم

آن وصله خورده بود، بهقدرت اسلحه حمل می کرد - و کلاه نداشت. در هر فیلمی، گاوجرانان صف می کشیدند و او کلاه یکی از آنان را برمی داشت و به سر می گذاشت؛ این کار موجب خرسندی صاحب کلاه می شد، چون معنای این کار آن بود که او در سراسر فیلم بازی دارد. من به کری می گفتم، چرا نمی روی

هری کری و تواجیر (وسط) والاهاال درفیلیم «سه سواره» (۱۹۱۸)



بگفته مورخان در خط ارابه تاریخ قدم نهاده بود. فعالیت پدرم و جوخه اش بهمین جا ختم شد و مشروطه پراه خودش رفت و از این همه برویا يك تشنگ حسن موسی در تاقچه بلند آن اتاق کم نور مانده بود که عبور از نزدیک آن قدش نبود، و نشان ترهنا که در مسندوقچه مادریزگم جا داشت، و مقداری خاطره که زمینه قصه پردازیهای شبانه پدرم و آشنایان من بنا ماهای خام تاریخ بود.

اما برای نظر آقا قصه خنجرنشد بود. جعفر بود که این فدایی هوشیار و شجاع مشروطه که هر چند روز یکبار از زن غرماشان کمک میخورد در سراسر تاریخ بیماند، میخواست وارد متن شود و چنین شد.

اینجا و آنجا گفته میشد نظر آقا مدعیست که بدببال بیچپی میدان شاه تا تهران رفته در جنگهای خیابانی پایتخت نقش داشته است. پدرم می شنید و می خندید و گنده گویی نظر آقا ادامه داشت. دایم در خانه پادزنی او را دیده بود که چون نقل قهوه خانه کوچک شاه چپ میرفت و راست میآمد و کف بلب داشت. دستپايش را تکان میداد و رجز میخواند، که بلب نظر آقا بود که مشروطه رو به نمر رسوند. یکروز خود شاهد قصه بودم. در مسجد محله پس از نماز منظر سیدحسن مدرس بودیم تا درس «صرف میره» را آغاز کند. نظر آقا نمازش را خوانده بود و ورد پس از نماز میخواند. کمی بعد به جمع ما پیوست. پارچه سرخی به سرش بسته بود. همان هفته نه باجی یشانی را شکفته بود که ملازشکی بخیه زده بود. سلام و تعارف کرد و سر نخ را بحکات مشروطه و فداییان بلند کرد. گردن گرفت و صدایش کلفت شد و گفت:

اول گفتن باا شوموهم همن چسبیدید به سرب زید. موربا خودمان کسی بودیم (صدای لا) ما بودیم کو مشروطه گرفتیم. چه خونما خوردیم، چوله نو کف دس سون گدوشت بودیم، از خطر ترسیدیم، عاشق بودیم، عشقون مشروطه بود. تشنگ ورداشتم، يك نشی رفتم تپرون، بلب موبودیم که رفتم تپرون، رفتم جنگ کردیم، چه جنگی که جنگ رسیم بکرتی نیرسه.

در اینجا نفسی تازه کرد و باک بگلو انداخت: «تا تپرون دو روزه رفتم. تو قهوه خونه دلیچون جای خوردیم، قم نون ونیر خوردیم شابوالمظلم سکنجین خوردیم. مو يك اسب سفید داشتم که منته یاد میرفت. لا کردار حبس یاد خورده بود (همیشه صدای لا) روزی چل من جو میخورد و سیمد من علق. سال وایر مرد،

لاش را بیك ارمنی فروختم پونصد تومن. فلور بود که رسیدیم تپرون، دروازه رو به بوخن. منته ای گو شنیده بودن نظر آقای پهلون میان. گفتم واکنین، گفتن وا نمی گویم. چیخ زدیم، گوش ندادن. من و من حسن (من حسن قالیباف کوچک شاه حاضر بود) شونه هامون دادیم بهم و هی زور زدیم و یاعلی گفتم - هی زور زدیم و یاعلی گفتم تا دروازه وا شد. دروازه چی انگوش بهدخون موند بود. برقیشتی گفت: این همون آقا نظره پهلون که تو همه دنیا اسم در کرده. چرو دررو وانگرتی. رفتیم رفتیم رفتیم تا رسیدیم بهخونه شاه، هیشکی نبود، در وا بود، به راست رفتیم تو. تو پنجدری روپبله (نظر آقا) پنجدری خانه گدخدرا را دیده بود) رفتی اوید بود. چه درهای ملوسی داشت مت دری نیست. از پله ها دویدیم بالا. شاه اون بالا با روغ تن چهارزانو زده بود. تاجم روسری بود. تاج اونقدر دراز بود که طاق سوراخ کرده بودند و تاج بالا رفته بود. چاق سلومتی کردیم. گفتم: یا پایین جاتو بده به مشروطه. گفتم: نیامیم. گفتم: دهیایا. گفتم: نیامیم. چاره نبود، رفتیم جلو، رفتیم بالا، ریش سفیدشو گرفتیم، ریشش تا پری شالشی بود (گویا ریش فتحعلی شاه را در عکسی دیده بود) شالشی کنبه وزی سرورای دوزی بود، قباش تره ای ابریشمی بود. گرفتیم و حالا نکش کی بکت، گفتم: آخ آخ. گفتم آخو بی آخ. از تخ کشیدمش پایین، جنگ نمود شد، تپرونیا دستمسته اوامند نشاء، میگفتند: بارک الله پهلون، بارک الله پهلون! بعضیونم میگفتند: بارک الله پهلون نظر آقا! بلب آقا، هی نظر آقای برقابلیت بود که جنگو نمود کرد والا دو میلیون کورور آدم کشته میشد. تو پای معدلشاه گولگی هشداد هزارمنی داشت. یکیش برا همه تپرون سن بود. ای نظر آقا دسی کم نگیرید، اگر قبول ندادید از خود معدلشاه پیرسید، خوش از همه بهتر میدونه کو نظر آقا يك تته منته رسیم با میلیونها دشمن درافتاد، از توپ ترسید، از تشنگ ترسید و یا به پورش کارو بکسر کرد (نظر آقا) از عبارات نقل قهوه خانه کوچک شاه الهام گرفتیم (یون) کارو کی کرد؟ هر کی نمود کرد. نظر آقا بود که کارو نمود کرد. در اینجا بود که نظر آقا متوجه حضور من شد. آشفته شد، اما زود دست و پايش را جمع کرد و گفت: «بله مشرفام بود (پدرم متشدد رفته بود در واقع این عنوان رشوه ای بود که پدرم میدان) باهم بودیم، ریشو باهم گرفتیم. اوهم گرف، منم گرفتیم، بیشترش من گرفتیم، بلب دیکه باهم گرفتیم.»

شب قصه را با پدرم گفتم، خندید و گفت بگذار خوش باش، هرکس این زن سلیطه رو

بديتسان قهرمان دلیر مشروطه، نظر آقای قصاب، که گویا حافظه کنش از کتکهای تقریباً دائم زدن جان گرفته بودن پدرم را در افتخارات تاریخی شریک میکرد تا خیال خودش سکوت او را بخرد. این رشوه ای بود که بحساب تاریخ بدبخت پدرمیداد. بعلاوه برعات حرمت سرچوخه قدیمی میگفت که سهم بیشترش از ریش نبوده را او گرفته بود معلوم شد نظر آقا در غیاب من و پدرم قهرمان منحصر بفرد است و پشیمانی جنگ تهران را خامنه داده و ما شش دانگ مشروطه را باو مديون بونده ایم و نمیدانسته ایم.

وقتی بیرون آمدیم پدرم اعتراض کرد که چرا نشستی و اینهمه دروغ شاخدار را شنیدی و دم زدی! پدرم اعتراض سخت مرا پترمی فروخورد. بهر بیانی دستی شاهانه زد و خندید و گفت «پسر جان یواش برو باهم بریم، بگذار نظر آقا پادروغیايش خوش باش، دروغهای گنده تر از این هم گفتند و صدای کسی در نیامد، دروغ نظر آقا بگاو وگوسفند کسی ضرر نمیزنه، بگذار نظر آقا هم برا خودش کسی باشه.» از خونسردی پدرم بیجان آمده بودم. این دروغهای وقحانه بیشتر از تحمل من بود. حج ملاحسین مقدس بانی قسمتی از معنویات من گفته بود. دروغگو دشمن خداست و هر که دروغی بشنود وساکت بماند شریک دروغگوست. چیزی از اندیشه های خودم را با آموزگار پسر مدرسه دهقان که رندلی خاموش بود با مغزی بزرگتر از قصه ما گفتم. مانند پدرم خونسرد بود، سری تکان داد، لیکنی فیلسوفانه زد و گفت «برادر سخت نگیر مگر نظر آقا گناهی کرده که قصاب شده، اگر اعتبار و سواقی داشت همین مزخرفات را مینوشت و احمق پیدا میشد و چاب میکرد یا خوش چاپ میزد و سیچیل سال بعد تاریخ مشروطه را از روی آن مینوشتند.»

لیوانی در دست يك نفر با گلوله زده شده، پادرنی با يك تشنگ این کار را می کرد. (آن تشنگ را او به من داد و الان در طبقه پائین آویزان است.) پادرنی همان کسی است که وقتی که بوفا لوبیل برای نمایش به لندن رفت او در مقابل ملکه ویکتوریا سوار يك اسب وحشی شد؛ این اسبی بود که هیچکس جرأت سوار شدن آنرا نداشت و پادرنی این کار را کرد.

پادرنی همان کلاتری بود که آباچی کید را کشت. او برای ما تعریف می کرد و آیتارپ - در تیراندازی با تانچه ماهر نبودند. پادرنی می گفت، «من در تیراندازی با تانچه سهارتی نداشتم. هیچکس را هم نمی شناختم که اینطور باشد. نظر این بود که طرفی را تحت تأثیر بگیرم و هر چندر ممکن است به او نزدیکتر شوی، اگر يك مبارزه واقعی مورد نظر بود از تشنگ استفاده می شده.» او می گفت، «اگر کسی میخواست تانچه ای را از غلاف بکشد، پیش از آنکه آنرا در آورد کشته شده بود.» برای امتحان هدفی را در ۴۵ قدمی قرار دادیم و همه با يك کلت ۴۵ شروع کردیم به تیراندازی به آن. هیچکدام آنرا

# روغن ایرانول

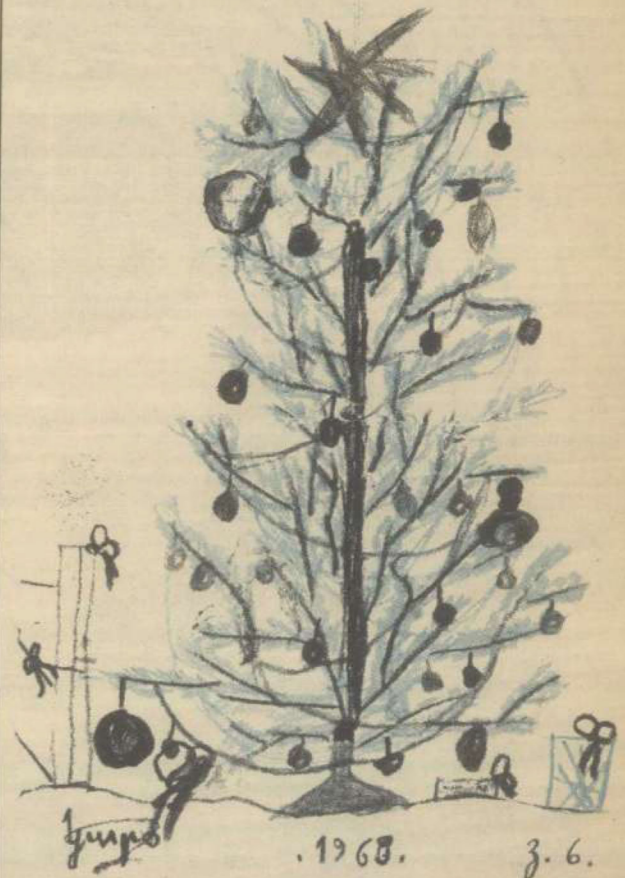
## از فرمولهای متبسیل شما جلو گیری میکند.



## نمایشگاه نقاشی

از نمایشگاه نقاشی که قرار است از آثار شما در آخر شهریور ماه ترتیب یابد، با خیر هستید و می‌دانید که تنها شرط شرکت در این نمایشگاه این است که سن شما از ۱۶ سال کمتر باشد.

هفته گذشته چند نقاشی بدستمان رسید که بسیار جالب بود. یک نقاش کوچولو برای کشیدن منظره‌ای که برای ما فرستاد از مداد شمعی و مرکب کم رنگ استفاده کرده است. یعنی ابتدا درختان را با مداد شمعی رنگ زده و بعد پنبه‌ای را در مرکب کم رنگ فرو برده و روی کاغذ کشیده است. چون مداد شمعی چرب است، درختان رنگ مرکب نگرفته اما آسمان آبی یک رنگ شده است. منتظر نقاشی‌های شما هستیم.



نقاشی‌های قشنگی هم بدستمان رسید که «کارو و ارطانیان» آن‌ها را کشیده است. کارو با وجود این که نه سال دارد یک نقاشی از زمانی که پنج‌ساله بود برایمان فرستاده و خواسته است که این اولین کاری باشد که از او چاپ می‌شود. کارو به این علت چنین شرطی را برای ما گذاشته که به این نقاشی‌اش بسیار علاقمند است زیرا آن را چهار سال پیش به‌عنوان عیدی برای مادر بزرگش که دیگر در میان ما نیست کشیده بود. کارهای جدیدتر کارو را در هفته‌های بعد چاپ خواهیم کرد.



## تماشای نوجوانان

### با هم کتاب بخوانیم پول و اقتصاد

«اگر روزی گذراتان به یکی از موزم‌های علوم‌طبیعی بیفتد، در آنجا اسکلت‌های جانورانی را خواهید دید که نسلشان از بین رفته است و جز همین اسکلت‌ها، اثری از آنها به‌جا نمانده است. این حیوانات برای این از بین رفته‌اند که آب و هوا و محیط زندگی‌شان عوض شده، و سرما یا گرما یا گرسنگی نابودشان کرده است.»

«حیوانی فقط می‌تواند در یک جور آب و هوا زندگی کند. مثلاً هیچوقت نمی‌تواند در قطب شمال یا جنوب، شیر یا فیل یا زرافه پیدا کند. اما انسان در همه‌جای زمین زندگی می‌کند اسکیموها در قطب، در سردترین نقطه زمین، زندگی می‌کنند. همین طور هم در گرمترین جاهای زمین انسان‌هایی زندگی می‌کنند... و این نشانه توانایی‌های خاص انسان است که در هر جا و با هر آب و هوایی، می‌تواند محیط را برای زندگی خود مناسب سازد.»

«پس یکی از مهم‌ترین چیزهایی که انسان را از حیوان جدا می‌کند، این است که حیوانات در جاهایی زندگی می‌کنند که برای آنها مناسب باشد ولی انسان محیط را برای خود مناسب می‌سازد. این همان چیز است که فعالیت اقتصاد نامیده می‌شود.»

کتاب مورد بحث این هفته، کتاب خوب «پول و اقتصاد» نوشته داریوش آشوری است.

بله اقتصاد، کلمه‌ای که زیاد می‌شنویم. مثلاً می‌گویند فلانی اقتصاد خوانده است یا می‌خواند. دوستانی داریم که می‌گویند وقتی دانشگاه رفتیم اقتصاد خواهیم

خواند، روزنامه را باز می‌کنیم بالای یکی از صفحه‌هایش نوشته شده است «اخبار اقتصادی». شاید هم بدرستی ندانیم اقتصاد یعنی چه، هرچند که روزی نیست که این کلمه را نشنویم. اگر هم از کسی پرسیم چه‌بسا که بدرستی نتواند معنی کلمه اقتصاد را برای ما تعریف کند. در کتاب پول و اقتصاد نوشته شده است: «اقتصاد یعنی همین که آدم کار می‌کند و با کارش هرچه را لازم داشته باشد می‌سازد. هر آدمی با کار کردن و ساختن چیزی، هم احتیاج‌های خودش را برمی‌آورد و هم احتیاج‌های دیگران را.»

پس دیدید که با این تعریف اقتصاد هم چندان با ما دور نیست، بلکه همه ما در روز فعالیت‌های اقتصادی داریم. حالا که این قدر اقتصاد با ما نزدیک است ما باید سعی کنیم بدرستی آن را بشناسیم...

پس باید برویم دنبال کتابی که ما را با اقتصاد آشنا سازد و تنها کتابی که برای نوجوانان در این باره می‌دیدیم همین کتاب آقای آشوری است. می‌دانید، گفتن موضوع های علمی زبان ساده کار آسانی نیست و معلوم است که نویسنده کتاب برای نوشتن بسیار زحمت کشیده است.

بشما توصیه می‌کنیم که این کتاب را بخوانید و بعد از خواندن هم نگاه دارید چون سالهای بعد هم لازم می‌شود. در این کتاب با مسائلی چون کار، تولید، داد و ستد، تقسیم کار، ارزش و قیمت آشنا می‌شویم. کسی چه می‌داند شاید آن قدر از این کتاب خوشتان بیاید که تصمیم بگیرید بعدها اقتصاددان شوید.



## نامه‌های شما رسید



آقای علیرضا یونس‌زاده: خیلی از لطفتان به این صفحه متشکریم، اما می‌دانید که جایی برای چاپ لطیفه در این صفحه در نظر گرفته نشده است.

خانم مهین صنعتی: توجیهتان به این صفحه ما را بسیار خوشحال کرده. در نامه شما چند نکته بود که فکر می‌کنیم روشن‌کردن آن برای سایر خوانندگان این صفحه نیز لازم باشد.

۱- این صفحه مخصوص کسانی است که سنشان بین ۸ تا ۱۶ سال است.

۲- کتابهایی را معرفی می‌کنیم که اولاً بنظرمان شناخته نشده‌اند و ثانیاً تازه چاپ شده باشند. ما توجهی به نام ناشر کتاب نداریم ولی طبیعی است از ناشری که فعالیت بیشتری دارد کتاب بیشتری معرفی خواهیم کرد.

۳- نقد کتابی که در تلویزیون گفته می‌شود، در قسمت دیگری تهیه می‌گردد. قسمت دوم نامه‌تان را که مربوط به آن برنامه می‌شود برایشان خواهیم فرستاد.

۴- کتابهایی را که نام برده بودید حتماً معرفی خواهیم کرد.



در این عکس ۱۷ اشتباه وجود دارد. آیا می‌توانید آنها پیدا کنید؟

### جواب اشتباهات عکس

- ۱- چشم پرنده اول.
- ۲- چشم پرنده دوم.
- ۳- میله پتو صاف نیست.
- ۴- شاخ گوزن که روی سر گاو سبز شده است!!!
- ۵- دم گاو متعلق به حیوان دیگریست.
- ۶- قلاده سگ به‌دشمن بسته شده است.
- ۷- دم‌گره گر خورده است.
- ۸- گوش‌چپ‌گره‌در از تراز گوش راستش است.
- ۹- رنگ‌گره‌هم مثل پوست‌گورخر شده است.
- ۱۰- یک پای خانم کم است.
- ۱۱- دسته پتو خانم ۱۲- دسته کیف خانم.
- ۱۳- نخ قلاده سگ که از زیر جیب خانم رد شده است.
- ۱۴- دکمه سوم پالتوی خانم.
- ۱۵- دست چپ خانم دستکش دارد ولی دست راستش ندارد.
- ۱۶- ستاره‌تی که روی پوست آستین چپ خانم است.
- ۱۷- دو طرف یقه.

های مختلف، تحقیق و ممارست در بحث‌های مختلف تاتر، استعدادمان رنگ می‌گیرد و بر مبنای صحیح و حساب‌شده پیش می‌رود.

### جلسه ششم است

امروز با این سؤال شروع کردیم: «نمایشنامه چیست؟» گفتیم که نمایش حاصل تکامل مراسم مذهبی و رقصهای ابتدایی بوده است. بعد، چون مدتی می‌گذرد، بشر تصمیم می‌گیرد بعضی از داستانهای مذهبی یا قهرمانی و حماسی خود را که نمایش هر ساله به‌شکلی دیگر از گذشته برگزار می‌شود، سر و سامان بخشد و بر روی لوح یا کتیبه یا کاغذ حفظ کند. در این صورت بایستی دیگر بر ابواب هنر اضافه شد که نمایشنامه‌نویسی نام داشت. نمایشنامه شاید تکامل نمایش باشد و احتیاج بشر به خلق نمایش بر روی کاغذ و ثبت آن. اما بشر ترتیب نمایشنامه یک متن ادبی است، یعنی بهتر است بگوییم، بیشتر متعلق به ادبیات است تا تاتر. ولی کار تاتر وقتی شروع به

## با تاتر آشنا شویم

داریوش مؤدبیان

(۸)

### یادداشت‌های یک هنرآموز تاتر

دانش و تجربه در تاتر مانند استعداد هرگز به خودی خود و در یک آن بوجود نمی‌آید. سالها باید بگذرد و در این مدت بایستی هرچه می‌توانیم مطالعه کنیم، نمایشنامه بخوانیم، مقالات تحقیقی را مرور کنیم و بحث‌های مختلف راه بیاندازیم و بیشتر از همه تاتر کار کنیم. اگر یادتان باشد یعنی گفتیم که استعداد قابل پرورش است. بلکه ما اندوختن دانش تاتر و کار و کوشش روی نمایشنامه

## شعر قشنگی از احمدرضا احمدی

### دختر من، خورشید

یک روز خورشید به‌خانه ما آمد  
دختر عمو به‌خورشید آواز داد  
مادرم خورشید را شیرداد  
خورشید بزرگ شد.

خواهرانم برایش لباس عروسی دوختند  
یک روز خورشید بچه آورد  
یک روز صبح، من برایش به‌اسم خودم  
شناسنامه گرفتم

اکنون اسم دختر من خورشید خانم‌ست  
گل آفتاب‌گردان هرروز به‌اوسلام می‌کند  
دختر من شب‌ها در ده به‌مدرسه می‌رود  
روزها باید در آسمان، تنها بنشیند.  
تا درخت انار میوه بدهد

دخترم از آسمان به‌گل آفتابگردان جواب  
می‌دهد.

ماهی در شب باخورشید به‌مدرسه می‌رود  
گر به کنار حوض می‌آید  
ماهی نیست.

به‌آسمان می‌رود

خورشید هم نیست.

گر به کنار حوض به‌خواب می‌رود

صبح که بیدار می‌شود

خورشید در آسمان

ماهی در حوض‌ست

و سهربانی در خانه.

گسترش و حتی پیشرفت و تکامل کرد که نمایشنامه‌نویسانی پیدا شدند و قوه خلاقه خود را بکار انداختند و متون متنوع و مختلفی را در نمایش بوجود آوردند. باید گفت اولین نمایشنامه نویسان خود به‌نوعی اولین پایه‌گذاران تاتر واقعی و هنری بودند، چرا که هر یک با نوشتن نمایشنامه راه تازه‌ای در تاتر عنوان می‌کردند، هم در نوشتن یک نمایشنامه هم در نوع صحنه‌آرایی و حتی در بازیگری و هدفهای جدیدی که تاتر بدانها روی می‌تواند.

اولین نمایشنامه‌ها از آنجائیکه تاریخ بیاد دارد، متعلق به یونان پنج شش قرن قبل از میلاد مسیح هستند یعنی در حدود اوائل پادشاهی‌سلسله هخامنشی در ایران. البته دلم نمی‌خواهم مثل یک معلم تاریخ فقط برایتان تاریخ وقایع و ملل آنها را بازگو کنم. بلکه لازم می‌دانم از تاتر چیزهایی بیاموزید که بتواند بشما کمک کند تا یک نمایش را بهتر بفهمید و بهتر بتوانید تجزیه و تحلیل کنید و دست آخر بتوانید خوب را از بد تشخیص دهید..»

«ادامه دارد»

از مجموعه دنیای کوچک دون کامیلو  
جووانی گوادسکی  
ترجمه جمشید ارجمند

# بمب



– خیلی پیچیده شد! اول به جایی پیدا کنیم که «سر کشیش» رو اونجا جا بدم. تو زیر زمین خوبه؟  
– خیلی مرطوبه بیچاره! زیر شیروونی بهتره.  
– می‌تونیم هم به تیر چسراج دارش بزنیم...  
– نه بابا! هنوز سه چهار تایی کاتولیک تو قصبه هست؛ باید هرچی می‌خوان بشنون بدیم. کشیش رو برایشون بذاریم؛ هر چندم اسباب زحمتونه! دون کامیلو، در ورام رشک و حسد خود گوش می‌کرد و قلبش مثل موتور در مغزش صدا می‌کرد. عاقبت طاقت نیاورد، پنجره‌های کرکره‌ایش را تمام باز کرد و فننگ در یک دست و فننگها در دست دیگر ظاهر شد. گفت: – آهای بروسکو می‌شوی، واسه کشتن کلافی که قارقار می‌کنه، چه اندازه گولهای رو انتخاب می‌کنی؟ بروسکو، درحالی که با همراهِ هانش می‌زد به چاک، گفت: – بستگی داره.

قصبه بر این منوال بود تا وقتی که روزنامه اطلاع داد که ساده ۷ تصویب شده و چپ افراطی سواقت خود را اعلام کرده. دون کامیلو در حالی که روزنامه را تکان می‌داد به سرعت رفت به طرف محراب، اما مسیح اصلا نگذاشت حرف بزند. گفت: – همه چی رو می‌دونم دون – کامیلو! حالا قباتو پیش و برو به گشت حسابی تو ولایت بزن. پیش از شب برنگرد و مواظب باش از تو قصبه رد نشی؛ بخصوص از محل حزب پرهیز کن.

– شاید خیال می‌کنی من می‌ترسم؟  
– درست برعکس. میل ندارم تو بری از پهپونه پرسی ساعت تدفین ماده ۴ چه وقته و آیا اون تصمیم گرفته بوفه رو توطیقه هم کف درست کنه یا طبقه اول خونه تو.  
دون کامیلو به آرامی گفت: – عیسی، شما به طرفه به قاضی رفتین! مطمئن باشین اصلا تو این خط فکر نبودم از طرف دیگه باید توجه داشته باشین که آقای پهپونه...  
– من به همه چی توجه کردم دون – کامیلو و به این نتیجه رسیدم که تنها کاری که می‌تونی انجام بدی به گرنش مختصر در اطراف قصبه‌س.  
– اراده شما مطاع باد.  
وقتی مسیح برگشتن او را دید گفت: – دون کامیلو! گرنش خوش گذشت؟  
– خیلی خوب بود! از توصیه‌تون ممنونم. روز خوبی رو گذروندم، با روحی آرام و قلبی سبک مٹ مایه پروانه. اتمه وقتی با طبیعت تماس پیدا می‌کنم حالش بهتر می‌شه. کینه‌ها، نقرت‌ها، حسادت‌ها پست آدمی چیز – های قابل تحقیری به نظر می‌رسن! – درست همینظوره دون کامیلو،

درست همینظوره. دون کامیلو گفت: – اشکالی براتون نداره من برم به چرخ بزنم تا مغازه دخانیاتی که به سیگار برگ بخرم؟ چسارت منو ببخشین ولی فکر می‌کنم استحقاقشو داشته باشم.  
– استحقاقشو داری دون کامیلو. برو. ولی خیلی منون می‌شم که پیش از رفتن شمع دست چپی رو روشن کنی. بده آدم می‌بینه خاموشه.  
دون کامیلو در حالی که توی جیبش دنبال کبریت می‌گشت: – این که چیز مهمی نیست! عیسی غر زد که: – کبریتاتو اسراف نکن، به تیکه کاغذ بردار یا اون یکی شمع که پشت سرته آتشش بزن. – پیدا کردن به تیکه کاغذ، حالا به خورده سخته...  
مسیح با حال تعجب گفت: – دون کامیلو، حواست کجاس؟ تو به نامه توجیهت داری؛ می‌خواستی پاره‌ش کنی. بسوزونش؛ با یه تیر دو نشون می‌شه.  
دون کامیلو در حالی که دندان‌هایش را به هم می‌فشرد گفت: – دسته

از جیبش نامه‌ای در آورد، به شعله نزدیکش کرد و آتشش زد. نامه به نشانی پهپونه بود. دون کامیلو از پهپونه پرسیده بود حالا چه افراطی باتفاق آرام ساده را تصویب کرده آیا او مایل است یک تئوری تصدی برای کلیسا تعیین کند که به امر گناهان پیروان کلیسا رسیدگی نماید و با موافقت دون کامیلو مکافات‌هایی برای هر گناهکار در نظر بگیرد؟ او، دون کامیلو، حاضر است درخواست‌های وی را بشنود و فوق‌العاده خوشوقت خواهد شد اگر رفیق پهپونه، یا رفیق بروسکو حاضر به ایراد وعظ به مناسبت عید پاک بشوند. او، دون – کامیلو، هم به نوبه خود معانی مذهبی مستتر و عمیق تئوری‌های مارکسیستی را برای رفقا تشریح خواهد کرد. وقتی نامه به صورت خاکستر درآمد مسیح گفت: – حالا می‌تونی بری دون کامیلو. اینجوری دیگه خطر چسپوندن تمسیر روی نامه، ناشی از بی‌حواسی تو وقتی تو مغازه دخانیاتی باشی وجود نداره. دون کامیلو در حالی که غرولند می‌کرد که حالا وضع بدتر از موقع وزارت فرهنگ توده‌ای شده، یک راست به تختخواب رفت.

وقت عید پارک رسیده بود؛ به مناسبت عید، پهپونه، همه مسئولان منطقه را جمع کرده بود و از هفت چاکش عرق می‌ریخت که سرایشان توضیح دهد رفقای نماینده چقدر کار خوبی کرده‌اند که ماده ۷ را تصویب کرده‌اند.  
– اولاً، همانظوری که رئیس بزرگ که هرچی رو می‌گه خوب می‌می‌دونه و احتیاجی به درس‌های من نداره، گفت، این کار برای به هم نخوردن آرامش مذهبی مردم بود. ثانیاً برای

این بود که به ارتجاع فرصت داده‌شد که از موضوع به این صورت بهره – برداری کنه که نسبت به سرنوشت این پاپ پیر بیچاره جلب ترحم کنه، همین پاپ که به قول دبیر حزب که سرش به تنش می‌ارزد و فوکلش مزنی به این گندگی داره، ما شیاطین بزرگ می‌می‌خوایم به گدایی از دنیا پشندازیمش. ثالثاً برای اینکه هدف، توجیه کننده وسایله، همونظوری که خودم که ابله نیستم می‌گم، همین خودم تاکید می‌کنم که برای رسیدن به قدرت همه راه‌ها خوبن. و وقتی ما به قدرت برسیم مرتجعین ماده ۷، رنگ ماده ۸ رو خواهند دید.

این روز خطابه پهپونه، و نعل اسبی را که روی میزش بود و به جای کاغذ نگهدار به کار می‌رفت به شکل 8 پیچاند. رفقا کاملاً فهمیدند و فریاد شوق کشیدند.  
پهپونه عرقی را که روی پیشانی‌اش جاری شده بود پاک کرد؛ فکر به کار بردن نعل اسب برای تاکید دادن به خطابه، اکتشافی بود. پهپونه، راضی، نتبیه گرفت: – حالا چیزی که لازمه آرامش کامله، با این حال باید همه بدونن که چه با ماده ۷ و چه بدون اون، ما راهمون رو ادامه می‌دیم بی اینکه یک میلیونیم ملیتمت متحرف بشیم. و هیچ – گونه مداخله اجنبی روم تحمل نمی‌کنیم! هیچ‌گونه!  
در همین لحظه در باز شد و دون کامیلو با ظرف آب مقدس در دست وارد شد و ذنبالش هم دوتا از بچه‌های آوازه‌خوان کلیسا که آب متبرک و یک زنبیل تخم‌مرغ حمل می‌کردند. سکوت مرگباری حکمفرما شد. دون کامیلو بی اینکه کلمه‌ای حرف بزند چند قدم پیش رفت و از آب مقدس به همه اشخاص حاضر پاشید. بعد آب – پاش مخصوص را به دست یکی از بچه‌های آوازه‌خوان داد و شروع کرد به تقسیم شمایل مقدسین.  
به پهپونه که رسید گفت: – نه، به تو یه شمایل سنت‌لوسی میدم که اون حضرت دیده بصیرتتو حفظ کنه.

بعد تصویر رهبر بزرگ را از آب مقدس خیس کرد و سلام مختصری به او کرد رفت و در را پشت سرخود بست. مثل این بود که باد جادو که آنها را سنگ می‌کنه وزیده باشه، پهپونه با دهنش باز شمایل کوچکی را که در دست داشت نگاه کرد، بعد در را نگاه کرد و سپس با فریادی غیر انسانی منفجر شد: – یا جلومو بگیرین. یا می‌کشمش.  
جلویش را گرفتند که همین‌امر باعث شد دون کامیلو با سینه یاد کرده به صورت یک بادکنک، از فرط شادی، آرام به خانه‌اش برگردد.  
مسیح محراب با وجود پرده‌سپاه خود او را موقی که داخل کلیسا می‌شد دید. با یالمن جدی گفت: – دون کامیلو!  
دون کامیلو به آرامی جواب داد:

– عیسی، وقتی من سرغا و گوساله‌ها رو تبرک می‌کنم چرا پهپونه و آدماشو نکتم؟ شاید بدکاری کردم؟  
– نه دون کامیلو، حق باتونه ولی در عین حال تو آدم زلفی هستی.  
صبح روز عید پاک دون کامیلو جلوی در خانه‌اش یک تخم‌مرغ عظیم شکلاتی، مزین به یک پاپیون اسپریش سرخ پیدا کرد (شیرینی و هدیه ویژه عید پاک، تخم‌مرغ‌های شکلاتی است که به اندازه‌های مختلف ساخته می‌شود و با روپات‌های رنگی تزئین می‌گردند) یا بهتر تخم‌مرغ عظیمی که خیلی شبیه یک تخم مرغ شکلاتی بود اما در حقیقت یک بمب ضدکلیوی بود که بعد از آنکه پزه‌هایش را بریده بودند به رنگ سبز رنگش کرده بودند.

این بمب، در جریان یک بیماریان افتاده بود روی آسیاب کهنه و بی‌اینکه منجر شود همانجا بین یک دیوار و یک تیر که همزمان با بام، فرورخته بود، باقی مانده بود. چاشنی‌اش را درآورده بودند و همانجا ولش کرده بودند. نادانها این دستگاه لعنتی را به صورت تخم‌مرغ عید پاک درآورده بودند. می‌گویی نادانها پسرای اینکته رویش آخر (در آخر کلمه Paques حرف S در وجود داره – م) وزیرش: «برای تشکر از دیدار دلانگیز شما» و بعد آن روپان اسپریشی سرخ! همه چیز با دقت طرح – ریزی شده بود زیرا وقتی دون کامیلو به ملاحظه تخم‌مرغ به شدت خشکین شد و چشم بلند کرد، میدان پر از جمعیت بود. این لعنتی‌ها برای تماشای قیافه دون کامیلو همگی قرار گذاشته بودند.  
دون کامیلو چهار عصبان‌تیستی فوق‌العاده شد و لکدی به تخم مرغ زد که طبعاً از جای خود تکان نخورد. یک نفر گفت: – سنگینه!  
یک نفر دیگر گفت: – کارفرمای حمل و نقل لازمه. و صدای خنده تمسخر به گوش رسید. – تبرکش کن؛ شاید خودش راه بیفته بره.  
دون کامیلو برگشت: دید که گوینده این جمله پهپونه است! پهپونه در میان اعضای ستادش، دست‌ها پر سینه و خندان! دون کامیلو رنگش پرید و پاهایش شروع کرد به لرزیدن. آهسته خم شد و بمب را از دانت‌هایش در دست‌های غول آسای خود گرفت. سکوتی مرگبار حکمفرما شد. حضار نفسها را در سینه حبس کرده و با چشمت‌های گشاده از احساسی شبیه ترس، دون کامیلو را نگاه می‌کردند. دون – کامیلو با اضطراب، دعا کرد.

– عیسی! صدای آهسته که از محراب می‌آمد در گوشش گفت: – یا لا دون کامیلو!  
این توده گوشت، به کندی، و آرامش ناپذیر، راست ایستاده صدای ترق ترق استخوان‌هایش بلند شد؛ توده بزرگ آهن هم همراهش رفت. دون کامیلو لحظه‌ای توقف نکرد که جمعیت

### خون پر ششل قرمز

بقیه از صفحه ۷۵  
رئیس دادگاه بالحنی که آمیخته به خشم و آزردگی بود، گفت:  
- جواب سؤال را بدهید، آقا...  
- نمی‌دانم چه بگویم، جناب رئیس...  
- مسخره بازی درنیاورید... کاملاً می‌دانید چه بگویید...  
- جناب رئیس، مساله این است که اگر بگویم بنده بی‌تقصیرم مرا به زندان می‌فرستید و اگر بگویم تقصیر باینده است، خلاف حقیقت خواهد بود و بازم به زندان می‌روم... برای من بسیار اسباب زحمت است، جناب رئیس.  
\*  
- مگر نمی‌توانید بگویید «نه»؟  
قیافه جناب سرهنگ روشن شد... برق زد...  
- آیا من در خانه شماره ۱۳ استتبریک - کورت می‌نشتم؟ نه.  
- پس حالا کجا می‌نشینید؟  
- خانه شماره ۱۳ شده است خانه شماره ۱۲- الف...  
جناب رئیس، بی‌آنکه حرفی بزند، نگاهی به روی جناب سرهنگ کرد... و جناب سرهنگ در جواب نگاه ظفر نمونی به روی او انداخت...  
- آیا شما مستخدم مردی به اسم آقای لوو بودید تا در جریان تحقیقی به او مساعدت کنید؟  
جناب سرهنگ شروع کرد:  
- آقای لوو به من گفته بود که...  
وکیل مدافع رشته حرف او را برد.  
- حرفهائی را که پشما زده‌اند نقل نکنید...  
- شما خودتان از من پرسیدید... (آنوقت به سوی رئیس دادگاه برگشت و گفت: جناب رئیس، من از همین چیزها می‌ترسیدم... از این می‌ترسیدم که به ماجرا کشاننده بشوم و دنباله ماجرا!!)  
- سؤالی بسیار ساده است... آیا در خدمت آقای لوو بودید؟  
- خوب، جناب رئیس... آقای لوو به من گفت که...  
- حرفهائی را که آقای لوو به شما زده‌است برای ما نقل نکنید.  
- پس، جناب رئیس، چطور به خدمت شما عرض کنم که من در خدمت او بودم یا نه؟ او! ما که سند کتبی بهم ندادیم...  
- آیا برای آقای لوو کار کردید؟  
- بله، جناب رئیس... آیا می‌توانم حرفهائی

را که آقای لوو به من زد، برایتان نقل بکنم؟

- نه، آقا.  
- پس، جناب رئیس، چطور می‌خواهید به خدمتتان عرض کنم که من برای آقای لوو کار می‌کردم یا نمی‌کردم؟ ... دستورهای من به من داد...  
- این حرف را می‌توانید بزنید.  
- متشکرم، جناب رئیس.  
- خوب! آقای لوو مرا مامور کرد که...  
همانند رشته حرفش را بریدند.  
- شما نباید از مأموریتی که آقای لوو به عهده‌تان گذاشت، حرف بزنید.  
- جناب رئیس، خیال می‌کردم اجازه این کار را لطف فرموده‌اید... جناب رئیس، این قضیه به نظر من تصدیقاً پیچیده است.  
- فقط به گفتن نه، یا «بله» اکتفا نکنید...  
آیا شما طبق دستورهای آقای لوو عمل کردید؟  
- بله، جناب رئیس.  
- کار شما عبارت از چه نوع کار بود؟  
جناب سرهنگ لحظه‌ای ساکت ماند.  
- جناب رئیس، خیال می‌کردم به من گفته‌اید که نباید حرفهائی را که آقای لوو زده است برایتان نقل کنم...  
- صحیح است.  
- پس، جناب رئیس، اگر بنده از دستورهای مبارک سرپیچی بکنم، برای خودم دردسر درست می‌کنم... ولی، به خدمتتان گفتم که من طبق دستورهای آقای لوو عمل کرده‌ام. اگر دنباله این حرفها را بزنم و بگویم که کاری که به عهده من گذاشته بود چه نوع کاری بود، می‌توانم، جناب رئیس، به خدمتتان عرض بکنم که آقای لوو چه دستورهائی به من داده بود و دنباله مطلب...  
لطفاً بگذارید زحمت تصمیم درباره امکان یا عدم امکان استماع شهادت شما به عهده من باشد...  
- خوب، جناب رئیس... پس باید عرض بکنم که من طبق دستورهای آقای لوو عمل کردم.  
- چه کردید؟  
- به یک کابین تلفن که بغل ایستگاه «فیل و قصر» بود رفتم... و آنجا منتظر ماندم تا مردی که قبلاً نشانم داده بود، به کابین تلفن نزدیک بشود... آنوقت از کابین تلفن بیرون آمدم و با آن مرد حرف زدم.  
رئیس دادگاه پرسید:  
- چه حرفی با او زدید؟  
جناب سرهنگ گفت:  
- گفتم، چرا، آقای عزیز من؟ ..  
رئیس دادگاه گفت:  
- چه گفتید؟  
جناب سرهنگ جواب داد:  
- گفتم «چرا آقای عزیز من؟»  
رئیس دادگاه با لحن خشم‌آلودی گفت:  
- جناب سرهنگ‌ترین!  
نزدیک بود جناب سرهنگ را بجرم اهانت به قاضی دادگاه به زندان بفرستند. سپس پی برد که ممکن است اشتباهی بکند.  
بالحنی که کمی ملایمت پیدا کرده بود، گفت:  
- جناب سرهنگ برین، واقعاً شما همین حرفها را زدید... همین جمله «چرا، آقای عزیز من» را به کار بردید؟  
جناب سرهنگ جواب داد:  
- بله آقای عزیز من... او، مدعرت می‌خواهم، جناب رئیس... بله... جناب رئیس: فقط «چرا، آقای عزیز من؟» گفتم...  
سرملکم موقع را برای شرکت در این بازی مناسب دید و گفت:  
- اگر جناب رئیس اجازه بفرمایند، بگویید ببینم حرفهائی که زدید و کلمه‌هایی که بکار بردید فقط: «چرا، آقای عزیز من؟» بود»

جناب سرهنگ گفت:

- درست همین حرفها بود.  
رئیس دادگاه درصندلی خود سرش را به عقب داد...  
آن وقت جناب سرهنگ داستان ملاقاتهای خود را با آقای ترامپر که در جلسه محاکمه قیافه‌اش را هم شناخت، بتفصیل نقل کرد. سپس، به سؤالهای دادستان جواب داد.  
- آیا موقعی که به این مرد پشت سر هم «چرا، آقای عزیز من؟» می‌گفتید، مفهوم سؤال خودتان را می‌دانستید؟  
- من از معنی آن هیچ خبری نداشتم.  
- فقط این سؤالها را برای آن می‌کردید که طبق دستور عمل کرده باشید؟  
- بله...  
- آیا به نظر شما آقای ترامپر معنی این حرفها را می‌دانست؟  
- نمی‌دانم می‌دانست یا نه... در هر حال، از قرائن پیدا بود که این حرفهای من او را از کوره در می‌برد.  
بتدریج که محاکمه پیش می‌رفت، تشویش آقای ترامپر بیشتر می‌شد. وقتی که برای صرف ناهار تنفس داده شد دادستان باحریف‌خود از شهادت سام اسپریگ حرف زد... و تصمیم گرفته شد بمحض آنکه دادگاه از نو تشکیل بشود، او را برای ادات شهادت به محل شهود بخواهند.  
وقتی که چشم آقای ترامپر به «سام» افتاد نزدیک بود بیهوش بشود... کاروبارش تا اینجا هم بسیار بد بود... اما شهادت «سام» دیگر قابل تحمل نبود... این آدم چه می‌خواهد بگوید؟ در هر حال خیال نمی‌گرم بتواند به جرم خودش اعتراف بکند...  
آقای ترامپر صبر کرد و گوش داد. و وقتی که سام ماجرا را نقل می‌کرد، رنگش سرخ شد، سپس سفید شد، و بعد باز هم سرخ شد. سام، ابتدا، آن قسمت از داستان را که حقیقت داشت، نقل کرد... چگونگی احضار خودش را از طرف آقای ترامپر و جریان ملاقات خودشان را در کنار جاده (با ذکر محل دقیق این ملاقات) شرح داد... آقای ترامپر در جریان همین ملاقات باو گفته بود که از نادرستیهای فلسفی و ناروهائی که این زن می‌زند بتنگ آمده است و موقع آن شده‌است که این زن از میان برداشته بشود. بعد، نوبت به قسمت ساختگی داستان رسید... آقای ترامپر دیگر نمی‌توانست این قسمت را تحمل کند... «ناتمام»

### افقی:

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |   |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ |
| ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ |   |   |   |   |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |

داشتند، و باز هم با نژادهای دیگر مخلوط شدند.

من گفتم، در زمان حال، این عجب نیست که عقیده اصالت قومیت سیاه، همانطوریکه سنگور آن را تعریف کرده است و اشخاصی مثل بولدوین آن را اخذ کرده‌اند، پیش‌از پیش بین‌جوانان اروپائی و آمریکائی، که روز بروز بیشتر به‌سوی عواطف غریزی و سوفی‌گری روی می‌آورند و هر چیز عقلانی را رد می‌کنند، رواج پیدا کرده است؟ و آثارهای مدرن رایج، با تکیه‌ی که بر شناخت ذاتی دارند و تلاشی که برای همگون ساختن بازیگری و تماشاچی در یک رخداد دارند بسیار تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؟

رئیس جمهور فکر میکند که این چیزی بیش از مد نیست. و وقتیکه پس بزرگش به آمریکا رفت، سرش را به مد افریقای آراست. او اینکار را تشویق نمی‌کرد و آن را طبیعی میدانست. پسر جوان به‌تفریح احتیاج داشت، آیا این کار هم فقط یک تفریح بود؟ - بله.

پس وقتی که جوانها سر موافقت ندارند، یا وقتی که از روح صحبت می‌کنند، چه؟ رئیس جمهور جواب داد: «مد است». از او پرسیدم، از طرف دیگر آیا او فکر نمی‌کند که بعضی از سفیدپوستان از خشونت‌فرو نژدسته سیاهان آفریقا وحشت دارند؟ جواب او مثبت بود. در گذشته‌های دور خود او مایل به اختلاط نبود و به عقاید و ارزشهایی پناه برده بود که نسبت به آنهاطمینان خاطر داشت و به دیگران ظلمین بود. ولی اکنون اختلاط نژادی اجتناب‌ناپذیر است. گرچه اختلاط تمدنها و فرهنگها اهمیت بیشتری از اختلاط زیست‌شناسی دارد.

بعد، صحبت ما به دوکل کشید، او گفت: ژنرال مرد یزرگی بوده، اختلاطی از نژادهای نرمن، فلمانند، آلمانی، یهودی و ایرلندی بود؛ اما نه انگلیسی. وقتیکه دوکل به‌مستمره‌های افریقای استقلال داد، به‌حاکم یکی از مستمرات برخورد که از او سؤال کرد، آیا دوکل از اینکه رگهای فرانسوی مورد تهاجم خود سیاه قرار گیرد، وحشتی ندارد؟ دوکل جواب داد که: «شما يك پورژوا هستيد، اينده پيسوی اختلاط نژادها گرايش دارد».



تعلق ندارد.

تاناکا مردی بسیار لژوفند و خود ساخته است که تربیت آموزشی‌اش در ۱۵ سالگی پایان پذیرفته است. خانه ژاپنی دو طبقه‌اش، با باغی بزرگ و يك ساختمان فرعی به‌سبك غربی برای پذیرایی از میهمانان خارجی، تاحدودی به‌عنوان جنبه خودمانی او تلقی می‌شود.

گاهی در مخالفت با وی گفته می-

# کاکویی تاناکا روستازاده‌ای که وزارت یافت



برای «کاکویی تاناکا» در مقام نخست‌وزیری ژاپن وظیفه اصلی محقق ساختن امیدهای بزرگی است که با پیروزی وی برانگیخته شده‌اند. انجام چنین وظیفه‌ی نیز چندان آسان نمی‌آید. طرفدارانش با قاطعیت اظهار میدارند که وی شیوه و اعتماد به‌نفسی تازه را در اداره امور پیشه خود خواهد ساخت. این شیوه، و نه‌فالیهای تند سیاسی، همان است که او را از رقیب شکست‌خورده‌اش، تاکو- فوکودا، متمایز کرد.

«تاناکا» کسی است که می‌تواند چه در محافل خصوصی و چه عمومی با رنگوبیهای لطیفه‌آمیز ساعتها وراجی کند. وی که در میان ژاپنیا به «کاکوسان» معروف است از جمله شخصیت‌های معدودی است که در صحنه گمرنگ و یکنواخت سیاست پارگی تند جلوه‌گر شده است. و همین خصوصیات است که وی را فرد بسیاری از سیاستمداران جوانتر عزیز کرده است.

عامل دیگری که از تاناکا شخصیتی جالب می‌سازد جوانی خود است. وی با ۵۴ سال سن، ۱۴ سال از فوکودا، و هفت سال از ساتو هنگامی که نخست‌وزیر شد، جوانتر است. به‌هین دلیل انتخاب وی توسط حزب حاکم مفهوم شکستن سنت ارشدی را دارد.

هیچکس نمی‌تواند انکار کند که در دوران پس از جنگ، همه نخست‌وزیران ژاپن در چهارچوب سنت فوق انتخاب‌شده‌اند. این موضوع را می‌توان تا حدودی معلول روی کار آمدن يك نسل از کارمندان اداری تحصیلکرده‌ی دانست که به‌خلاف سیاسی ناشی از يك کردن کشور از اشغال بیگانه اعتماد کردند. لکن تاناکا، برخلاف فوکودا، به‌نظر می‌رسد که قول چیزهای تازه‌ی را بدهد، چرا که او به‌جنین سابقه‌ی تعلق ندارد.

تاناکا مردی بسیار لژوفند و خود ساخته است که تربیت آموزشی‌اش در ۱۵ سالگی پایان پذیرفته است. خانه ژاپنی دو طبقه‌اش، با باغی بزرگ و يك ساختمان فرعی به‌سبك غربی برای پذیرایی از میهمانان خارجی، تاحدودی به‌عنوان جنبه خودمانی او تلقی می‌شود.

گاهی در مخالفت با وی گفته می-

او در آن خدمت می‌کرد در «تومونهان» در هرز منجوری عملیاتی علیه روسها انجام داد.

در ۱۹۴۵، طبق گفته خودش، به‌علت ابتلای به‌ذات‌الریه از خدمت معاف و در بیمارستان بستری گردید. پس از ترک بیمارستان به‌عنوان مقابله‌کار ساختمانی در توکیو به‌کار مشغول شد. از آنجا که نشانه‌های اولیه يك شرکت نیرومند را در خود داشت موفق شد قراردادی را برای ساختمان کارخانه‌هایی در منجوری و کره امضاء کند.

در ۱۹۴۷، تاناکا که ۴۹ سال بیشتر نداشت از طرف انجمن شهر «ئی‌ئی‌گاتا» به عضویت در مجلس نمایندگان «دیت» انتخاب شد که هنوز هم بر این عضویت باقی است. سپس در ۴۱ سالگی قائم‌مقام پارلمانی وزیر دادگستری شد و در همان هنگام وی را به ارتش در يك رسوایی که یرامون يك معدن ذغال سنگ ببار آمده بود متهم کردند.

این اتهام به‌دستگیری و سلب مصونیت پارلمانی از وی انجامید. تاناکا که به‌یگانه‌ی خویش ایمان داشت و به‌جریان امر معترضی بود، از همان زندان «کاسوک» در توکیو، اوراق نامزدی خود را برای انتخابات بعدی تهیه دید و بالاخره هم برای دومین بار انتخاب شد. لکن تا چند سال بعد از آن نتوانست خود را از اتهام وارده تیرنه‌کند. در خلال سالهای دهه ۱۹۵۵، چنین به‌نظر می‌رسید که تاناکا در اخذ تصمیم مبنی بر انتخاب سیاست یا تجارت، بنا اشکالاتی مواجه است. ریاست شرکتی راه‌آهن و حمل و نقل زمینی نیز اخیراً به مشاغل گذشته‌اش افزوده شده بود. مدتهای کوتاهی نیز وزیر پست و تلگراف شد و در کمیته‌های احزاب چندی هم کار می‌کرد.

در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵ که به‌وزارت دارای رسید و هفته‌ی يك بار به منظور تشریح خط مشی‌های اقتصادی برای مردم در تلویزیون ظاهر می‌گشت نامش بر سرزبانها افتاد. دو شغل مشخص دیگر نیز به‌مشاغلش اضافه گشت که عبارت بود از: دبیرکلی حزب لیبرال دموکرات حاکم، و وزارت صنعت و تجارت بین‌الملل، که سال پیش به‌وی محول شد.

تنها موقعیت مهمی که وی در آن قرار گرفت، وزارت امور خارجه بود که هم‌اکنون بسیاری از مردم او را به‌علت نداشتن تجربه در این زمینه مورد حمله قرار می‌دهند. نیم آن می‌رود که او نیز تحت فشار عمومی دست به‌شدت عمل برند.

در آخرین مراحل مبارزه انتخاباتی گفته می‌شد که ساتو که از نامزدی فوکودا جانبداری می‌کرد، به هسلکن حزبی‌اش نظر را ابراز داشته که تاناکا به‌علت بی- فرهنگی و بدزبانی زیاد فاقد صلاحیت لازم برای تصدی پست وزارت امور خارجه ژاپن بوده است.

هدفهای سیاست تاناکا همانهایی است که فوکودا نیز وعده‌اش را داده بود، یعنی: آنتی با چین و ایجاد هماهنگی بیشتر در روابط تجاری با اروپا و آمریکا. با این حال انتظار می‌رود که سیاست تاناکا نسبت به روشی که حریف شکست‌خورده‌اش ممکن بود در پیش گیرد، بیشتر ماجراجویانه و کمتر قابل پیش‌بینی باشد.

از: تایمز ترجمه محمدرضا علی‌مبتدی

# مسابقه تماشای برای شما



برای شرکت کنندگان در این مسابقه:

## ۱- ده هزار ریال جایزه نقدی

## ۲- يك امکان استثنایی برای پیوستن

## به همکاران تلویزیون ملی ایران

در نظر گرفته شده است

مسابقه «برنامه من در تلویزیون» که کم به پایان خود نزدیک میشود چون هر هفته از تعداد پاسخ‌های جالبی که برای ما می‌رسد کاسته میشود و باین ترتیب تصور نیروی ادامه مسابقه لطفی داشته باشد.

با این شماره دوره تیرماه مسابقه نیز پایان می‌رسد و امیدواریم در شماره آینده بتوانیم نظر هیات داوران را درباره برنامه‌هایی که در خرداد و تیرماه برای مسابقه رسیده چاپ و بردنگان این دو ماه را اعلام کنیم.

در نظر داریم بعد از پایان این مسابقه، مسابقه جالب دیگری در مجله مطرح کنیم و بسیار شایسته که در این مورد از راهنمایی و ذوق سلیم خوانندگان گرامی برخوردار شویم. بنابراین بسیار خوشوقت خواهیم شد که شما دوست عزیز، اگر طرح مسابقه‌ای بنظرتان می‌رسد برای ما بنویسید که اگر جالب باشد و بتصویب شورای نویسندگان مجله برسد، باسم خود شما در مجله مطرح خواهد شد.

و حالا می‌پردازیم به برنامه‌هایی که هفته گذشته از میان نامه‌های رسیده بر-گزیده شده است.

### برنامه‌های پیشنهادی شما

۱- «فستیوال» تاریخچه موسیقی - چگونگی پیدایش انواع نستیوالها و کارناوال بصورت وارسته.

۲- «و ایست تهرمان مسا» برنامه‌ای برای آشنائی با شهر تهران، معرفی موزه‌ها، اماکن دیدنی، دررنگهاها، تفریگهاها و ... برای

مسافران شهرستانی و خود تهرانبیا. ● «عبدالعلی خدائی - تهران» «بیماریهای روانی» گفتگو درباره انواع بیماریهای روانی، عوامل آنها، نحوه مبارزه با آنها، و مصاحبه با پزشکان موفق ایرانی و خارجی.

● «علیرضا یونس‌زاده - شیراز» «زیبایی خوش‌گلران» برنامه‌ای کمدی و انتقادی، از نحوه‌استخدام و طرز کار و زندگی زنان کارمند، و تبعیضات مؤثر در موقعیت آنها.

● «زین تاج‌زائر - تهران» «همه فن حریف» برنامه‌ای کمدی با استفاده از اسکت داستان فیلم‌های سریال تلویزیونی، مثل «بالاخره از خطر»، «آپرون مایه»، «سازمان اس» و غیره. با ارائه يك نمونه با عنوان «بالاخره از خطر».

● «محسن سرخو - تهران» «سینمای آماتور» دعوت از بینندگان علاقمند و دست‌اندرکار هنر سینما و فیلمبرداری برای تهیه فیلم‌های ۸ یا ۱۶ میلیمتری، جهت شرکت در مسابقه تلویزیونی، و در نظر گرفتن جایزه برای بهترین فیلم و مصاحبه با تهیه‌کننده آن، همچنین دعوت از تماشاچیان برای نقد و اظهار نظر در مورد فیلمهای شرکت‌کننده.

● «ناصر هاشمیان - آلمان غربی» «يك چیز آرزو کن» نوعی مسابقه که نمونه مشابه آن در تلویزیون آلمان غربی اجرا میشود.

● «ناصر هاشمیان - آلمان غربی» «توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیمساعت تجاوز نکند.

### شرایط مسابقه

شما می‌خواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد:

- ۱- نام و موضوع برنامه شما چیست؟
- ۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟
- ۳- هدف برنامه شما چیست؟
- ۴- چرا فکر میکنید برنامه‌ شما جالب و تماشائی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟

۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستان بی‌درپی است: چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است: شامل چه قسمت‌هایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت کنندگان شما چه کسانی هستند؟

۶- برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد: در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط مغناطیسی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟

۷- برنامه شما به چند نفر مجری احتیاج دارد: توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیمساعت تجاوز نکند.



«تماشا» ی مطبوعات مهم جهان

Frankfurter Allgemeine

## بن بست در اقتصاد آلمان شرقی

بر اساس گزارش دفتر سیاسی که از طرف یاروینسکی Yarowsky نامزد دفتر سیاسی به‌اطلاع ششمین اجلاس کمیته مرکزی حزب متحده سوسیالیست رسید و در تشریحات روز جمعه برلین شرقی بتفصیل چاپ شده، در سال جاری نیز آلمان شرقی از عدم موازنه، تولید کم و کیفیت نامرغوب کالا زیان دید. اگر چه اجرای طرح‌های اقتصادی به‌علت پائین بودن سطح تولید پیش‌بینی شده، از آنچه انتظار میرفت فراتر می‌رود، لیکن بر اساس گزارش یاروینسکی هنوز هم کمبود تولید، بویژه در بخش لوازم منزل، ظروف چینی و کاغذدیواری وجود دارد و تحول کیفی در لوازم منزل و صنعت کفایش رضایت‌بخش نیست. در زمینه تجارت خارجی، صادرات به کشورهای صنعتی غرب، از آنچه در برنامه پیش‌بینی شده بود، عقب مانده است که بنا بگفته یاروینسکی باید آن را به‌حساب «افزایش شدید رقابت در بازار جهان سرمایه‌داری» گذاشت. اما در حقیقت میبایست افزایش تعهدات آلمان شرقی را به کشورهای سوسیالیستی همسایه در نظر داشت که امکان افزایش صادرات به‌غرب را در سال جاری بشدت ضعیف کرده است.

ظاهراً استفاده از تحقیقات بهبود بخشی تولید نیز با دشواری‌هایی روبرو شده است. یاروینسکی از اینکه در منابع شیمی و تولید کالاهای مصرفی (منابع سبک) طرح‌های علمی و تکنیکی به‌مقیاس کم به مرحله عمل گذاشته شده است، اظهار نارضایی کرد. وی گفت که دانشکده علوم باید بیش از گذشته کمک کند تا نتایج تحقیقات بدون برخورد با مشکلی به‌مرحله اجرا گذاشته شود و دانشجویان کارهای پرسودتری را ارائه دهند.

اظهار نظر یاروینسکی درباره افزایش بیش از نیاز فارغ‌التحصیلان علوم طبیعی و مهندسیین جالب نمی‌آید.

بعد از خلع اول ریخت هدف اساسی حزب این بود که بار دیگر در «بخش تولید مادی» نیروی کار بیشتری به‌کار گرفته شود. با این همه، این امر در بعضی از کارخانه‌ها دشعبات وابسته به آن کوتاه‌بینانه و فاقد اندامی نامرست ارزیابی گردید و بدون تعمق، برنامه دانشمندان و قراردادهای فارغ -التحصیلان را نادیده گرفته‌اند.



رکورد مجموع ایران در این وزن که متعلق به گورگیز بود بشکند ولی بهرحال جلایز آن شب يك رکورد جدید برای ایران برپا کرد و آن رکورد ۱۳۵ کیلوئی یکترب با میان‌وزن بود که این رکورد و رکورد جدید کارگرتزاد تنها رکوردهائی بودند که از لحاظ داوری میتوان کاملاً روی آنها صحه گذاشت. جلایز در حال حاضر دروضع خوبی بسر میبرد و باید منتظر بود که به زودی رکوردهای پرس دوزرب و مجموع این دسته را بهبود بخشد.

پوردم در نیم‌سنگین رکورد جدیدی برای پرس یا کرد این رکورد ۱۵۰ کیلو پرس بود و بالاخره در شب آخر مسابقات کارگرتزاد در سنگین وزن موفق شد دو بار رکورد دو ضرب این وزن را ترقی دهد باز اول او وزنه ۱۸۰/۵ کیلوئی را بالای سر برد که رکورد جدید ایران و آسیا بود و سپس بلافاصله به این رکورد جدید حمله کرد و با بلندکردن ۱۸۲/۵ کیلوگرم آترا بهبود بخشید.

بطور کلی، با نتایجی که در این رکوردگیری‌ها بدست آمد میتوان گفت که فدراسیون جدید وزنه‌برداری در مدت کوتاه سه‌ماهی که از عمرش میگذرد خیلی خوب کار کرده و توانسته آب رفته را تا حدودی بجوی برگرداند و تیم ملی وزنه‌برداری را به شکل خوبی نزدیک کند، البته نباید از نظر دور داشت که ۴ رکورد از رکوردهای جدید بدست آمده در حرکت پرس است که آشکارا دیده شد قضاوت در حرکات پرس در این مسابقات بسیار ضعیف بود و اغلب حرکات پرس وزنه‌برداران که خطا به نظر میرسید از طرف داوران قبول میشد.

این در مسابقات جهانی و المپیک بسیار به ضرر ما تمام میشود چه وزنه‌برداران مانعادت میکنند که به این روش پرس کنند و در صحنه جهانی حتی وزنه‌های اول خود را نیز با همین روش و بنط پرس میکنند که در آن مسابقات داوران بسیار سختگیر درسطح جهانی، این حرکات را خطا اعلام میکنند و بناگهان وزنه‌بردار در مقابل خطر حذف شدن قرار میگیرد. باید در این مورد به هوش باشیم که این محبت‌های خودمانی در صحنه‌های جهانی دست وپایمان را نیندند.

بهرحال، در این مدت کوتاه فدراسیون در جمع آوری قهرمانان ملی و مرتب کردن تمرینات آنها و ایجاد شور و علاقه قبلی موفق بوده ولی ضمناً نباید از خاطر برد که مسابقات قهرمانی کشور نشان داد که وزنه‌برداری ما همچنان بی‌بشواته است و برنامه بعدی فدراسیون باید کوشش در بالا بردن سطح ورزش وزنه‌برداری در سطح کشور باشد.

در تمام نقاط کشور ما، بخصوص در نواحی صنعتی امکانات انسانی زیادی برای این ورزش وجود دارد ولی متأسفانه مرسی وارد و دولسوزی برای تعلیم صحیح وزنه‌برداری نداریم. برای درک این مسئله کافی است به رکوردها نگاهی بکنیم: در حالی که رکورد سابق دهنوی در سبک وزن ۴۳۵ کیلو است شاه کریمزاده با رکورد ۴۴۰ کیلو در سنگین وزن قهرمان ایران میشود و شکراللهی با ۴۱۰ کیلوگرم در فوق سنگین به مقام قهرمانی میرسد. این چیزی نیست جز فقر تکنیک و عدم آموزش صحیح. انشاءالله که فدراسیون علاقتند فعلی‌باین مسئله هم‌فکری بکند و درصدد رفع این نقیصه برآید.

## دور فرانسه: ادی مرکس شکست‌ناپذیر

در پایان مرحله بازمه گیمار - مرکس و اوکانا در سه ردیف اول رده‌بندی قرار داشتند.

مرحله هشتم که شامل ۳ گردنه مشکل بود، میتوانست برای تعیین قهرمان امسال دورفرانسه‌نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد، بخصوص که با توجه به ناراحتی اوکانا از ناحیه پا و کمر که در اثر تصادف پیش‌آمده بود، حدس زده میشد که ادی مرکس سعی کند او را در این مرحله بمقدار زیادی عقب بگذارد ولی نتیجه غیر از این بود، چه اوکانا پاتلاش خیلی چشمگیر توانست تا آخرین کیلومتر مسابقه خود را با بهای مرکس و وان ایمن بکشد و تنها در فرار کیلومتر آخر بود که درد پایش اجازه نداد مرکس را دنبال کند ولی بهر حال او در این مرحله تنها ۸ ثانیه از مرکس عقب ماند و ایمن امید را که در مراحل بعدی و بخصوص کوهستان آلف بتواند جریان عقب ماندگی را بکند حفظ کرد. در مرحله هشتم که مسافت ۱۶۲/۵ کیلومتر بین سو و ولوشون انجام شد ادی‌مرکس با زمان ۴ ساعت و ۵۴ دقیقه و ۴۸ ثانیه اول اوکانا با ۸ ثانیه اختلاف سوم شدند. گیمار که تا قبل از این مرحله در مقام نخست بود، در این مرحله ۲ دقیقه و ۴۴ ثانیه اختلاف به‌مقام هشتم رسید و به همین جهت از مقام پیشتازی به مقام دوم سقوط کرد درحالیکه مرکس مقام اول را در مجموع مراحل بدست

آورد. البته گیمار در رده‌بندی امتیازی همچنان با ۱۳۸ امتیاز در مقام پیشتازی باقی ماند در حالیکه اوکانا در مقام سوم رده‌بندی زمانی قرار گرفت.

زمان مرکس در مجموع ۸ مرحله ۴۰ ساعت و ۳۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه بود که گیمار با ۲ دقیقه و ۲۳ ثانیه و اوکانا با ۲ دقیقه و ۴۸ ثانیه اختلاف بدنیالش قرار داشتند در حالیکه در رده‌بندی کوهستان ادی مرکس اول اوکانا دوم و سورترس سوم بودند. مرحله نهم به مسافت ۱۷۹ کیلومتر بین لوشون و کلمبیه انجام شد. این مرحله يك مسافت نسبتاً مشکل شامل يك گردنه درجه چهارم، يك گردنه درجه دوم به‌ارتفاع ۱۰۷۰ متر و يك گردنه درجه سوم بود. این مرحله در رده‌بندی مجموع تغییرری ایجاد نکرد چه تمام دوچرخه سواران صدر رده‌بندی این مرحله را تقریباً به آرامی طی کردند و در مقام‌های دهم بیلا و با زمان مساوی قرار گرفتند باین شکل که گیمار در مقام دوازدهم اوکانا در مقام پنجاه و یکم و مرکس در مقام پنجاه و پنجم به خط پایان رسیدند و در نتیجه رده‌بندی مرحله هشتم دست نخورده باقی ماند. نفر اول این مرحله ژوزف هونیرین با زمان ۴ ساعت و ۴۳ دقیقه و يك ثانیه بود، نفر دوم ورایت و نفر سوم دانگیوم با همین زمان به خط پایان رسیدند. این مرحله تنها در رده‌بندی کوهستان تغییر ایجاد کرد، باین‌ترتیب

که مرکس همچنان در مقام اول باقی ماند ولی وان ایمن در مقام دوم قرار گرفت و اوکانا سوم شد. مرحله دهم از کاستر تا گراند موت به مسافت ۲۱۰ کیلومتر شامل يك گردنه درجه چهارم و دو گردنه درجه سوم انجام شد، در این مرحله هم چون قسمت کوهستانی چندین مشکل نبود باز هم در صدر رده‌بندی تغییرری پیش نیامد چه گیمار موفق شد در گروه سر و همراه اوکانا و مرکس خودرا به‌خط پایان برساند، و حتی در قرعه‌کشی در مقام بهتری قرار گیرد، چه او در مقام پنجم قرار گرفت درحالیکه اوکانا در مقام بیست و پنجم و مرکس در مقام بیست و نهم قرار گرفتند بنابراین مرکس درپایان مرحله دهم دو دقیقه و ۳۹ ثانیه از گیمار و ۲ دقیقه و ۵۶ ثانیه از اوکانا جلو بود.

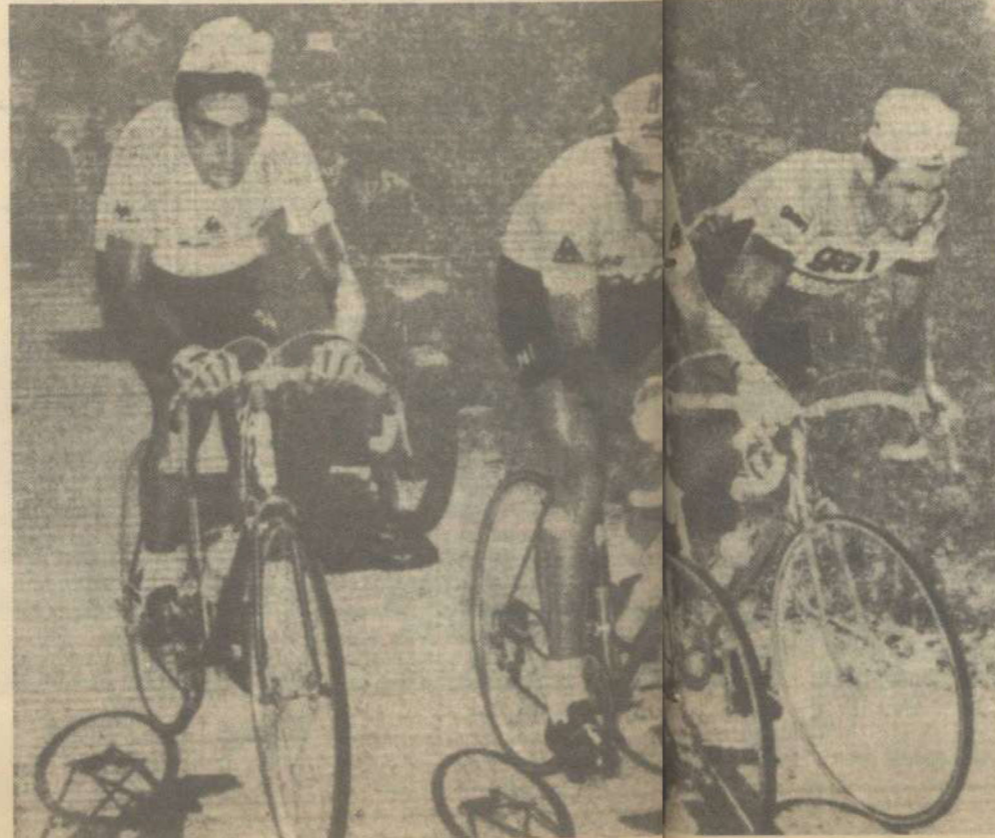
مرحله یازدهم از کارنون تا وانو مرحله‌ای بود که همه طی آن منتظر شروع حمله اوکانا بودند، چه این مرحله با يك گردنه درجه يك که در عرض ۲۰ کیلومتر از ارتفاع ۳۳۰ متر به‌ارتفاع ۱۸۹۵ متر بالا میرفت پایان مییافت و این‌بهترین فرصت برای دوچرخه‌سواری بود که پس از طی ۱۹۰ کیلومتر قادر به صعود از يك شیب سخت هستند و اوکانا از این گروه دوچرخه‌سواران است. البته مرکس خود یکی ازبهترین دوچرخه‌سواران کوهستانی است و این سوجب يك رقابت فشرده و جالب در این مرحله شد؛ باین ترتیب که در پنج‌نوبت اوکانا سعی کرد ازدام مرکس و پولیدور بگریزد و آنها را عقب بگذارد و هربار ایمن دو نفر با پاسخ‌دادن به فشارهای اوکانا حمله او را خنثی کردند و بالاخره در کیلومتر آخر مرحله باز هم مرکس به‌لطف سرعت بیشتر اوکانا را پنج ثانیه عقب گذاشت. البته در ابتدای ۲ کیلومتر آخر برنارد ته‌ونه توانسته بود به‌این گروه سه نفری برسد و آنها را پشت سر بگذارد و مقام اول را نصیب خود کند. مرکس به‌دنبال او و با ۲۴ ثانیه اختلاف دوم اوکانا سوم و پولیدور چهارم شدند، نتیجه این مرحله در رده‌بندی کوهستان تغییرری ندادولی در رده‌بندی مجموع مراحل گیمار که با ۲ دقیقه اختلاف نسبت‌به نفر اول مرحله را پایان داده بود و در مقام یازدهم قرار گرفته بود از مقام دوم رده‌بندی مجموع به مقام سوم تنزل کرد و مقام دوم را به لوئیس‌اوکانا سپرد در حالیکه فاصله اوکانا از مرکس به ۳ دقیقه و يك ثانیه رسید.

مرحله دوازدهم از کارنیتراس تا اورسیه مرلت به‌مسافت ۱۹۲ کیلو در رده‌بندی امتیازی پیراهن سبز گیمار با ۱۶۸ امتیاز اول مرکس با ۱۱۱ امتیاز دوم وان‌لینسدن با ۷۳ امتیاز سوم و اوکانا با ۷۰ امتیاز چهارم هستند. در رده‌بندی کوهستان وان‌ایمن در اثر پیروزی در این مرحله به‌مقام نخست رسید در حالیکه امتیازات او ۱۰۰ و با مرکس برابر است مرکس در مقام دوم است و اوکانا در مقام سوم با ۷۰ امتیاز قرار دارد. روز یکشنبه مرحله بسیارمشکل اورسیه‌مرلت تا بریانسون به‌طول ۲۰۱ کیلومتر شامل ۲ گردنه درجه‌چهارم و دو گردنه درجه اول به‌ارتفاع‌های ۲۱۰۹ متر و ۲۳۶۱ متر انجام میشود که مشکلترین مرحله دور امسال است و چنانچه در این مرحله مرکس بتواند موقعیت خود را حفظ کند پیروزی‌او در دور امسال چنانچه برایش تصادف و اتفاق غیر مترقبه‌ای رخ ندهد حتمی خواهد بود و در این صورت مرکس برای چهارمین بار پیاپی دور فرانسه را فتح خواهد کرد که اینکار را تا بحال هیچ کسی انجام نداده است.

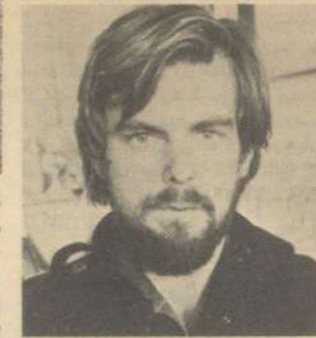
مشرکترین مرحله دور امسال بود که شامل يك گردنه درجه دوم به ارتفاع ۱۳۰۳ متر يك گردنه درجه اول به ارتفاع ۱۲۶۸ متر و يك گردنه درجه اول به ارتفاع ۱۸۱۷ متر بود لوئیس-اوکانا سال‌گذشته وقتی ازخط پایان‌در قله اورسیه‌مرلت گذشت ادی مرکس را ۱۶ دقیقه پشت سر گذاشته بود و همه منتظر بودند ببینند امسال چه خواهد کرد. ولی تقریباً هیچ‌يك از بزرگان نتوانست وضع محکم و فوق‌العاده‌ای در این مرحله از خود نشان بدهد تنها آگوستینو و وان‌ایمن وضع بهتری داشتند و بالاخره هم لوئیس وان‌ایمن دوچرخه‌سوار معروف کوهستان که ۴ سال بود در آرزوی پیروزی در چنین مرحله کوهستانی بود بارزوی خود رسید و قبل از همه خط پایان این مرحله را قطع کرد. وی این مرحله را در پنج ساعت و ۲۸ دقیقه و ۳۳ ثانیه طی کرد. آگوستینو با ۳ ثانیه اختلاف دوم، مرکس يك دقیقه و ۱۷ ثانیه اختلاف سوم و اوکانا با يك دقیقه و ۱۸ ثانیه سوم شدند گیمار در این مرحله به‌مقام هفتم رسید و توانست مقام سوم خودرا دوچرخه‌بندی مجموع دوازدهم) مرکس با مجموع زمانی ۶۴ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۷۷ ثانیه در مقام اول اوکانا با ۳ دقیقه و ۲ ثانیه اختلاف در مقام دوم و گیمار با ۴ دقیقه و ۵ ثانیه اختلاف در مقام سوم هستند. فکیلس گویندی مقام چهارم، پولیدور مقام پنجم و زوتملک مقام ششم را در اختیار دارند.

در رده‌بندی امتیازی پیراهن سبز گیمار با ۱۶۸ امتیاز اول مرکس با ۱۱۱ امتیاز دوم وان‌لینسدن با ۷۳ امتیاز سوم و اوکانا با ۷۰ امتیاز چهارم هستند. در رده‌بندی کوهستان وان‌ایمن در اثر پیروزی در این مرحله به‌مقام نخست رسید در حالیکه امتیازات او ۱۰۰ و با مرکس برابر است مرکس در مقام دوم است و اوکانا در مقام سوم با ۷۰ امتیاز قرار دارد. روز یکشنبه مرحله بسیارمشکل اورسیه‌مرلت تا بریانسون به‌طول ۲۰۱ کیلومتر شامل ۲ گردنه درجه‌چهارم و دو گردنه درجه اول به‌ارتفاع‌های ۲۱۰۹ متر و ۲۳۶۱ متر انجام میشود که مشکلترین مرحله دور امسال است و چنانچه در این مرحله مرکس بتواند موقعیت خود را حفظ کند پیروزی‌او در دور امسال چنانچه برایش تصادف و اتفاق غیر مترقبه‌ای رخ ندهد حتمی خواهد بود و در این صورت مرکس برای چهارمین بار پیاپی دور فرانسه را فتح خواهد کرد که اینکار را تا بحال هیچ کسی انجام نداده است.

از چپ براسـت  
لوئیس اوکانا - ادی مرکس و ریوئولیدور در صعود از تله‌واتو دائماً باهم رکاب میزدند و هیچ‌يك از آنها اجازه نداد دیگران فرار کنند و بالاخره هم باختلاف کمی ازهم به‌خط پایان رسیدند.



## دیداری از آثار نقاشی «پولاک» در گالری سیحون در امتداد واقعیت، به جستجوی راهی برای بهزیستن



«جری پولاک» ۴۹ ساله و اهل چکسلواکی است، تحصیلات خود را در هنرهای زیبای پراگ به پایان برده و در دانشکده سینمایی پراگ نیز درس خوانده است. «جری پولاک» تاکنون تعدادی فیلم ساخته که از میان این فیلم‌ها، فیلمی به نام «یبارستان کوکس» جایزه اول «برهانن» را برنده است.

«جری پولاک» سه سال پیش به ایران آمد و جهت ساختن چند فیلم در تلویزیون ملی ایران سرگرم به کار شد. «پولاک» این دو فیلم را ساخت: از چک تا انتهای دنیا، ۴۵ دقیقه - مربوط به چاه‌بهدر بلوچستان - جزیره سرخ - درهرمز - که این آخری ناتمام مانده است.

«جری پولاک» به تازگی نقاشی‌های خود را که طی اقامت در ایران کشیده است در گالری سیحون به نمایش گذاشته است. نقاشی‌های «پولاک» بر مشاهده‌ات زندگی جنوب ایران بنا شده است: زنان روپنده‌ای، مردان استخوانی چهره و آفتاب سوخته و دریا و ماهی. هر تابلو، گاه بی‌شابهت به طرح قصه‌ای کوتاه نیست، مضامین کنایی و واقعگرایانه «پولاک» این حقیقت را با ما در میان می‌گذارد که او زندگی را به صورت عکسبرداری در نقاشی‌هایش نمایانده، بلکه

خواسته آثار در هر چشم‌انداز با کنایات، تمثیل‌ها و تصویرها معنا کند. در یک تابلوی او، ما خانه‌ای روستایی را می‌بینیم، که زن و مردی با فرزندی خواب رفته تصویر شده‌اند، کودک به جای تشک بر تلی از گاه در خواب است. حیوانات اهلی خانه سرگرم خوردن گاه، یعنی «تختخواب» کودک هستند. و پدر نیم‌خیز به این صحنه نگاه می‌کند. مادر و کودک هر دو در خوابند. از این دست مضامین در کارهای «پولاک» کم نیست. رنگ‌های «پولاک» رنگ‌هایی است که

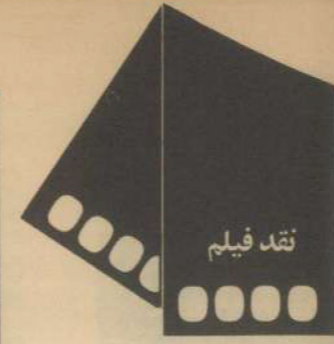


زندگی در آنها جریان دارد و به همین دلیل زندگی تجسم یافته توسط آنها یعنی زندگی جنوب ایران را برایش و زنده می‌بینیم. «پولاک» که تمام اندیشه‌اش را جز مواردی بسیار اندک، چشم‌اندازها و تصویر-های جنوبی ایران پر کرده است، بی‌آنکه تنها طبیعت لال یا تصویری از یک حرکت را نشان دهد، درماندگی و شکنندگی انسان را نیز به نمایش می‌گذارد. در تابلوهایی گروهی از زنان با پوشش سنتی سرزمین خود نشسته‌اند و در برابر این زنان تخته سیاه قرار دارد و در پای آن معلمی درس می‌دهد، ولی این درس او «واژه» نیست، تصویر ماهی است بر تخته سیاه. این تصویر ماهی چنان کنایی و تمثیلی است که هر کس در برابر آن، با توجه به وضع زندگی موجود می‌تواند دریابد که «پولاک» تا کجا پیشرفته و چه نگرشی بر زندگی مردم جنوب یافته بهزیستن پیدا کند.

است.

در نقاشی‌های «پولاک» حیوانات بهره‌دهنده در زندگی جنوب از قبیل گاو میش، گوسفند و ماهی نیز جای مشخصی دارد و نگاه تمامی یک تابلو را در بر می‌گیرد مثل «گوسفند در خواب» که یکی از بهترین آثار او در این نمایشگاه است. ماهی به عنوان غذای اصلی مردم آن‌سامان در نقاشی‌ها تکرار می‌شود و گاه تاحد طنزی تلخ می‌رسد.

به‌طور کلی ما در نقاشی‌های «پولاک» زنان بی‌بغل، مردان چهره سوخته، فقر و درماندگی و سرگشتگی را حس می‌کنیم و از آن درمی‌یابیم که «پولاک» نقاشی واقعگرا است، نقاشی که مستقیماً از زندگی بهره می‌گیرد و واقعیت را چنان نقش می‌زند، که تماشاگر در امتداد آن راهی به سوی بهزیستن پیدا کند.



از بیژن خرسند

## دوستان

می‌دانیم که درونمایه اصلی «عشق جوان» تا بحال بسیار مورد استفاده قرار گرفته، و نسخه‌های گوناگونی در این زمینه به وجود آمده است. به این خط اصلی، یک خط دیگری که جزو اولی هم هست، با ناکید بیشتری می‌توان اضافه کرد، و آن حالت‌های رؤیایی و آرزوهای اولیه است، بیشتر نزد دختران جوان و دقیقاً در همین لحظه است که دشواری آغاز می‌شود: دست یافتن و لمس کردن لحظه‌های رؤیایی و افکار یک دختر جوان و انطباق آنها، با واقعیت‌ها. «لوئیس کیلبرت» فیلمساز کهنه کاری است که بهرحال، فیلم‌هایی با موفقیت‌های تجاری بسیار ساخته است. و این بار، معلوم است که چنین موضوعی را دقیقاً با در نظر گرفتن نهایت امکان موفقیت تجاری به دست می‌گیرد. بخصوص که عوامل اصلی موجود یک دختر و یک پسر جوان - خود در جلب تماشاگر مؤثر است. فیلم «دوستان» اثر «لوئیس کیلبرت» عبارت است از آشنایی و اولین عشق یک دختر و پسر چهارده و پانزده ساله. بر این زمینه، فیلم دارای یک مقدمه، و یک متن اصلی است. در طول مقدمه، اطرافیان از



درآمده است، که از حقایق ظاهری زندگی در حدود جلوه‌هایی از گرسنگی و بی‌کاری، غافل مانده است. به این ترتیب است که کارگردان ناممکن‌ها را صورتی ظاهراً شیرین ممکن می‌کند، و به فرار دونوجوان به دنیایی دیگر جان می‌بخشد، اما به مرز کامل رؤیا نمی‌رسد، یا از آن در نمی‌گذرد، آشنانکه همه چیز سرانجامی مصنوعی و پیرزرق و ورق پیدا می‌کند. حتی کارگردان پایان فیلم را نیز طوری ساخته، که اولاً از جواب روشن فرار کرده، ثانیاً پایان خوش فیلم را پنهان کرده است، برای اینکه بهرحال، لحن و حالت سوزناک آن حفظ بشود، و از بین نرود. در نتیجه فیلم دارای بیان و لحن شیرینی شده تا خوش‌آیند تماشاگر باشد، به علاوه صحنه‌های برهنه و بی‌سرده یقیناً توانسته است بسیاری از کمبودها، و صحنه‌های مطلوب و زاید را پنهان کند. با وجود این فیلم در بیان مقصود اصلی خود، و توجیه رؤیا، و تلفیق رؤیا و حقیقت شکست می‌خورد نگاه می‌کنیم به فیلم «فوستین و دوستان زیبه» اثر «نینا کومپانز» که آن نیز مثل فیلم «دوستان» در جشنواره جهانی فیلم

تهران شرکت داشت. در آثار نینا کومپانز همواره ردیابی بسیار زنانه وجود دارد، تمام آنچه برای پرداخت چنین موضوعی لازم است. داستان فیلم، شرح عشق‌ها و رؤیا - های نوجوانی یک دختر - یا دختران است، دخترانی که طی یک تابستان با اولین عشق و اولین بوسه آشنا می‌شوند، اما با این همه، کارگردان تنها به یک آغاز اکتفا کرده و در مرحله‌ی آشنایی، داستان خود را به پایان می‌رساند. هر لحظه از داستان در متن سائسل دوران نوجوانی قابل لمس است، و کار مهم کارگردان در فیلم، تلفیق و ترکیب رؤیا و واقعیت است، آشنانکه دختر جوان نیز می‌گوید؛ او نمی‌خواهد از رؤیاهای خود، به واقعیت وارد شود، مگر با آمیزه‌ی سی از پسر جوان، در مرز رؤیا و حقیقت باقی می‌ماند، و فقط در آخرین مرحله، در برخورد با مرد دلخواه خویش است، که رؤیاهای دیده‌بیم - به حقیقت می‌رسد، بدون آنکه به نتیجه‌گیری بعدی و یا مقدمه‌چینی قبلی بیانجامد. برگردان دلخواه‌ها از رؤیا به واقعیت، آشنانکه یک دختر جوان آرزوی تحقق آنها دارد، و آشنایی با عشق، که می‌تواند همه‌ی ماجرا را فقط به صورت رؤیا توجیه کرد، از جنبه‌های جالب فیلم است. صفت مشخصه دیگر فیلم، لطافت در پرداخت و بیان است، طوری که گفتگوها نیز در زمینه‌ای از عشق و رؤیا طنین دلپذیر پیدا می‌کنند. و... به عنوان نسخه‌ی جعلی چنین داستانی است که نگاه می‌کنیم به فیلم دوستان اثر لوئیس کیلبرت، که از هر گوشه امکان ترکیبی از رؤیا و حقیقت عاری‌ست و به صورت یک برگردان انگلیسی مخلوط با فرانسه، و بهرحال، قراردادی به نمایش درمی‌آید.



«تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

## EPOCA

ریشه‌های اصلی شورش در کشورهای ساحلی بالٹیک»

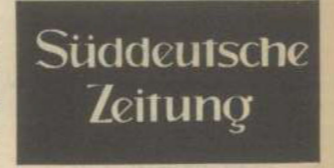
چند روز پیش بود که خبر خودکشی جوانی از مردم لیتوانی در جهان طنین افکند. افکار عمومی اروپا، با شنیدن این خبر بیپسوان آمد. البته نباید فراموش کرد که گاهگاهی جسته گریخته اینگونه اخبار

داشتند. در پایان جنگ جهانی دوم این جمعیت به پنج میلیون و چهارصد هزار تن تقلیل یافت! دهسال بعد، یعنی در ۱۹۵۵، جمعیت سه کشور مجدداً شش میلیون و دویست هزار تن شد!

حکومت تزار تا با امروز، حکومت‌های مسکو کوشیده‌اند تا اینگونه وانمود سازند که بین دو تیره نژادی و قومی مردم روسیه و مردم ساحل‌نشین این سه کشور تجانس کاملی هست تا باین ترتیب عمل اشفال و استعمار این اراضی را مشروع جلوه‌گر سازند ولی هرگز اینگونه تبلیغات روسها در مردم این سه کشور تأثیر مثبتی نداشته است.

مبارزات آزادیبخش ملت‌های ساحلی بالٹیک تنها جنبه ضد کمونیستی ندارد، بلکه از خصلت ملی نیز بر-خوردار است. لیتوانیها همواره خود را در اسارت مسکو تلقی میکردند و مصراحتاً خواستار استقلال کامل مین خود بوده‌اند.

برای درک علت توده‌ای شدن مبارزات آزادیبخش مردم لیتوانی باید باین اعداد توجه کرد. در سال ۱۹۳۹ سه کشور لیتوانی، لتونی و استونی جمعاً شش میلیون جمعیت



## M.A.D

چهره ناشناخته ضد جاسوسی آلمان

۱۶ سال است که اداره ضد جاسوسی ارتش آلمان «M.A.D.» در کنار اداره اطلاعات فدرال و مؤسسات دفاع از قانون اساسی، سومین اداره اطلاعات مخفی جمهوری فدرال آلمان بشمار می‌آید. این اداره بیش از ۳۰۰۰ مورد از اقدامات خرابکارانه را کشف کرده و بازداشت بیش از ۸۰۰ مأمور مخفی را موجب شده است. برای اولین بار ژنرال یاول آلبرت - شرد رئیس اداره ضد اطلاعات ارتش آلمان فدرال در برابر خبرنگاران چگونگی کار این سازمان مخفی را افشا کرد. تنها در سال گذشته این سازمان ۴۱ هزار گزارش را تعقیب کرد از میان آن پنج هزار گزارش «حادثه جدی امنیتی» تلقی شد. در تحقیقات نهایی اداره ضد جاسوسی ارتش آلمان ۱۴۰۰ مورد مأموریت جاسوسی علیه ارتش را تشخیص داد که منجر به دستگیر ۵۴ جاسوس شد. ۷۶/۸ در صد این مأموریت‌ها برای آلمان شرقی، ۹/۹ درصد آن برای سازمان‌های جاسوسی

افراطی چپ و یا راست در این اداره اهمیت چندانی نداشته است. در سال گذشته حزب کمونیست آلمان و سازمان جوانان سوسیالیست آلمان بشدت تلاش کردند تا اعضای آنها که خدمت وظیفه را انجام میدهند در تظاهرات سیاسی با لباس نظامی ظاهر شوند بطور کلی اداره ضد جاسوسی آلمان تظاهرات ضد ارتش را از طرف ۴۷ سرباز متقابل به‌چپ میداند. بر اساس گزارش کارشناسان فنی اداره ضد جاسوسی آلمان، روشن شدن علل سقوط هواپیماها و یا تصادفات شدید، که احتمال خرابکاری در آن میرود، بسیار دشوار است. با وجود تحقیقات بیش از حد تاکنون در هیچ مورد خرابکاری مشاهده نشده و نشانه‌ای از اقدامات خرابکارانه از قبیل پیکار پرنده مواد منفجره و آتش‌زای متعلق به ارتش دیده نشده است. تعداد سلاح‌هایی که در ارتش آلمان ناپدید گردیده ۴۴۴ عدد ذکر شده است.



### دیوانه و سنگ و چاه

در ضرب‌المثلهای ما آمده است که یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که ده عاقل نمی‌توانند آن را به در آورند. حکایت «لازلوتوت»، آن دیوانه استرالیایی است که با تبر به جان شاهکار میکلائیز افتاد و دست مریم را قطع کرد و نوک بینی و چشم‌پیش را شکست و حقیقتاً دل دنیای هنر را سوزاند.

اما ایتالیایی‌ها که بهترین متخصصان تعمیر آثار باستانی را دارند بلافاصله دست به کار تعمیر مجسمه شده‌اند. منتها به‌طوری که گفتیم، جریان کار یک دیوانه را ده‌ها عاقل باید بکنند. اکنون ۲۸ متخصص بزرگ پیکر تراشی و تعمیر مجسمه بسج شده‌اند. این ۲۸ تن گفته‌اند که کار خود را لااقل زودتر از یک سال تمام نخواهند کرد!

قطعات شکسته شده پنجاه تکه‌است که با وقت تمام سر جای خود قرار خواهند گرفت. خمیری که برای اتصال این قطعات به کار می‌رود از پودر مخصوص سرامیک است. متخصصان تعمیر گفته‌اند که کار خود را در نهایت دقت و اصالت انجام می‌دهند ولی بیم دارند که بینی مریم به رنگ اصلی خود در نیاید.

۱۳۸۸

### یک جور رکورد

جهان غرب که از همه بدبخت‌ها و ضروریات اولیه فارغ است، ناگزیر برای وقت‌گذرانی، به‌هر کار عجیبی دست می‌زند و رکورد گیری می‌کند. منجمله رکورد سلمانگیری. اخیراً در لندن، یک آرایشگر موفق شد بلافاصله ۲۸۶ نفر را اصلاح کند. البته به‌غیر از او باید به‌مشتریان او هم تبریک گفت، مخصوصاً نفرهای آخری که حقیقتاً ریسک بزرگی کرده‌اند. ضمناً برای آنکه هیچ جای تردید وجود نداشته باشد، از جریان این رکوردگیری، فیلمبرداری مفصلی هم شد.



## از چشمه جهان

### رونق پلاتین

از یکی دو سال دیگر، صنعت پلاتین رونق فوق‌العاده‌ای خواهد یافت و به این جهت سرمایه‌گذاران بزرگ آمریکایی، از هم‌اکنون به جانب آن هجوم آورده‌اند. علت این است که مصرف تازه‌ی غیر تزئینی و مسی برای پلاتین پیدا شده است. دولت آمریکا در اجرای هدفهای میازوم با آلودگی محیط زیست اعلام کرده است که از ۱۹۷۵ همه اتومبیل‌های ساخت آمریکا باید یک سیستم ضد آلودگی داشته باشند. در این سیستم، پلاتین به عنوان عامل کاتالیزور دود آگزوست به کار خواهد رفت. تولید سالانه ده میلیون اتومبیل، لازمه‌اش به کار بردن سی تن پلاتین خواهد بود. به دنبال اعلام این تصمیم از هم‌اکنون سهام معادن پلاتین آفریقای جنوبی، افزایش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است.

### فاضلاب معطر

زعمای شهر نورمبرگ چاره مناسبی برای تسکین اعصاب همشهری‌های ساکن اطراف تصفیه‌خانه آب شهر پیدا کرده‌اند زیرا تاکنون در اطراف این تصفیه‌خانه، بوهای زننده، آرامش مردم را به‌هم می‌زد. چاره‌ای که اندیشیده‌اند اینست که توسط دستگاه‌های مخصوصی هر سی ثانیه، بوی خوش گل سرخ از مجراهای فاضلاب تصفیه‌خانه پخش می‌شود و فضا را پرمی‌کند.

### شعارهای تبلیغاتی

نظری به‌شعارهای تبلیغاتی سه فیلم معروف روز (که دوتایش در ایران نشان داده نشده) خالی از عبرت نیست: «این زن، تمایل فراوان به‌خون، شہوت و توبه داشت.» از فیلم «پولینا ۱۸۸۰» «او زیبا بود، و بسیار با هوش، موزارت و باخ را دوست می‌داشت. و بی‌تلفظی را - و مرا» از فیلم «قصه عشق» «داستان مرد جوانی که توجه اساسیش به‌تجاوز و ماوراء خشونت و بی‌تفاوتی بود» از فیلم «پرتقال کوکی»



آفتابگیر آن است. ب.ب. عادت دارد که هر کجا آفتاب باشد سرایا برهنه شود و بدن را به‌دست فوازش خورشید بسپارد و به همین جهت آپارتمانهای اطراف آن از هم‌اکنون برای عکاسی سرفلی پیدا کرده است.

ب.ب. به‌دنبال این تحول، بازگشتی دیگر هم به جوانی خود کرده است، به زودی تحت کارگردانی روزه‌وانیم، اولین شوهرش که اولین فیلم مهم او «خدا زن را آفریند» را ساخت، در فیلمی شرکت خواهد کرد، و در آن نقش یک دون‌ژوان موث را ایفا خواهد کرد.

### در جستجوی دو گلی دیگر

بیشتر فرانسویها دوگل را خیلی دوست داشتند. مخصوصاً عده‌ای از جمهوریخواهان که در مرکز جمهوریخواهان آزاده گرد آمده‌اند علاقه‌ای ستایش‌آمیز به او دارند. این جمعیت که در اولین سالگرد مرگ دوگل موجودیت قانونی خود را اعلام کرده هدفش اینست: «درخواست از دربارسلار فیلیپ دوگل (پسر ژرژال) برای اینکه سرنویس فرانسه را در دست بگیرد.» وظیفه‌ای که این جمعیت فعلاً به‌آن پرداخته است «گردآوری همه گلیست‌های واقعی و ناراضی از رژیم فعلی» است.

رهبان جمعیت جمهوریخواهان آزاد، از جمله هالری سنالک و ژوزف بوزی معتقدند که «ریاست جمهوری فرانسه فعلاً به‌طور امانت در اختیار پیدو قرار داده شده و گره در ۱۹۷۶ به‌آنها باز گردانده خواهد شد. اما نه با کاندیداکتیر فعلی از قبیل آقابان دوآمل، ژیسکارستین، ادگارفور و دارو دسته هر کدامشان که از نام و موقعیت تاریخی ژرژال دوگل سوء استفاده می‌کنند. اینها واقعا هیچگاه گلیست نبوده‌اند.» به این ترتیب هدف جمهوریخواهان آزادیخواه به‌حکومت رساندن فیلیپ دوگل پسر ژرژال است، این جمهوریخواهان دفتر و روزنامه‌ای هم به‌اسم «جمهوریخواه فنالادیر» دارند. اعضایشان به‌قول خودشان صدها هزار نفر است و برنامه‌شان «معرفی کاندیدای گلیست یگانهای در تمام شرایط، برای انتخابات آینده» است.



### رنسانس ب.ب.

شانزده سال از زمانی که بریژیت باردو، با فیلم «و خدا زن را آفرید» دنیا را به‌آتش کشید می‌گذرد، او که الان سی و هشت سال دارد، سالها مظهر زیبایی و جذابیت زن زمان خود بود و فیلمهایش، در سال بیشتر از محصولات کارخانه عظیم اتومبیل سازی ولو، برای دولت فرانسه ارز خارجی تأمین می‌کرد. اینک، ب.ب. در سی‌وهشت



گفتگوز این دو عروسک نیست  
 بحث از «عروس» آسمانهاست  
 همه جا صحبت از «هبا» ست  
 «هبا» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «هبا» پرواز کنید

لندن - پاریس - ژنو - فرانکفورت - رُم - آتن - مسکو - استانبول - بیروت - کابل - کراچی  
 بمبئی - کویت - آبادان - بحرین - دهران - دوحا - دوحی - ابوظبی



هواپیمایی ملی ایران . هبا



### ● آقای عزیز

ضدخاطرات «آندره مالرو» یکی از آثار ارزنده و شاهکارهای مسلم ادبیات قرن ماست و چاپ ترجمه آن در مجله تماشا، بنظر همه کسانی که با ادبیات جهان و ارزشهای آن آشنا هستند اقدام بسیار بجا و مفیدی بوده است و عده کثیری از خوانندگان مجله نیز آنرا میخوانند. البته تصدیق میکنیم که نشر آندره مالرو و مسائلی که مطرح میکند سنگین تر و خیلی بالاتر از سطح مطالب عادی مطبوعات است که جز این این هم نمیتوانست باشد. گذشته از این، «تماشا» مطالب مختلفی برای خوانندگان خود دارد که هرکسی می تواند از آنچه مورد علاقه و توجهش قرار میگیرد استفاده کند و از خواندن آنچه بابطبعش نیست صرفنظر کند و تصدیق میفرمایید اگر از ۱۰۴ صفحه مجله دو صفحه اش را نخوانید زیاد نیاید احساس غبن بکنید اما قطعاً این دو صفحه میارزد باینکه وقت و وقتی بیشتر از معمول برای خواندن آن صرف کنید. ۲- در مورد گزارش فستیوال جهانی فیلم در مجله، بی لطفی کرده اید. اگر خواننده دقیق تماشا هستید و صفحات هنری و سینمایی مجله را میخوانید باید متوجه شده باشید که در همان زمان برگزاری فستیوال در تهران، مجله تماشا گفتگوهایی با مسئولان فستیوال ترتیب داد و چند صفحه ای را باین مسأله اختصاص داد.

### اطلاعات رادیویی

خانم فاطمه کلاتری از یزد: ... مایل هستم که از اطلاعات رادیویی یا خبر باشم. مجله ای برای بنده بفرستید که درباره برنامه ها و خواننده ها باشد و اگر هم پول برای دستمزد خواستید بنویسید تا برایتان بفرستم...

### ● خانم عزیز

همه هفته در داخل مجله «تماشا» صفحاتی داریم که اختصاص به شرح و جدول برنامه های شبکه رادیو تلویزیونی سرتاسر کشور دارد. شما اگر هر هفته این قسمت را بدقت بخوانید مسلماً مطالب مورد علاقه خود را در اختیار خواهید داشت و احتیاجی هم نیست که دستمزد ما را بفرستید...

خانمها: نسرين لائمی - شهین کمالی - فریده لائمی و آقایان حسن رفیعی - جعفر کاسظمیان - اکبر مرتضایی به نامهای شما پاسخ خصوصی داده شد.



### درباره تاتر و سینما

آقای علیرضا یونسزاده شیراز نوشته اند:  
 «... من خیلی زیاد باین مجله محبوب علاقه دارم بطوری که هر روز انتظار پنجشنبه را می کشم .. از شما دو سؤال دارم:  
 ۱- چرا دیسر بنامها جواب می دهید؟  
 ۲- چرا در صفحات درجهان تاتر و رویدادهای سینما فقط از فیلمها و نمایشنامه های خارجی استفاده می کنید. باید از تاتر و سینمای ایران هم استفاده کنید.»

### ● در دفتر مجله نامه های رسیده

بدقت بررسی و پانها جواب داده می شود. اگر در پاسخ شما تاخیری روی داده، حتماً باین علت بوده که نامه هائی قبل از آن بوده است که می بایستی زودتر پانها جواب داده می شد.  
 در مورد سؤال دوم شما ما هر وقت نمایش ارزنده ای روی صحنه تاترهای کشور بوده درباره آنها نقد نوشته ایم و یا با اجرا کنندگان آن به گفتگو نشستیم منتها اگر فصاحت تاتری - البته تاترهای درجه ۳ مورد نظر نیست - در کشور و شهر ما کم است گناه ما چیست؟ در مورد سینما نیز همینطور؛ درباره فیلمهای با ارزش ایرانی بجا و بموقع حرف زده ایم، اما اینکه «صفحات هنری» از آن قبیل که حوادث روزمره زندگی این و آن را نقل کند و یا خبرهای غیر موق و شایعات را چاپ بزند، نداریم، نباید هم داشته باشیم چون هدف ما - چنان که در شماره پیش نیز یادآور شدیم - خواندن قصه ای و بخواب کردن نیست بلکه ما گوش میکنیم خوانندگان خود را در جریان مهمترین رویدادهای هنری جهان - از جمله تاتر و سینما - بگذاریم و صفحه های «درجهان تاتر» و «رویداد» های سینما را نیز بدین منظور باز کرده ایم.

### کاغذ مجله و سایر قضا یا

آقای داود رحیمی فراهانی از تهران نوشته اند:  
 «اگر ممکنست بچند سؤال من بترتیب پاسخ دهید:  
 ۱- چرا کاغذ مجله کاهی است؟  
 ۲- چرا عکس چهار رنگ هنر- پیشگان محبوب سریالهای خارجی را چاپ نمی کنید؟ لاقلاً می توانید روی جلد بخش وسط را به هنرمندان ایرانی

و داخل جلد یعنی صفحه دوم آنرا به هنرمندان خارجی اختصاص دهید.  
 ۳- خواهش مندم که از هم اکنون مجله را فقط و فقط به جشن هنر اختصاص ندهید!..

● در مورد کاغذ مجله، دوستان دیگری هم توضیح خواسته اند که بجاست بیکباره ذهن همه دوستان را نسبت باین مسئله روشن کنیم: کاغذی که ما استفاده می کنیم بنام کاغذ «وب» معروف است و از لحاظ قیمت چیزی ارزتر از کاغذ «چرک» معمولی مجلات نیست با این تفاوت که یکنوع حالت آب کشی دارد و مرکب روی آن خیلی زود خشک میشود در حالیکه روی کاغذ «چرک» برای خشک شدن احتیاج به زمان بیشتری دارد. مجله ما کاملاً به طریقه «افست» چاپ میشود و چون تمام کارهای چاپی آن در مدتی خیلی محدود انجام میگیرد فرصتی نداریم که یک فرم (۸ صفحه) را چاپ کنیم و بگذاریم خشک شود و بعد پشت آنرا چاپ کنیم، اگر از کاغذ چرک استفاده کنیم بعلت خشک نشدن مرکب یک روی کاغذ هنگام چاپ پشت آن صفحات بکلی کثیف و سیاه میشود و به همین دلیل کاغذ «وب» را انتخاب کرده ایم تا مجله تمیز بسلست شما خواننده عزیز برسد. یا وجود این مشغول بررسی هستیم تا کاغذ بهتری که در عین حال شرایط مورد نیاز ما را واجد باشد پیدا کنیم تا نظر همه شما تامین شود.

### تماشای ضد خاطرات!

آقای یوسف خداپرست ضمن نامه پر گلایه ای نوشته اند:  
 «۱- در صفحه نامه هائی بسردبیر یک جوان ۱۷ ساله ضمن نامه اش اعتراف کرده است که مجله شما را فقط «تماشا» میکند و این اقرار بشما گران آمده است. میخواهم بپرسم تماشاگری که برنامه هائی برقت «پهلوانان» یا «سرکار استوار» اخت شده است چطور میتواند مطلبی به غلظت صفحه گویا پانسیون شده و باز هم ابدي «صد» خاطرات آقای آندره مالرو را فقط و فقط «تماشا» نکند؟

۲- اولین فستیوال جهانی فیلم در تهران برگزار شد و رفت. اغلب نشریات یومیة چند برگی مسیح و عصر تهران از شما که یک مجله ۱۰۴ صفحه ای هنری هستید بیشتر در این مورد مطلب نقد و بررسی نوشتند. در عوض شما بذکر اهمیت های جشنواره بسنده کردید.»

# کانادا



حال میاره



ای